



وقت سحرست خیز ای مایه ناز نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز
 کانه که بجایند نیایند بسی و آنها که شدند کس نمی آید باز
 «خیام»



تو را شناختم ای مرغ بیشه های غریب
 ولی چه سود که چون پرتوی گذر کردی
 چه شد که دیر در این آشیان نیاییدی
 چه شد که زود از این آسمان سفر کردی
 «نادر ناردپور»

دانشگاه علوم پزشکی تبریز

دانشکده پزشکی

پایان نامه تحصیلی جهت دریافت درجه
تخصصی جراحی عمومی

آسیب‌های شریانی ساب‌کلاوین همراه با
مصرف پنج بیمار
استاد راهنما: جناب آقای دکتر علی پورزند

نگارش

دکتر وحید منتظری

۱۳۶۶

بنام خدا

مقدمه

طبق سنتی که وجود دارد و بایستی در پایان دوره تخصصی ، هر دانشجو تزی ارائه نماید اینجانب هم با توجه به اینکه در طی دوره چهار سال رز- یذیتی جراحی عمومی با تعداد زیادی تروماهای کردن اعم از تروماهای کارو - تید- تیروئید - مری - پاراتیروئید - غدد بزاقی - تراشه و مواجهه شده و به کمک اساتید و یا تحت نظر ایشان مبادرت بدرمان آنها نموده‌بدم پایان نامه تخصصی را تروماهای کردن انتخاب کرده و مشغول جمع آوری موارد عمل شده بودم که حین مطالعه کتاب هائی در این مورد مخصوصاً " حین مطالعه کتاب نایاب *Vascular Trauma* به نکته بسیار جالبی برخورد کردم و آن اینکه نویسنده این کتاب در مبحث آسیب های شریان ساب کلاوین متذکر گردیده بود که وی و همکارانش در جریان جنگ ویتنام از میان ۱۰۰۰ مورد ترومای عروقی تنها ۸ مورد آسیب شریان

ساب کلاوین داشته است و با توجه به اینکه خود اینجانب به تنهایی ۵ مورد انواع آسیب های شریان ساب کلاوین داشتم. ام. راغب گردیدم تا تر خود را تعویض و آسیب های شریان ساب کلاوین را جهت پایان نامه تخصصی انتخاب نمایم که پس از مشورت با اساتید معظم جناب آقای دکتر ناسی زاده و جناب آقای دکتر پورزند و موافقت ایشان مبادرت به تهیه و تنظیم پایان نامه تحصیلی مزبور نمودم. لازم به یادآوری است موارد گزار شده در کتاب جالب^{ای} Vascular Trauma میباشد بعنوان مثال بیمار شماره ۲ که طبق آنژیوگرافی انجام شده و مشاهدات حین عمل مبتلا به A.V. Fostila بین ورید بینام چپ و شریان توراسیک داخلی بود است که به گفته جناب آقای دکتر پورزند و سایر اساتید تاکنون چنین موردی در کتاب ها و مجلات پزشکی گزارش نگردیده است. در کتاب " Vascular Trauma " در مبحث انواع ترومای شریان ساب کلاوین فقط یک مورد پارگی انتیما آنهم توسط جراحی بنام YAO گزارش شده که بیمار شماره یک گزارش شده در این پایان نامه تحصیلی طبق آنژیوگرافی انجام شده و مشاهدات حین عمل پارگی انتیما داشتهاست. همچنین از سایر انواع آسیب های شریان ساب کلاوین از قبیل آنوریسم کاذب و A.V. Fistula هم هر کدام یک مورد گزارش گردیده. جالب اینکه هیچگونه مورتالیته و موریبیدیتی هم نداشته ایم. با مراجعه به حافظه

ضعیفم موارد دیگری از آسیب های شریان ساب کلاوین داشته ام که متأسفانه چون همین اواخر تصمیم گرفتم تا آسیبهای شریان ساب کلاوین را بعنوان پایان نامه تحصیلی انتخاب نمایم ، شماره پرونده های آن - را یادداشت ننموده و با مراجعه به دفاتر بخش‌ها و بایگانی بیمارستان هم موفق به یافتن پرونده های آن نگردیدم که این يك نقطه ضعف بزرگی برای اکثرآوزیدشت های جراحی بویژه در این برهه جنگ تحمیلی می - باشد که علیرغم مواجهه شدن با موارد نادر و جالب تروماهای جنگی چه حین رفتن به بیمارستانهای جبهه و چه حین خدمت در بیمارستان های دانشگاهی بویژه بیمارستان امام خمینی تبریز که تقریباً همه روزه پذیرای مجروحین جنگی است ، خلاصه پرونده ای از آنها تهیه نکرده و تنها بطور ناقص آن موارد و تجربیات ناشی از آنها در سینه های خود حبس کرده ایم و دیگران را محروم از استفاده از آن تجربیات حتی ناچیز و کم اهمیت چه بدون شك جمع آوری همین تجربیاتنا چیز و بظاهر بی اهمیت و مدون گشتن موارد نادر و هفتی غیر نادر (حداقل از نظر آماری) میتواند در - اعتلای علم جراحی ، سهمی داشته باشد. به اعتقاد شخصی اینجانب اگر امروزه جراحی امریکا سرآمد سایر کشورها گردیده بمیزانی زیادی مدیون تجربیات جنگی جنگ های کره و وینتنام و تدوین این تجربیات جراحی جنگی میباشد. به امید اینکه تمامی پزشکان دست اندر کار جراحی و

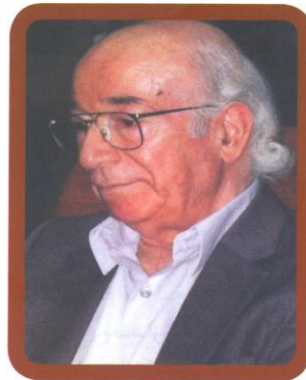
پزشکانی که بحوی از انحاء با مسئله آسیب های جنگی سروکار دارند ،
تجربیات و مشاهدات خویش را در سینه خود حبس نکرده ترتیبی دهند تا
دیگران هم بتوانند از خاطرات جنگی جراحی آنها آگاه گردند البته
زمانی به این مهم دست می یابیم که تمامی سروران و بزرگان جامعه
پزشکی میهنمان داوطلبانه به این کار دست یازند نه همانند حقیر که
از روی اجبار و تنها بخاطر انجام کاری که قانوناً میبایست انجام
میدادم ، دست به تهیه و تنظیم این مجموعه ناچیز زده باشم . اگر چنین
همتی صورت گیرد مطمئناً ما هم در آینده شاهد رویت و خواندن - TEXT
BOOK = های وطنی خواهیم بود . به امید آنروز شکوهمند و زیبا .



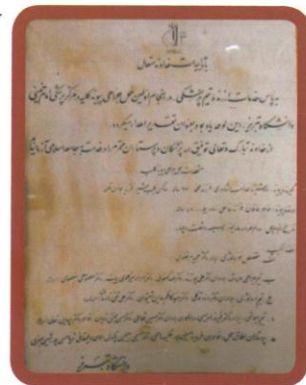
پزشکی تبریز در سال ۱۳۷۰ اشاره کرد که برای چند دوره پیاپی چهارساله ادامه داشت (مصاحبه با دکتر سعید پناهی)

علی پور زند

مرحوم دکتر علی پورزند در دوم مهرماه ۱۳۲۳ در تبریز به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، در سال ۱۳۴۱ در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته و در سال ۱۳۴۸ فارغ‌التحصیل شد. بعد از انجام خدمت وظیفه، با قبولی در رشته جراحی عمومی و عروق در دانشگاه جرج واشنگتن، عازم آمریکا و در سال ۱۳۵۶ ه.ش فارغ‌التحصیل شد. در بازگشت به ایران، از سال ۱۳۶۰ ه.ش به‌عنوان هیأت‌علمی به استخدام دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز درآمد. وی حدود بیست سال سمت مدیریت گروه جراحی عمومی دانشکده پزشکی را بر عهده داشت. در زمره کارهای علمی ایشان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:



* مشارکت در اولین پیوند کلیه در سال ۱۳۶۴ در منطقه شمال غرب کشور * همکاری در تربیت حدود یک‌صد و پنجاه نفر رزیدنت جراحی عمومی * راهنمایی ۴۷ پایان‌نامه تخصصی و ۱۵ پایان‌نامه دکترای عمومی و ۲ پایان‌نامه علوم آزمایشگاهی * انتشار پنج مقاله علمی در نشریات معتبر داخلی و چاپ ۲۸ خلاصه مقاله در کنگره‌های داخلی و خارجی * انتشار کتاب «تشخیص و درمان بیماری‌های پستان» با همکاران در سال ۱۳۷۷ ه.ش * انتشار کتاب «سرطان رکتوم» با یکی از همکاران رادیوتراپیست در سال ۱۳۸۶ ه.ش (پادنامه استاد دکتر علی پورزند، ۱۳۹۵: ۱۹-۲۰). ایشان در تاریخ ۱۳۹۴/۴/۱۶ دار فانی را وداع گفتند.





در پیشگاه استاد:

زنده‌یاد جناب پروفسور ناسی‌زاده از پایه‌گذاران جراحی توراکس کشور

پاسخ به پرسش‌های استاد هر چند به سادگی میسر نبود و می‌بایستی بارها و بارها بگویی تا شاید متقاعد شوند که اندکی از آن را فرا گرفته‌ای و شایستگی نسبی جهت انتقال اصول جراحی توراکس به آن‌هایی که در راهند و اندک اندک می‌رسند، را پیدا کرده‌ای. حساسیت بیش از اندازه‌اش هرچند گاهی آزاردهنده می‌نمود اما حالا درک می‌کنم دوران‌دیشی‌اش از چه پشتوانه منطقی و آکادمیکی برخوردار بوده است.

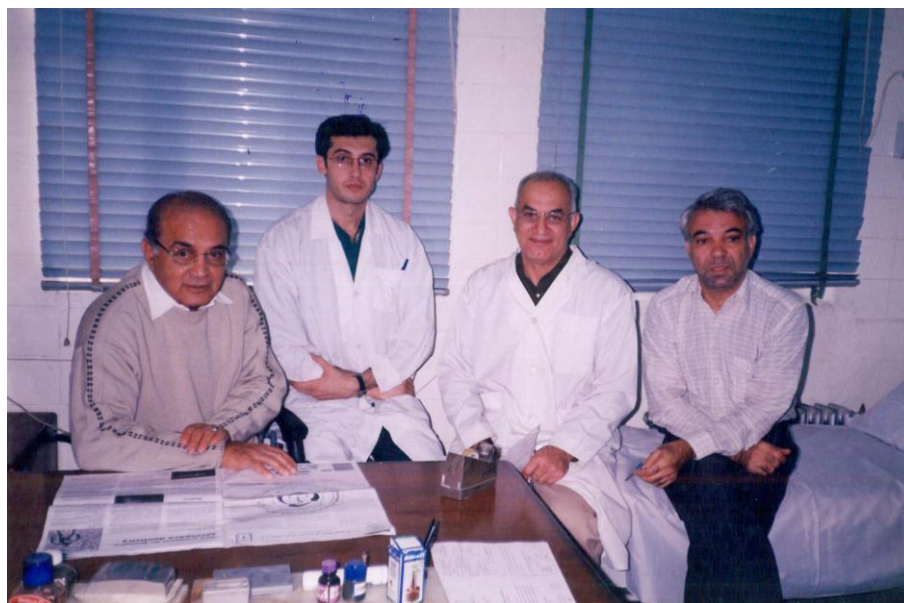
آیا مهم‌تر و فراتر از سرنوشت و جان آدمیان وجود دارد؟



دانش و خواسته است نرگس و گل
که به يك جاي شگفتند به هم
هر که را دانش است خواسته نیست
و آنکه را خواسته است دانش کم
«شهید بلخی»



کوه از بالا نشیني رتبه‌اي پيدا نکرد
جاده از افتادگي بر کوه بالا می‌رود



اي گل تو کجا و روي زيبايش
او مشک و تو بار خار داري
ريحان تو کجا و خط سبزش
او تازه و تو غبار داري
نرگس تو کجا و چشم مستش
او سر خوش و تو خمار داري
«حافظ»



علم شد در جهان فرهاد در جان بازي شیرين
نه هر کس کوهکن شد در جهان فرهاد گردد
«فرخي يزدي»

جناب پروفیسور ناسی زاده بر اساس رفتار و منش و کردار رزیدنت و فلوها، آنها را نام گذاری می کردند.

بارها و بارها می فرمودند **عیب اصلی تو** این است که اغلب غرق در رویاهای خویش هستی و به همین سبب مرا دُن کیشوت صدا می زدند.

یکبار جسارت کرده عرض کردم **احساسات نوستالژیک فرو خفته است که سرگردانی همچو من** **آواره را دُن کیشوت می کند.**



این طبیبان بدن دانش‌ورند
با سقام تو ز تو واقف‌ترند
تا ز قاروره همی بینند حال
که ندانی تو از آن رو اعتلال
هم ز نبض و هم ز رنگ و هم ز دم
بو برند از تو بهر گونه سقم
پس طبیبان الهی در جهان
چون ندادند از تو بی گفت دهان
هم ز نبضت هم ز چشمت هم ز رنگ
صد سقم ببینند در تو بی درنگ
این طبیبان نو آموزند خود
که بدین آیاتشان حاجت بود
کاملان از دور نامت بشوند
تا به قعر باد و بودت در دوند
بلك پیش از زادن تو سال‌ها
دیده باشندت ترا با حال‌ها
«مولانا»

دانشگاه علوم پزشکی تبریز

دانشکده پزشکی

پایان نامه جهت دریافت درجه فوق تخصصی

جراحی توراکیس

سندرم تسکه خروجی سینه

(T.O.S)

نگارش

دکتر وحید منتظری

سال تحصیلی ۱۳۶۶-۶۷



دردهای من
جامه نیستند
تا ز تن درآورم
«جامه و چکامه» نیستند
تا به «رشته سخن» درآورم
نعره نیستند
تا ز «نای جان» برآورم
دردهای من نگفتنی
دردهای من نهفتنیست
«قیصر امین»



از این پس

بی تو

ایران شهر

درفش افتخارش را به بازوی کدامین

یل برافرازد؟

«ن میرزازاده»



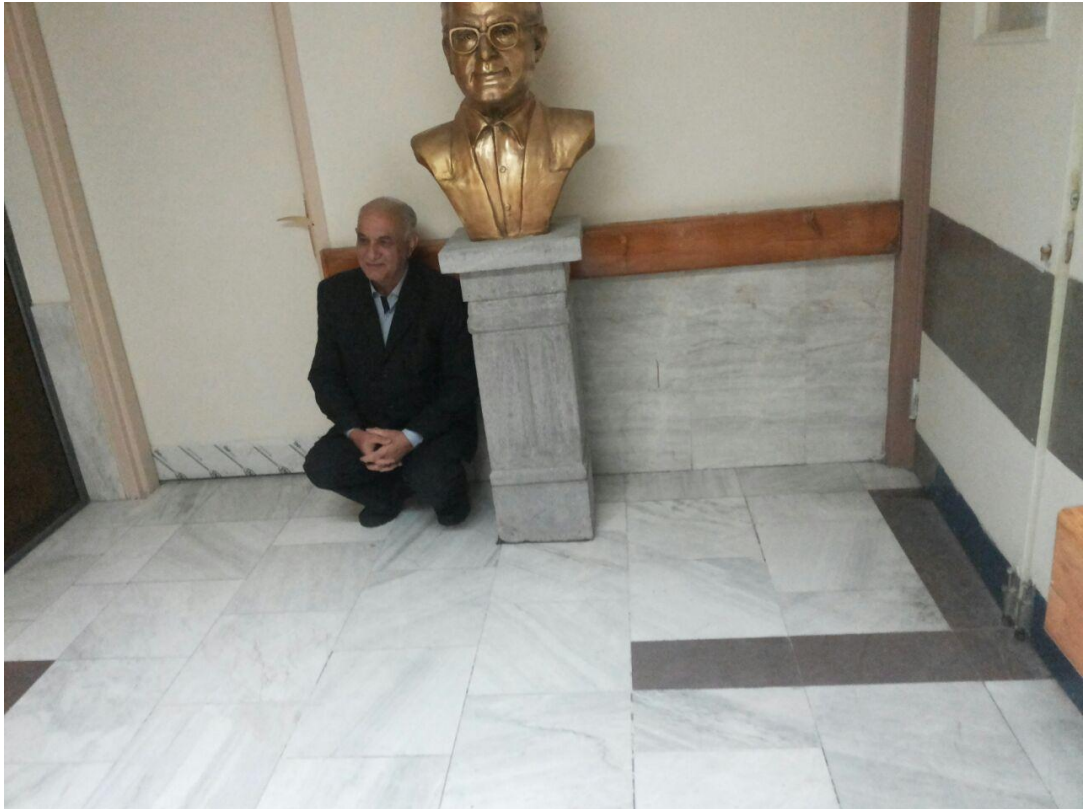
محمدرضا ناسی زاده

مرحوم دکتر محمدرضا ناسی زاده، دانشیار سابق دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تبریز، متولد سال ۱۳۱۰ ه.ش شهر شیراز، در سال ۱۳۴۲ موفق به اخذ مدرک دکترای پزشکی عمومی از دانشگاه علوم پزشکی شیراز گردید. سپس برای گذراندن دوره تخصصی راهی آمریکا شد. وی در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ فوق تخصص در جراحی عمومی و در سال ۱۳۴۸ موفق به اخذ فوق تخصص جراحی قلب از دانشگاه دترویت آمریکا گردید. زمینه‌های علمی و تحقیقاتی وی در حوزه‌های مختلفی چون: آبسه ریه، یرقان بعد از اعمال جراحی قلب باز، درمان‌های عمده اصلی در مصدومان شدید، معاینه عروق خونی و لنفاوی، علائم و درمان زخم‌های ناشی از گازگرفتگی حیوانات و نیش حشرات، سوء تغذیه در مجروحین، سرطان و تکامل بیولوژیک انسان، تومورهای قلب، تومورهای مری، ناهنجاری‌های مادرزادی مری، واریس‌های اندام تحتانی و علل آن (<http://rasekhoon.net/mashahir/show/595591>) بوده است. دکتر ناسی زاده برای نخستین بار، بخش تخصصی جراحی توراکس را در دانشگاه تبریز بنیان‌گذاری کرد. با تلاش‌های وی، دانشگاه تبریز به دومین دانشگاه مادر در جراحی توراکس (قفسه سینه) تبدیل شد. وی اولین پزشک و عضو هیأت‌علمی دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز بود که هم‌زمان با شروع جنگ تحمیلی، با تشکیل گروه پزشکی، عازم جبهه غرب در کرمانشاه گردید.



جلیل واعظ قراملکی

دکتر جلیل واعظ قراملکی در سال ۱۳۱۵ در شهر تبریز به دنیا آمد. در سال ۱۳۳۷ موفق به اخذ دیپلم تجربی گردید. با قبولی در کنکور پزشکی در سال ۱۳۳۷ وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز شد. در سال ۱۳۴۴ دوره ۷ ساله پزشکی عمومی را به پایان رساند. در سال ۱۳۴۶ دوره رزیدنتی داخلی را در دانشگاه تبریز شروع کرد. بعد از اخذ تخصص بیماری‌های داخلی در سال ۱۳۵۱ به‌عنوان استادیار بیماری‌های داخلی به استخدام دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز درآمد. در سال ۱۳۶۶ موفق به اخذ فوق تخصص در رشته هماتولوژی گردید. در سال ۱۳۶۷ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۳۷۲ به مرتبه



از اندیشمندان بزرگ و برجسته جهانی:

جناب پروفیسور اکادمیسین عباسقلی دانشور:

بنیانگذار جراحی قلب در ایران (اولین جراحی‌های قلب و پیوند قلب در کشور «در تبریز»)

برای اولین بار در کشور جراحی قلب باز و تعویض دریچه میترال در مرکز جراحی قلب تبریز توسط اکادمیسین جناب پروفیسور عباسقلی دانشور انجام شد «سال 1348».

اگر بخواهیم يك خصیصه اصلی برای ایشان را نقل کنم دیسیپلین، نظم و انضباط بی‌مانندی است که آن را مدیون پدر خویش می‌دانستند.

يك بار به من فرمودند روزهای شنبه لحظات پیش از خروج از خانه، تمامی خواهر و برادران به صف ایستاده، پدر پس از يك واریسی کلی، تکمه، یقه پیراهن‌ها را بررسی، دست‌ها را جلو آورده ایشان به ناخن‌ها نگاه انداخته تا از گرفتن بخش‌های اضافی ناخن اطمینان حاصل کنند سپس نگاهی به کفش و بندهای آن انداخته، پس از اطمینان که کفش‌ها روز قبل واکس زده شده و بندهای کفش سالم می‌باشند و بدرستی گره خورده‌اند اجازه خروج از منزل صادر می‌شد.

بارها و بارها به من می‌فرمودند **یکی از عیب‌های اصلی تو** از این شاخه به آن شاخه پریدن است که البته بنده یکبار جسارت کرده پاسخ دادم **تمرین پرواز است**.



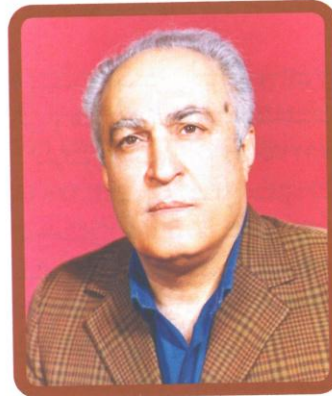


من مرغ آتشم
شب را به زیر سرخ پَر خویش می‌کشم
در من هراس نیست ز سردی و تیرگی
من از سپیده‌های دروغین مشوشم



عباسقلی دانشور

پروفسور عباسقلی دانشور در سال ۱۳۰۷ در شیراز متولد شد. بعد از فارغ التحصیلی از دبیرستان البرز این شهر، وارد دانشگاه شیراز شده و دکترای پزشکی خود را در سال ۱۳۳۶ دریافت کرد. جراحی عمومی را در سال ۱۳۴۳ و دوره تکمیلی جراحی قلب و عروق را در کانادا و آمریکا به پایان رساند. با بازگشت به ایران به استخدام دانشکده پزشکی تبریز درآمد. دکتر دانشور در مدت حضورش در تبریز موفق شد اولین بخش مدرن جراحی قلب و عروق را در بخشی از بیمارستان سابق امام خمینی تبریز که بعدها به طور مستقل بیمارستان قلب و عروق شهید مدنی تبریز نام گذاری گردید، تأسیس نماید. این بخش برای سالها تنها مرکز جراحی قلب باز با بای پاس کاردیوپولموناری بود. از افتخارات فراموش نشدنی دانشگاه علوم پزشکی تبریز در سال ۱۳۷۱، انجام اولین عمل جراحی پیوند کامل قلب در تبریز توسط دکتر عباسقلی دانشور رئیس مرکز کلی قلب بود. با انجام این عمل، ایران در لیست کشورهای انجام دهنده عمل پیوند قلب قرار گرفت (دانشگاه علوم پزشکی تبریز در آئینه زمان، ۱۳۷۲: ۱۲۵). بر طبق اظهارات دکتر برزگر جلالی، اولین مقاله علمی در مجلات بین المللی از دانشکده پزشکی تبریز به اسم دکتر دانشور بوده است (مصاحبه با دکتر محمد برزگر جلالی).



در ساحت آموزشی کبیر و تایسز:
استاد دکتر جمشید احتشام دفتری:

با بازگشت ایشان از اروپا و شمار اندکی دیگر از اساتید به میهن
جامعه پزشکی کشور با نام جراحی توراکس آشنا گردید.



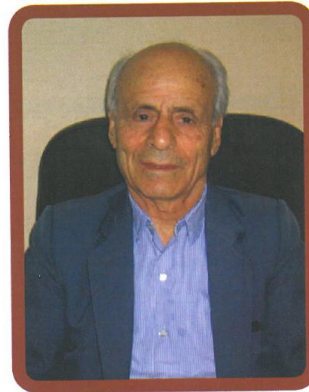


۲- شرح حال برخی از اساتید پیشکسوت دانشگاه علوم پزشکی تبریز

دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تبریز، اساتید برجسته و نامداری را تحویل جامعه علمی کشور داده است که برخی از آن‌ها دارای رتبه‌های کشوری و جهانی بوده و هستند. در ادامه مطلب به معرفی تنی چند از اساتید برجسته پرداخته شده است. ترتیب اشاره به اساتید بر اساس حروف الفبا می‌باشد.

جمشید احتشام دفتری

دکتر جمشید احتشام دفتری از جمله اولین دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز محسوب می‌شود که در سال ۱۳۲۶ در رشته پزشکی دانشگاه تبریز پذیرفته شد. در سال ۱۳۳۳ فارغ‌التحصیل شد و بعد از یک سال با دادن امتحان به‌عنوان آسیستان جراحی بیمارستان شاپور کار خود را به مدت ۴ سال ادامه داد. در سال ۱۳۳۹ جهت گذراندن دوره تکمیلی جراحی توراکس عازم فرانسه شد و با اتمام دوره به ایران برگشته و فعالیت خود را در دانشکده پزشکی ادامه داد. در سال ۱۳۴۵ موفق به اخذ مرتبه دانشجویی شد. وی از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۷۲، ریاست بخش جراحی بیمارستان امام خمینی (ره) را بر عهده داشت. بعد از انقلاب و در سال ۱۳۵۸ به مدت شش ماه، سمت قائم‌مقام و معاونت اداری و امور مالی دانشگاه تبریز را عهده‌دار بود (مصاحبه با دکتر احتشام



دفتری). ایشان در سال ۱۳۷۲ ه.ش بازنشسته شدند.



بوسه و بوسیدن مزه‌های متفاوتی دارد
لذت بوسه زدن بر دست‌های توانمند و هنرمند
استاد وصف‌ناشدنی است.
هرچند حسرت دیرینه لبه‌هایم را برطرف نمود.
اما عطش بوسیدن دستان معجزه‌گر
دیگر پیشکسوتان، اندیشمندان و بزرگواران را دو صد چندان کرد.





من کیم بوسه زخم ساعد و سیمایش را

گر مرا دست دهد بوسه زخم پایش را

«هلالي جغتایی»

در سایه سپیداری سر آمد:

استاد پروفیسور رضا برادران

«از پیشگامان طب کودکان کشور»

بسی افتخار برای بنده ناچیز که ایشان

تقبل فرمودند استاد راهنمای یکی از

پایان نامه‌های من باشند

نام ایشان برای همیشه زمان

در محافل علمی جاری و ساری خواهد بود.



دانشگاه علمی پزشکی تبریز درگذرتاریخ

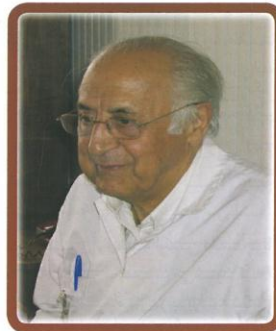


رضا برادران

مرحوم دکتر رضا برادران، استاد بازنشسته و متخصص بیماری‌های کودکان دانشگاه علوم پزشکی تبریز، در سال ۱۳۱۰ در تبریز به دنیا آمد. بعد از تحصیلات مقدماتی، در رشته پزشکی دانشگاه تبریز پذیرفته شد و بعد از فارغ‌التحصیلی، فعالیت دانشگاهی‌اش را به‌عنوان آسیستان آغاز کرد.

وی دوره‌های مختلف تکمیلی و تخصصی در حوزه بیماری‌های کودکان را در پاریس گذرانیده و مدت مدیدی را چه قبل و چه بعد از انقلاب به‌عنوان عضو هیأت علمی دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تبریز، در امر آموزش، تدریس، تحقیق و درمان بیماران به‌ویژه کودکان سپری کرد. از جمله مسئولیت‌های مختلفی که وی در طول دوره خدمت خود بر عهده داشت، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ریاست بیمارستان کودکان، مدیر گروه بخش کودکان دانشکده پزشکی، عضو مسئولین کمیته پزشکی جهاد دانشگاهی، ریاست دانشکده پزشکی به مدت سه سال بعد از انقلاب، دبیر کمیته



ترویج تغذیه با شیر مادر (مصاحبه با مرحوم دکتر رضا برادران).

در زمره افتخارات ایشان می‌توان به دریافت لوح‌های تقدیر از جمله لوح تقدیر از وزیر علوم، انتخاب به‌عنوان پزشک نمونه کودکان و دریافت نشان دانش از رئیس‌جمهور اشاره کرد.



آن بلبل مست در چمن نیست ترا
رفتی سفری که آمدن نیست تو را

«دکتر نصرالله باستان»

افسوس که روح در بدن نیست تو را
یاران و برادران تو را یاد کنند

زندگی رزیدنتی در دوران جنگ تحمیلی و دفاع مقدس

با یادی از جناب پروفسور دکتر فیروز اویسی نماد جسارتی بی‌مانند، بی‌درنگ شتافتن هنگامه نیازمندی انسانی دردمند.

گاهگاهی که از زمین و هوا تجاوزی صورت نمی‌گرفت و رزمنده‌ای به خاک و خون کشیده نمی‌شد، فرصتی هرچند کوتاه مهیا می‌شد تا ضمن رفع خستگی ناشی از ترمیم آسیب‌های مجروحان قبلی، دوره جمع شده و تا جایی که مقررات جبهه اجازه می‌داد عکسی به یادگار بگیریم. در یکی از این مأموریت‌ها سرپرست اکیپ زنده‌پاد جناب دکتر اویسی بودند که اگر راهنمایی‌های ایشان نبود امکان ترمیم پارگی قلب یکی از رزمندگان توسط پزشک تازه به جرگه رزیدنتی جراحی پیوسته، وجود نداشت اینک برای ترمیم پارگی عضله قلب از چه نوع نخ بخیه استفاده کنم را نمی‌دانستم و ایشان بودند که ضمن رسیدگی به وضعیت بغایت بحرانی و بغرنج مجروح و ادامه یک بیهوشی قابل قبول، از آن سوی پرده نه‌تنها راهنمایی‌های آن چنانی می‌کردند، هرازگاهی دستور می‌دادند که انگشت خود را روی ناحیه آسیب‌دیده بگذار، مانع از فوران خون مختصری که هنوز در رگ‌ها و قلب باقی مانده، به تیم بیهوشی این فرصت را بدهد تا اجازه دهد ضمن انفوزیون و ترانسفوزیون سرم و خون، شرایط بحرانی تا حدودی کنترل، خطر ایست قلبی مرتفع تا مجدداً بخیه زدن را شروع و ترمیم آسیب به صورتی که اشاره رفت کامل گردد. البته در یکی دو اعزام دیگر هم در خدمت ایشان بودم، سرعت عمل، جسارت و صف‌ناشدنی ایشان در رویارویی با مجروحین جنگی که در چند قدمی وداع این جهانی بودند. کماکان، و همانند همان ایام همچنان برای من ستودنی است. روح و روان وی شاد باد. بدون تردید برای انبوه شاگردان ایشان از جمله من ناچیز، منش بزرگانی چون استاد پروفسور فیروز اویسی نه‌تنها فراموش ناشدنی، شیفتگی به یک چنین الگوهایی پابرجا و پایدار خواهد بود.

بیشتر کسانی که تصویرشان دیده می‌شود در آن زمان دانشجو و یا رزیدنت بودند و با تجربیات گرانبهایی که تحت سرپرستی اساتید، کسب کرده‌اند هم‌اکنون در دانشگاه‌های سراسر کشور خود به عنوان استاد نمونه پرچمدار و قافله‌سالار حرفه خویش می‌باشند.

در بازگشت از جبهه متوجه شدیم مدت‌ها پیش از برگشت اکیپ، خبر ترمیم پارگی قلب و سایر اعمال جراحی کم و بیش در این سطح در محافل پزشکی تبریز مطرح

نه‌تنها تبریزی نکرده بلکه بسیار تبحر هم بوده است.



سوداي دلت گوشه‌نشین دل ماست
تا نقش حیات در نگین دل ماست
«ابوالسعید ابوالخیر»

یاد تو شب و روز قرین دل ماست
از جلقه بندگی‌ات بیرون نرود



پر نقش‌تر از فرش دلت بافته‌ای نیست
از بس گره زد به گره حوصله‌ها

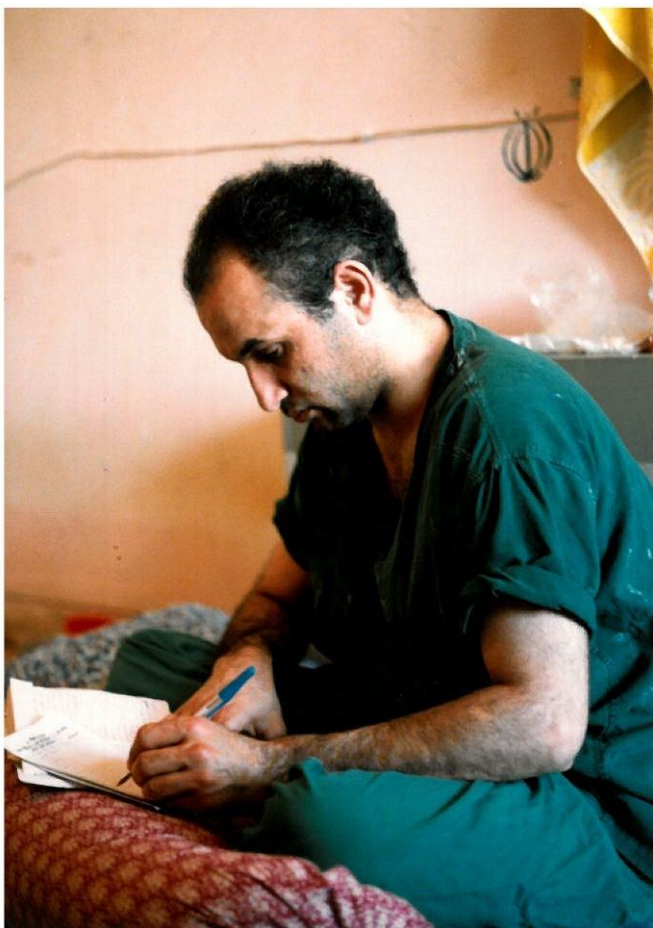




اصابت ترکش بزرگ به گردن یکی از فرماندگان

دفاع مقدس و بهبود وی پس از یک جراحی حساس

از اینکه خود را شاگرد اساتید یاد شده می‌نامم شرمسارم چه کنم جاه‌طلبی و بزرگ‌نمایی
امانم را ربنوده رهایم نمی‌کند. از همگان طلب عفو دارم.
البته در اوایل لیست شاگردان اساتید نام برده، نام من را نخواهید یافت، شاید در آن آخر
آخرهای لیست نام و نشانی از من پیدا شود.
ای کاش چنین گردد.



اوقات فراغت جبهه سال 1365:



زیباترین می خواستم تو را بسرایم
خود را سرودم



اکیپ اعزامی به جبهه از تبریز، سال 1366



او را دارو طبیب چون فرماید

آن یار که از طبیب دل بریاید

والله که طبیب را طبیبی باید

یک ذره چون حسن خویش اگر بنماید

«خواجه عبدالله انجصاری»



این مجمع ارباب هنر است و در این
جمع
جز من که ندارم هنری، بی‌هنری نیست

دوران معلمی:

آموزش به کسانی که دیروز تو آند و
فردا و پس فردائی نه چندان دور،
اکنون تو خواهند شد. نه این پذیرفتنی نیست.
ایستائی است، بایستی فراتر از تو قرار گیرند.
بایستی آن‌گونه کنی که از تو عبور کنند.
چه مسئولیت سنگین و پُرمخاطره‌ای!
می‌ترسم حجم و سنگینی کار آن‌چنان باشد که نتوانم کمر راست کنم؛
آیا راه و روش دیگری هم هست؟
البته که هست.
اما شوق و شیفتگی و شیدائی به این راه را چه کنم آیا از پس آن ...

من نه خود می‌روم او مرا می‌کشد
گاه سرگشته را کهربا می‌کشد
چون گریبان ز چنگش رها می‌کنم
دامنم را به قهر از قفا می‌کشد
دست و پا می‌زنم می‌رباید سرم
سر رها می‌کنم دست و پا می‌کشد
«هر الف سایه»

دوران معلمي:



يك نفر بايد از اين حضور شكيبا
با سفرهاي تدريجي باغ چيزي بگويد
يك نفر بايد اين حجم كم را بفهمد
دست او را براي تپشهاي اطراف معني كند،
قطره‌اي وقت
روي اين صورت بي‌مخاطب بپاشد.
يك نفر بايد اين نقطه محض را
در مدار شعور عناصر بگرداند.
يك نفر بايد از پشت درهاي روشن بيايد.
«سهراب سپهری»



دوران معلمی:



چیست در خلوت خاموش کبوترها؟
چیست در کوشش بی‌حاصل موج؟
که تو چندین ساعت
مات و مبهوت به آن می‌نگری؟



چیست در بازی آن ابر سپید،
روی این آبی آرام بلند،
که تو را می‌برد این‌گونه به ژرفای خیال؟
«فریدون مشیری»

دوران معلمی:



شما را سوگند بر عهدي که با داستان من بستيد
 شما را سوگند بر ميثاق و پيماني که با آن آشنا هستيد
 صفحه صفحه، دفتر مشقي که اولين روز تعليم،
 معلم داد ... پر کن
 دفتر تکليف من خاليست
 «حميد گروگان»



صاحب دلي به مدرسه آمد ز خانقاه
 بشکست عهد صحبت اهل طريق را
 گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
 تا اختيار کردی از آن اين فريق را
 گفت آن گلیم خویش بدر ميبرد ز موج
 وين جهد ميکند که بگيرد غريق را

دوران معلمي:



من به دریا نیندیشیده‌ام
فکرهای مرا، دریا اندیشیده است
«یداله رویایی»



کاش درختی می‌شدم
یکه و تنها
که از کنار من
نه مردی می‌گذشت
و نه در سایه من
زنی می‌خفت
فقط بر شاخه‌های من
مرغکی چند می‌نشستند
و آواز می‌خواندند
و از سنگینی آنها
شاخه‌های من خم می‌شد
و از رفتن آنها برگ‌های من می‌لرزید
«بیژن جلالی»

دوران معلمی:



تا در نرسد وعده هر کار که هست
سودی ندهد یاری هر یار که هست
تا زحمت سرمای زمستان نکشد
پر گل نشود دامن هر خار که هست
«ابوالسعید ابوالخیر»



بوی هیزم پدید آید از دود

«منوچهر نیستانی»

دوران معلمي



ما پرسه‌زنان
از کنار رود می‌آیم
زیر درخت کهن
بر رطوبت برگ‌ها
لختی به عشق اندیشیدیم
لختی درنگ کردیم و
به عشق اندیشیدیم
اکنون آمده‌ایم کنار خورشید
گل کنیم
ما
گل خورشیدیم
«بتول عزیزپور»



از آتش عشق هر که افروخته نیست
با او سر سوزنی دلم دوخته نیست
گر سوخته دلی نبی ز ما دور که ما
آتش به دلی ز نیم کو سوخته نیست



به پایان رسیدیم اما
نکردیم آغاز
فرو ریخت پرها
نکردیم پرواز
ببخشای
ای روشن عشق بر ما
ببخشای !
ببخشای اگر روی پیراهن ما
نشان عبور سحر نیست
«دکتر شفیع کدکنی»



ونڈر نھان سرشك همي باري
ترسم ز بخت انڈه و دشواري
بود آنچه بود، خيره چه غم داري؟
«رودكي»

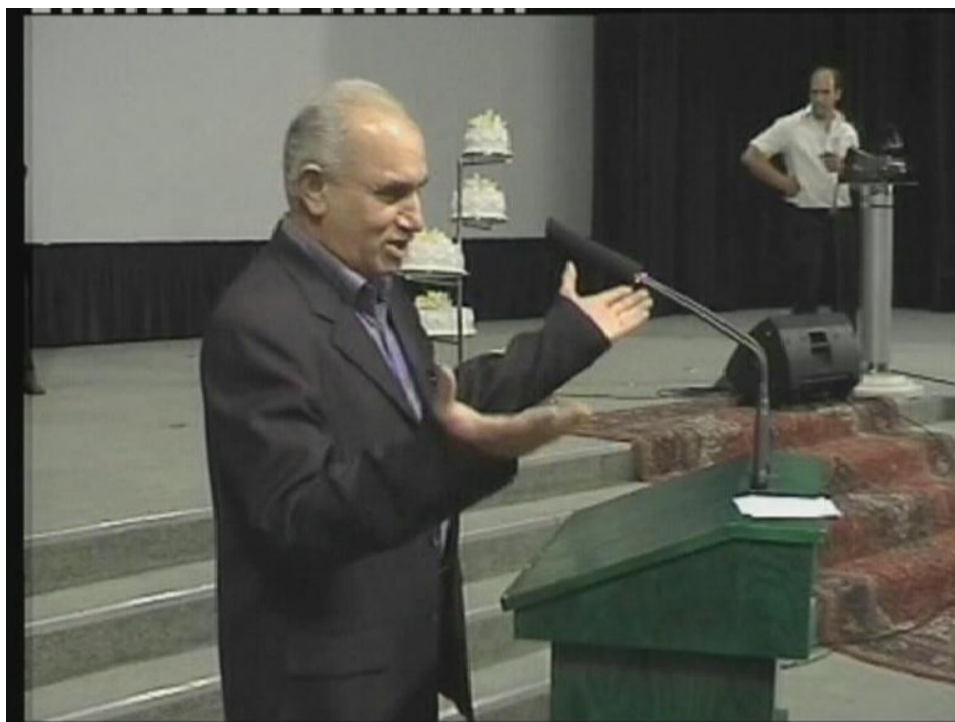
اي ان كه غمگني و سزاواري
از بهر آن كجا بېرم نامش،
رفت آن كه رفت، و آمد آنك آمد



بر خویشن ظفر ندهي باری!
آن به که می بیاری و بگساری
فضل و بزرگمردی و سالاری
«رودکی»

فرمان کنی یا نکنی، ترسم
تا بشکنی سپاه عثمان بر دل
اندر بلای سخت پدید آید

خرم آن لحظه که شاگرد ز استاد کند یاد:



پای ز نشاط بر سر غم نزنیم
کاین صبح بسی دمد که ما دم نزنیم
«خیام»

تا دست بر اتفاق بر هم نزنیم
خیزیم و دمی زنیم پیش از دم صبح



تنت حرارت خورشید و بوی باران داشت
که ره چو باد به گنجینه بهاران داشت



یکی از مراسم جشن فارغ التحصیلی دانشجویان

اینک، ای باغبان، شکوه شکفتن!
ساقه جوانه زد و جوانه ترک خورد.
شاخه خشکی که در تمام زمستان
زندگیش را نهفته داشت، گل آورد



تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت
از سَمَك تا به سَهائش کشش لیلای بُرد
من خَس بی سر و پایم که به سیل افتادم
لطف استاد مرا در دل این دریا برد

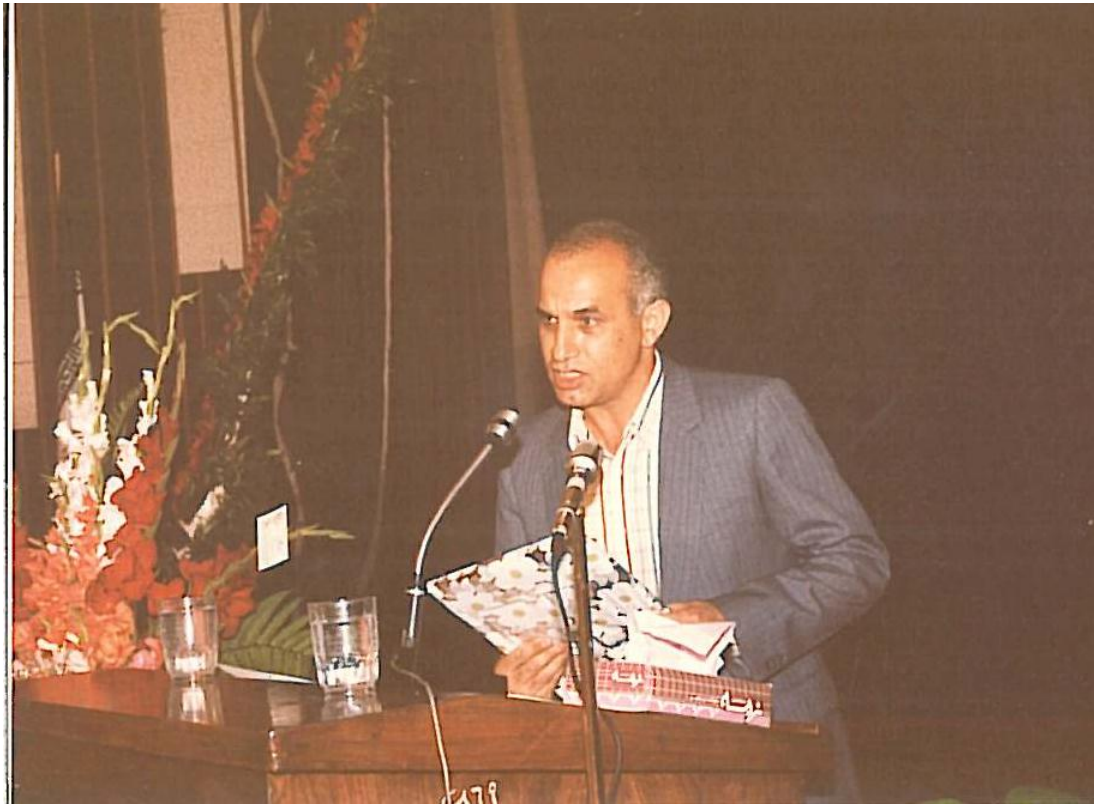
«علامه طباطبایی»



نیست خورشید این که می بینی مانده بر جا آتشی از کاروان عاشقان
«صائب تبریزی»



تخم وفا و مهر در این کهنه کشتزار
انگه شود عیان که رسد موسم درو



خوش است قدرشناسی که چون خمیر سپهر
سهام حادثه را کرد عاقبت قوسی
برفت شوکت محمود در زمانه نماند
جز این که نشناخت قدر فردوسی

«ع جامی»

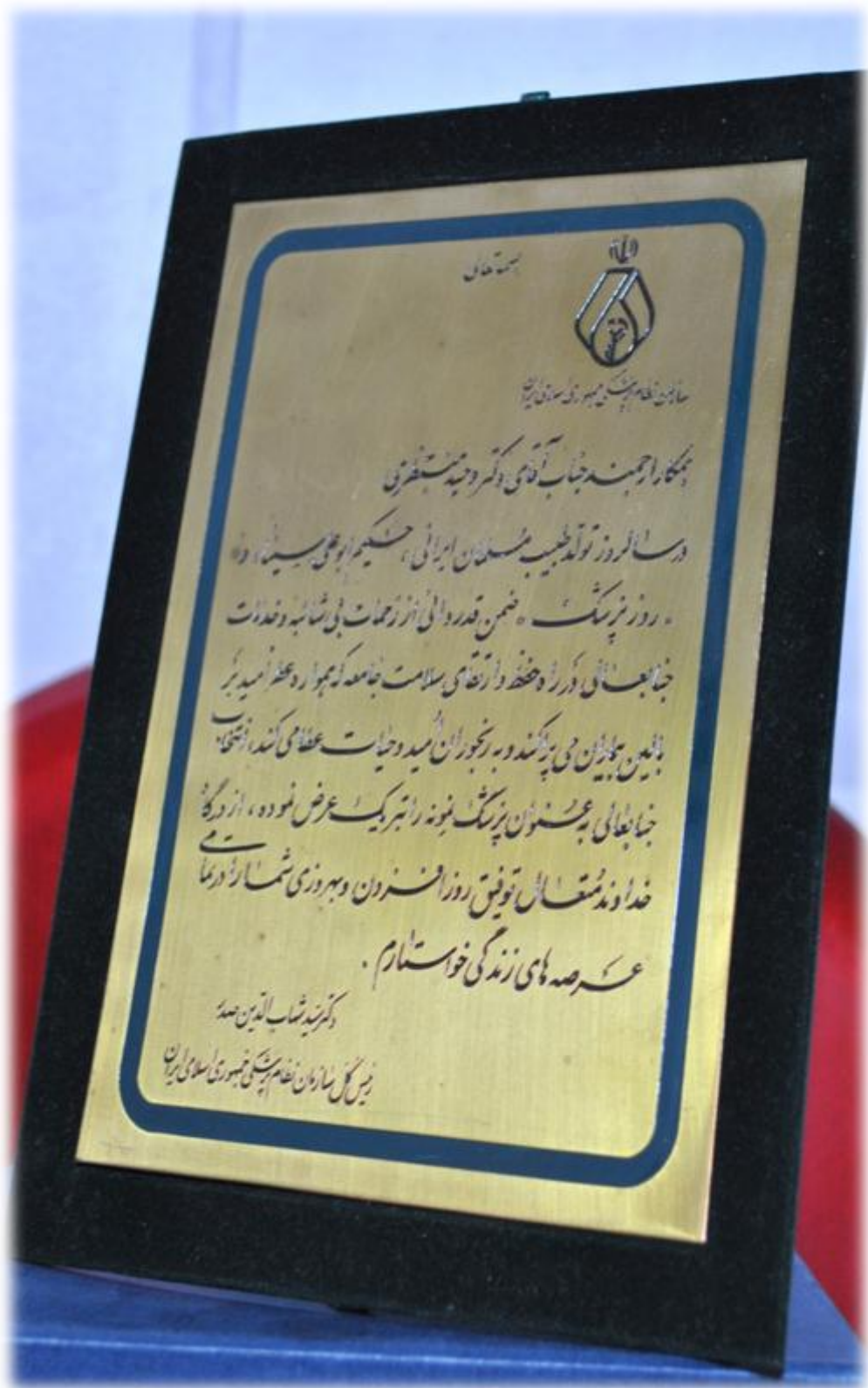


پزشك نمونه

سال 1383 توسط سازمان نظام پزشکی تبریز به مناسبت روز پزشك

بگذر ز ولایتي که آن زان تو نیست
لاف از گهري زني که در کان تو نیست
« ابوالسعید ابولخیر »

از درد نشان مده که در جان تو نیست
از بیخردی بود که با جوهریان



وز جمله خلق بر گزیدن خود را
 دیدن همه کس را و ندیدن خود را

«خواجه عبدالله انصاری»

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را
 از مردمک دیده نباید آموخت

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی



ویرایشی
 فرزاد پیران حسابداری سکت سزنی چکان که دانی
 بنت نشی بر مرزدهان ستا بر تنی کجای حسابداری

استاد فرزاد جناب آقای دکتر وید متری
 پزشکان، معاینه مع و سلامت و فرستادن بنیادی سنده که آقام آدمی را در
 سید مدد لطف الهی، انبیا می بخشید، یک شرمه راه راه در سبب مدد الهی
 جان اسلام حکیم ابوعلی سینا و روز پزشک را به ما پزشک که الله و فرزاد
 تبریک کند، از نگاه خداوند تعالی تدریسی، بر روزی و یک فرجی برایتان
 سکت می بنامیم.

دکتر
 دکتر علی شادمانی
 رئیس دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی



یلبود پنجاه و پنجمین دوره آزمون دانشنامه تخصصی

و بیست و دومین دوره آزمون دانشنامه فوق تخصصی

و آزمون OSCE - شهریور ۱۳۸۷



هستایش از آن خداوندی است که همتی را بر اندام موزون آفرینش پوشانده
و تجلیات قدرت لایزلی را در مظاهر و آثار طبیعت نمایان گردانید.

جناب آقای پرفسور منتظری

قطعا قدم نهادن در مسیر فرهنگ و تربیت و موفقیت در عرصه های
گوناگون آن عزمی برخاسته از تعهد و ایثار، گام هایی محکم و استوار، بینشی
عمیق و تلاش و مجاهدت علمی را می طلبد که شما با همت والای خویش
به این مهم دست یافته و شایسته تقدیر می باشید.

اکنون در سال اقتصاد مقاومتی، تولید-اشتغال در سایه دولت تدبیر و امید
تلاش ارزشمند شما را در معرفی بوم و قدمت و غنای فرهنگی آن و ترویج
کتاب و کتابخوانی ارج و مراتب تقدیر خود را اعلام نموده و از باری تعالی برای
جنابعالی توفیق روزافزون را خواهانیم.

امید است با اتکال به عنایت و فضل الهی و در سایه انوار قدسی حضرت
بقیه...الاعظم (عج) موفق و پیروز باشید. /

سید محمد حبیب الهی
مدیر آموزش و پرورش شهرستان بوم

هر وعده آنم به جفا داد، وفا کرد
ماننده ماه نوم انگشت نما کرد

«سلمان ساوجی»

یارم به وفا وعده بسی داد جفا کرد
مهر تو بر آینه دل پرتوی آنداخت

برخی از ابلاغیه‌های مربوط به (استاد نمونه):

تاریخ ۷۲۶۸۸
شماره
پیوست



دانشگاه علوم پزشکی تبریز
دانشکده پزشکی

بسمه تعالی

"من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق"

استاد محترم جناب آقای دکتر. محمد شتری

به پاس زحمات بیدریغ شما در امر آموزش دانشجویان و از آنجا که جنابعالی
بعنوان استاد نمونه از سوی فارغ التحصیلان پزشکی ورودی ۱۳۶۵ دانشگاه
علوم پزشکی تبریز انتخاب شده‌اید، این کتاب نفیس به رسم یادبود و تقدیر
به حضورتان تقدیم میشود. امید آنکه در کلیه مراحل زندگی موفق باشید.

کمیته برگزاری مراسم فارغ التحصیلی

دانشجویان پزشکی ورودی ۱۳۶۵

جناب اقامی دکتر وحید ستغری استاد نمونه دانشکده پزشکی

دستهای شما بخشی که پیوسته در لکاپوی کاستن در دما و اجزای جانمایی بی مقدار
کوهر کلام شما میگردید و نفس نامی برآمده از سینه‌های مشتاق دست پروردگار عظیم
میخانی آن استاد و اراد مند، جناب عالی که غنای علمی شریف را به زیور حسن
آرسته و سخاوت مندانه چون چشمه ساری به کویرتش نهانیده‌اش پرژون جوان
بخشیدید سر او را سپاس تو که می‌مندیگان در ضوآن سستی بخش جهان بستید.

فراغ اجتهادان سی و یکمین دوره دکترای طب دانشگاه علوم پزشکی تبریز

زمین لرزه ویران‌گر گلباف کرمان

خانه‌هایی که بی‌سر و سقف‌اند
کوچه‌هایی که بی‌در و بندند



آنگاه که خشم و خروش زمین،
زیر پای آدمیان را زیر و زیر می‌کند
باز هم می‌توان در گوشه و کنار کوچه‌ای ...

راحت خلق طلب کن که عمر گذران
آنچه پایاست همین است و جز این در گذر است
هنر آن نیست که پا در کشی از خدمت خلق
دستی از مردم افتاده گرفتن هنر است
«دکتر کاسمی»





دانشگاه آذربایجان

شماره ۱۵۱۰ ات ب

تاریخ ۲۳، ۱۲، ۳۶

طربانگه آقای وحید منطری دانشجوی دانشکده پزشکی

مات دومیانی سه متر قهرمانی دانشگاه آذربایجان در سال

AZARABADEGAN

تحصیلی ۳۶ شرکت و مقام اول در ۱۱ سال

بموجب این حکم به دریا اول درجه ۱ نایب سردود

رئیس دانشگاه آذربایجان

رئیس اداره تربیت بدنی دانشگاه آذربایجان



پاداش تندروی



ورزشگاه یکصد هزار نفری آزادی تهران
(آریامهر سابق)

سال 1355

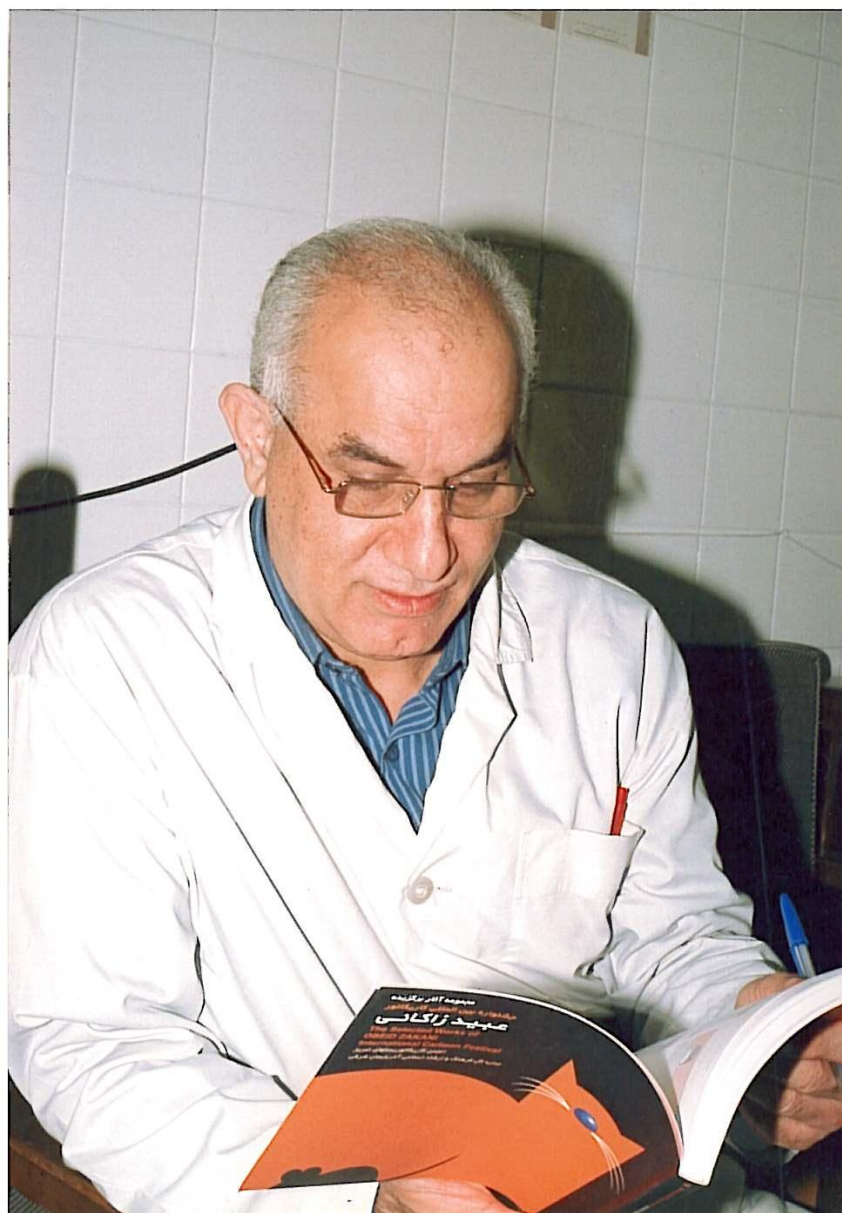
چه از خودگذشتگی‌ها، فداکاری‌ها، جانفشانی‌ها، صورت گرفت تا «آریامهر» آزادی شد



ورزشگاه یکصد هزار نفری آزادی تهران
(آریامهر سابق)

سال 1355

گفتی برو لیک نگفتی کجا رود
این مرغ پر شکسته که آزاد می‌کنی



با علم اگر عمل برابر گردد
کام دو جهان تو را میسر گردد
مغرور مشو که خواندی ورقی
زان رو حذر کن که ورق برگردد
«ابوالسعید ابوالخیر»

نمی دانم چه به نویسم!





 <p>هفتادمین سال تاسیس دانشگاه علوم پزشکی تبریز Tabriz University Of Medical Sciences</p>	
<p>ج.ا.ایران I.R.IRAN 3000 Rls.</p> <p>تمبر اختصاصی Customized Stamp</p>  <p>۳۰۰۰ ریال</p>	<p>ج.ا.ایران I.R.IRAN 3000 Rls.</p> <p>تمبر اختصاصی Customized Stamp</p>  <p>۳۰۰۰ ریال</p>
	 <p>دانشگاه علوم پزشکی تبریز خدمات بهداشتی درمانی تبریز روابط عمومی</p>
<p>ج.ا.ایران I.R.IRAN 3000 Rls.</p> <p>تمبر اختصاصی Customized Stamp</p>  <p>۳۰۰۰ ریال</p>	<p>ج.ا.ایران I.R.IRAN 3000 Rls.</p> <p>تمبر اختصاصی Customized Stamp</p>  <p>۳۰۰۰ ریال</p>

گویا تر از این نه می توانم بنویسم

هو الشافی



لوح سپاس

جناب آقای اسرار خانم دکتر محمد منطری

سلام علیکم

چین های نقش بسته بر پیکر درخت تو نمند و ریشه دار پزشکی امروز در حافظه خود، ارزش های بی بدیلی را از زمان به صدارت رسیدن یک پزشک در دوران ایلمانی با ایجاد معظم ترین دانشگاه علوم پزشکی منطقه به دست خوابه رشیدالدین فضل الهیلمانی در تبریز حدود ۷۰۰ سال پیش و پس از گذشت قرناتاسیس دومین دانشگاه علوم پزشکی کشور در سال ۱۳۲۶، در مقابل چشمان بصیر انسانهای عالم و آشنا به تاریخ عیان می سازد که وقوف به آن غروری و نشین توأم با احساس مسولیت برای فرزندان این مرز و بوم را گوشزد می نماید و دلیل متقنی است که به سرآمدی خود تداوم بخشد.

همزمان با بزرگداشت هفتادمین سالگرد تاسیس دانشگاه علوم پزشکی تبریز بید نیوسید تلاشها، زحمات و همت والای شما میکسکوت ارجمند را در تعالی نظام سلامت صمیمانه ارج نهاده و امیدواریم به لطف الهی و با همت جمعی، دانشگاه علوم پزشکی تبریز به عنوان یادگاری از همه مجاهدت ها، سربلندیها و موفقیت ها بر تارک ایران عزیز بدرخشد.

میهن خویش را کنیم آباد

دست در دست هم داریم به مهر

دکتر محمد حسین صومی
رئیس دانشگاه علوم پزشکی تبریز

دکتر مجید خدا بخش
استادار آذربایجان شرقی

پوستنامہ پنجم

کرسکو



1

گزارش يك گاف

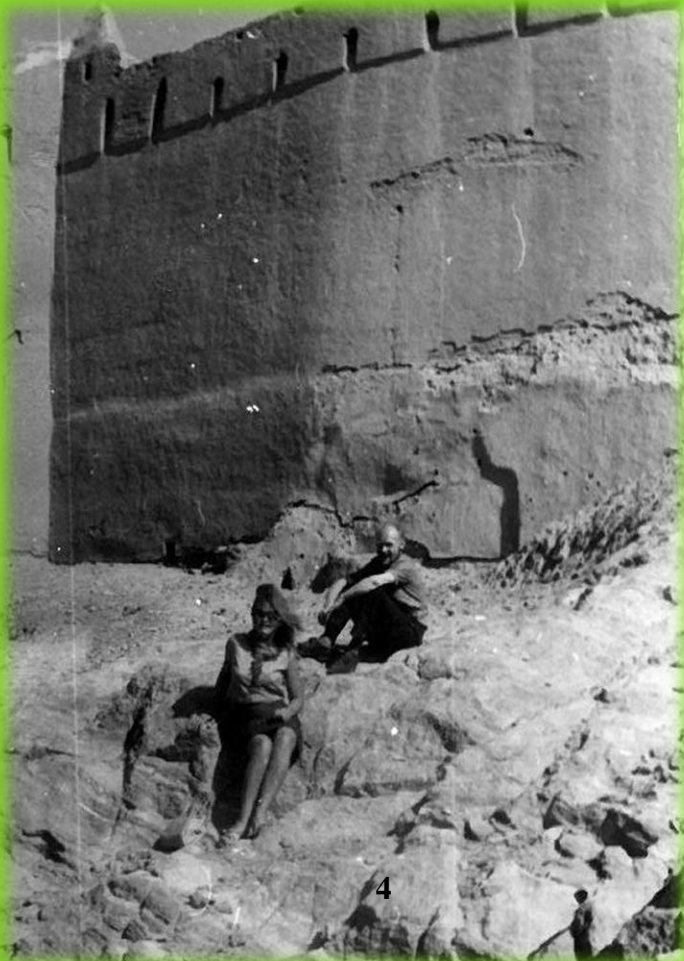
علیرغم تذکرات و گوشزدهای مکرر مادر، اشتباهات و رفتارها و برخوردهای غیرمعمول پدر تکرار می‌شد. انگار برای اینکه یکی از این تذکرات مستند شود و اغراقی در میان نباشد و مصداق عینی نظر من گردد در کمتر از یک ثانیه عکاس زودتر و سریع‌تر از اعتراض مادر «تو بخوان تذکر و یادآوری مادر» کار خود را کرده در حالی که پدر عینک به چشم و کاغذ و قلم به دست و همانند یک دیپلمات مشهور و معروف و مغرور، مصمم ایستاده است، مادر روی به پدر و اشاره به بستن اشتباهی دکمه‌های کت وی، به عنوان یک همسر و یار و یاور بی‌مانند بدون برنامه‌ریزی قبلی «فی‌البداهه» کماکان نقش خود را ایفاء می‌کند.



تلاقی تاریخ و اسطوره

تصاویری را مشاهده می کنید در سال ۱۳۴۲ « کمی بیش از نیم قرن پیش» زمانی که حدود ۱۲ ساله بودم گرفته ام.





از دوران کودکی علاقه وافری به ارگ بهمن داشتم هیچگاه علیرغم مشاهده آن از دور و نزدیک اشتیاق دیدن مجدد آن فروکش نکرده است.

از طرف دیگر همیشه این مسئله که ضرورت ایجاد سازه‌ای به این عظمت چه بوده هنوز هم فکر و ذهن مرا به خود مشغول داشته و دارد.

بر پایی تخت جمشید و ارگ علیشاه تبریز و پاسارگاد و ... توجه پذیر و قانع کننده است اما همچنان حیرت نیاز به ساختن مجموعه‌ای به این بزرگی در ذهنم بر جای مانده و کماکان لاینحل « سری به مثابه‌ی یک راز پنهان در بطن معمایی سخت و دشوار»

مراجعه به منابع تاریخی هم کمکی نکرد اما خواندن و بررسی برخی منابع اسطوره‌ای تا حدودی دلمشغولیم را کاهش داد.

در لابه‌لای افسانه‌های اسطوره‌مانند دستوربرپایی و ایجاد ارگ را به بهمن پسر اسفندیار نسبت می‌دهند و هنگامی صحبت از ارگ می‌شد این قلعه باستانی را «**ارگ بهمن**» می‌نامیدند. **تنها در دو سه دهه اخیر کلمه بهمن حذف گردیده است جالب است بدانیم اولین خیابانی که در بزم ساخته می‌شود، نام بهمن** را بر آن می‌گذارند و حتی پس از به اصطلاح انقلاب سفید خیابان نامبرده به **خیابان ۶ بهمن** تغییر نام می‌یابد.

بسیاری از بزمی‌ها هم که صاحب پسر می‌شدند نام بهمن بر وی می‌گذاشتند.

بهمن مقدمات حمله به **فرامرز** پسر رستم را که در ۳۰-۴۰ کیلومتری بم در منطقه‌ای نه چندان بزرگ حکمرانی می‌کرده، تدارک و به سرزمین تحت حاکمیت وی یورش برده و بلاخره پس از جنگ و گریزهای مکرر سپاه فرامرز را درهم شکسته و او را دستگیر و به خونخواهی کشته شدن پدرش «اسفندیار» فرمان به دار آویختن فرامرز را صادر می‌کند. از آنجایی که فرامرز حاکمی مردمی بوده و در واقع بر قلب توده‌ها حکومت می‌کرده و بسیار مورد مهر و محبت، پس از کشته شدن وی بخش عمده مردم آن منطقه بر خود نام **فرامرز پور، فرمزیان، پورفرامرز، فرامرززاده** و ... گذاشته و پس از اینکه قانون شناسنامه داشتن مردم ایران تصویب و صادر می‌شود، بازهم مردم این ناحیه با مراجعه به ادارات ثبت احوال نام خانوادگی خویش را به گونه‌ای انتخاب می‌کردند که همچنان در بطن آن نام فرامرز وجود داشته باشد تا برای همیشه زمان یاد و خاطره آن انسان مردم دوست، عدالت‌خواه و آزاد اندیش بر جای بماند و فراموش نشود و درس عبرتی برای من و تو باشد. پس از دار زدن فرامرز مردم نام آن مکان را «**دارزن**» گذاشتند تا اقدام جنایتکارانه بهمن هم از خاطره‌ها زدوده نگردد.

به مرور زمان و گذشت ایام به تدریج دارزن به «**دارزین**» تبدیل که در ۲۰-۳۰ کیلومتری بم قرار دارد و در یک پژوهش شخصی و کوتاه‌مدت متوجه شدم هنوز هم نام بویژه نام خانوادگی اغلب مردمان آن سامان «**دارزین**» رنگ و بوی فرامرز دارد تا انسان‌دوستی و آزاداندیشی و مردمی بودن فرامرز همچنان پاس نگاه داشته شده و گرامی بماند. همسویی و همخوانی اسطوره و تاریخ سوژه‌ای است که نه تنها بنده‌ی حقیر را شگفت زده کرده، بلکه بزرگان و کارشناسان میتولوژی باید در مورد آن پژوهش و تحقیق تا بخش دیگری از زوایای تاریک تاریخ میهنمان روشن گردد.

هیتی بسان اهرام ثلاثه و ابولهور

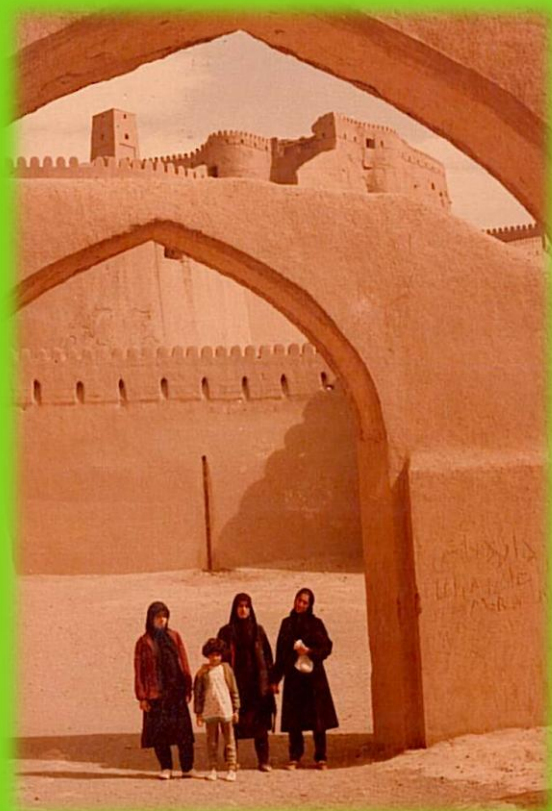
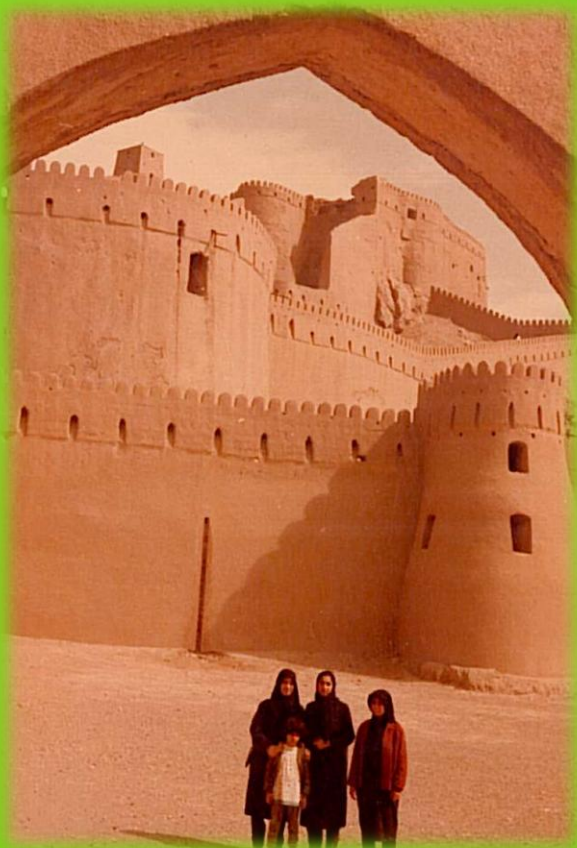


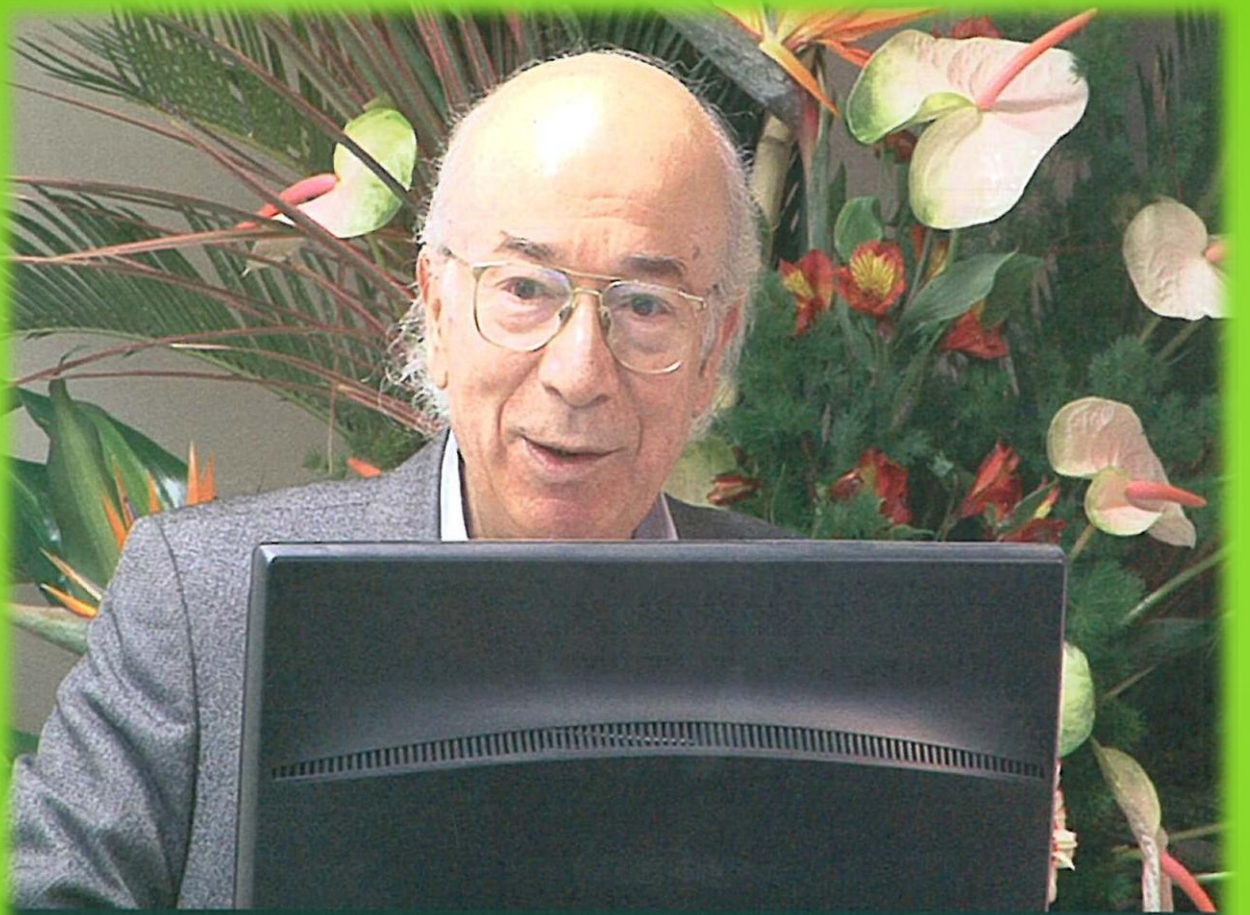
عکاسان حرفه‌ای ایرانی و غیرایرانی نه چندان اندک با کمک دستگاه‌های پیشرفته و پیچیده تصویربرداری تقریباً از تمامی نماها، پستی و بلندی‌ها و دالان‌های تو در تو، ارگ‌نقاطی که یک فرد عادی از کنار آنها می‌گذشت و اهمیت آنها را درک نمی‌کرد و در واقع آنها را نمی‌دید، طی سال‌های متمادی گذشته و پیش از آن زمین‌لرزه دهشتناک، آنها را به درون دوربین‌های خود کشیده و برخی از آن تصاویر را در معرض دیدگان ما قرار داده و با شگردهای ویژه‌ای که در آکادمی‌های هنر فرا گرفته و به کمک تجربه‌هایی که به دست آورده بودند ما و هر بیننده‌ای را متحیر می‌کردند که دستشان درد نکند.

اخيراً یکی دو عکس که توسط بچه‌های خودمان گرفته شده به دستم رسیده آنچنان مرا مجذوب خود کرده که احساس می‌کنم شکوه و زیبایی ارگ از یک طرف، اقتدار سازه از طرف دیگر که به گونه‌ای خاص ترس را به بیننده القاء می‌کند، آنچنان هنرمندانه به تصویر کشیده شده، که علی‌رغم دیدن کلیشه‌های قبلی و گذشت قرن‌ها هدف سلاطین و پادشاهان و حاکمان را که علاقه وافری به سازه‌های این چنینی داشته تا قدرت و عظمت و شکست‌ناپذیری خویش را به رخ توده‌های زحمتکش بکشند و مبادا رهایی از آن همه ظلم و ستم و بهره‌کشی از نیروی کارشان که به گونه‌ای غیرانسانی و ظالمانه اعمال می‌شد

به ذهن‌شان خطور کند و با رسیدن کارد به استخوان‌شان، دست به شورش بزنند و همانند سربداران بگویند سر خود بر دار خواهیم که تحمل این همه ذلت را نداریم، همچنان بتوانند از درون دژها و قلعه‌هایی که اکثراً در ارتفاعات بنا می‌شد جنبش‌های عدالت‌جویانه آنان را سرکوب کنند زهی خیال باطل که اکثر آن‌ها سرنوشت شومی داشته، اما برج و باروها پابرجا مانده تا سوژه‌ای باشند که هنرمندان بتوانند تنها بخش اندکی از جنایاتی که بر نیاکان‌مان تحمیل گردیده به آیندگان منتقل کنند.

به برویچه‌هایمان تبریک می‌گویم که توانسته‌اند حتی واضح‌تر و آشکارتر از هنرمندان صاحب سبک و این‌گونه مسئولانه درد و رنج و زجر فرودستان را با یاری گرفتن از سایه روشن‌های انعکاس نور و قوانین حاکم بر آن، بنده ناچیز را منقلب و متأثر کنند و همچنان انگشت بر دهان بمانم تا شاید ...

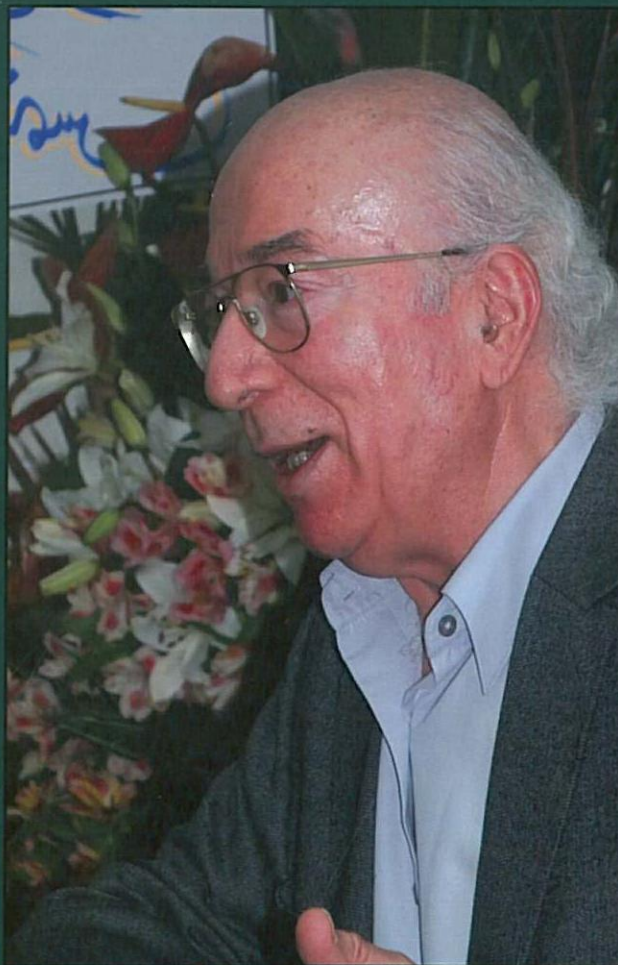




یادنامہ می استاد
دکتر علی پورزند

بہ اہتمام:
دکتر محمد حریری اکبری

In Recognition of Professor Doctor Ali Pourzand



بزرگ بود،
و از اهالی امروز بود،
و با تمام افق‌های باز نسبت داشت.

شعر «دوست» از «سهراب سپهری»



تبریز - اول خیابان طالقانی، نشر اختر
تلفن: ۰۴۱-۳۵۵۵۳۹۳

ISBN: 978-964-517-743-8



پیشگفتار

جامعه‌ی ما، دانشگاه ما داغ‌دیده‌ی از دست دادن استادی است که شخصیت والا، «اهلیت» کم‌نظیر و «صلاحیت» بی‌همتایش زبانزد خاص و عام است. زنده یاد پروفیسور دکتر علی پورزند، جراح پنجه‌طلایی با یادگیری و یاد دادن خود - پاداش دهنده^۱، به زندگی خویش معنا بخشید. از الف تا یای عمر پربارش دمی از فراگرفتن و فرادادن آموخته‌هایش باز نایستاد. همین پویایی و سخت‌کوشی وی را به استادی ستودنی و اسوه‌ی حسنه مبدل کرد.

صلاحیت‌هنگامی به گل می‌نشیند و شکوفا می‌شود که مبتنی بر اهلیت رشد و توسعه یافته باشد. یعنی در بسیاری موارد اهلیت بر صلاحیت الویت دارد، به‌ویژه در کار معلمی و استادی و همچنین در حرفه‌ی پزشکی و طبابت. از اینروست که طرز برخورد، رفتار و کردار، حتی مقدم بر تخصص و کارآیی، به گونه‌ی چشمگیری مقبول است و مطلوب. عزیز از دست رفته‌مان از این لحاظ نیز مثال زدنی و نمونه بود. همان طوری که در جای‌جای مقالات و نوشته‌های این مجموعه خواهید خواند همه‌ی کسانی که ایشان را از نزدیک می‌شناختند بر این نکته اذعان دارند. هر یک به زبانی می‌گویند که نحوه‌ی گفتار و رفتار ایشان حتی در امور عادی زندگی آموزنده بود. هر کسی می‌توانست طرز گوش دادن، نحوه‌ی حفظ فاصله‌ها، رعایت حق و حرمت و حتی چگونگی بالارفتن و پائین آمدن از پله‌ها را از ایشان فراگیرد. چنین منزلتی به برکت سلوک و فرهنگ پربار ایشان کسب شده بود، نه با طرف کله کج نهادن و تند نشستن.

بالندگی فرهنگ یک شبه روی نمی‌دهد. در درازنای زمان است که تجربه‌های زیسته شده‌ی یک جمع، فرهنگ را می‌سازد و رفته رفته آن را عمق و غنا می‌بخشد. شهر ما با قدمت

۱_ خود - پاداش دهنده: Self-rewarding.

چند هزار ساله‌اش مهدِ پرورشِ فهم و فاهمه‌ای است که جوهر فرهنگ بشمار می‌رود. به زبان آوردنِ نام‌شهر با صفت «پیر»، یعنی «قوجا تبریز» به همین واقعیت اشاره دارد. اشخاصی که امکان و توان جذب فرهنگ آن را دارند، به اهلیتی شایگان دست می‌یابند. فرهنگ تبریز همانند صدفی مرواریدهای درشتی در خود پرورانیده است. از هفتاد بابای مورد اشاره‌ی شمس و خودِ شمس تبریزی گرفته تا استاد شهریار و سایر نام‌آوران را می‌توان به عنوان مصداق برشمرد. با واریسی و غور خاستگاه خانوادگی و اجتماعی استاد پورزند، دلایل دستیابی وی به اهلیتی هم‌تراز اهلیت فرهنگ سالاران شهیر این شهر آشکار می‌شود.

بدیهی است استادی با برخورداری از اهلیت و صلاحیت بسیار بالا، همچون ستاره‌ای تابناک بر تارک فرهنگ ما بدرخشید. بی‌سبب نیست که فراستان و فروستان و هر کسی که از محضر ایشان برخوردار بوده، به هنگام نظر دهی در باره‌ی شخصیت و خدمات بی‌شایه‌شان، جز تمجید و تحسین سخنی بر زبان نرانده و قلمی بر صفحه‌ی کاغذ ننهاده است. البته و صد البته هر آنچه گفته‌اند و نوشته‌اند از دایره‌ی معنا و پیام بیت زیر فراتر نمی‌رود:

این شرح بی‌نهایت کز حُسن یار گفتند حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد.

سه نکته را لازم به یادآوری می‌دانم. اول، به استثناء نوشته‌ی سرکار خانم دکتر قطره سامانی (پورزند)، همسر و شریک زندگی متوفی، تمامی مقاله‌ها و نوشته‌ها به ترتیب حروف الفباء با تنظیم بر اساس حرفِ اولِ نام خانوادگی نویسنده‌گان آورده شده‌اند. دوم، از آنجایی که شناخت هریک از نویسندگان به تجربه‌ی رابطه‌ی خاص و از زاویه‌ی نگرش خاص خودشان با زنده‌یاد استاد دکتر علی پورزند مربوط می‌شود، برداشت‌ها و ابراز نظرهایشان جنبه‌ی فردی دارد و لزوماً نظرهای اشخاص دیگر را که در همین مجموعه به نظردهی پرداخته‌اند بر نمی‌تاباند. سوم، در تهیه‌ی این مجموعه از لطف و همکاری بسیاری از دوستان و آشنایان برخوردار شده‌ام که سپاسگزار همه‌شان هستم، ولی جهت اجتناب از اطناب، به ذکر اسامی آنان نمی‌پردازم. با این همه نمی‌توانم از دو شخص که زحمات و مساعی فراوانی متقبل شده‌اند، اسم نبرم، جناب آقای دکتر شهریار هاشم‌زاده، جراح برجسته و جانشین خلف زنده‌یاد پروفیسور پورزند که مقالات و اشعار و عکس‌هایی از همکاران تهرانی، تبریزی و ارومیه‌ای را در اختیار اینجانب قرار دادند و دخترم مارال حریری اکبری که در پیاده کردن سخنرانی‌ها از نوارهای صوتی بر روی کاغذ و بازنویسی برخی از مطالب کمک‌های شایانی بعمل آورده‌اند.

م.ح. الف.

اردیبهشت ۱۳۹۵ - تبریز

نوشته‌ای از دکتر وحید منتظری شاگرد استاد پروفیسور علی پورزند

یاد و یادآوری یک بنیان‌گذار بزرگ

سال‌ها است به این نتیجه رسیده‌ام اگر بخواهیم خیلی خیلی خلاصه و تنها با یک اشاره از خدمات جناب پروفیسور علی پورزند یاد کنیم، باید پی‌ریزی جراحی نوین در کشور را نام ببریم. بدیهی است یک نفر توان انجام چنین امر سترک، سخت، سنگین و تا این اندازه تاثیرگذار را نمی‌تواند داشته باشد. پس بهتر است گفته شود ایشان یکی از سردمداران این رویداد مهم بوده‌اند. تعدادی از پزشکان ایرانی دوره دیده در آمریکا، چه فردی و چه پس از انجام مشورت با همدیگر، اتفاقی یا برنامه‌ریزی شده، با هماهنگی یا بدون آن، پس از سالیان سال بهره‌گیری از دانش پزشکی دانشگاه‌های آمریکا و فراگیری نکاتی که شاید در هیچ جای دیگری وجود نداشت به کشور بازگشته، نطفه و هسته‌ی دگرگونی عظیمی را تشکیل دادند. سال‌ها طول کشید که این

دگرگونی آرام آرام، گام به گام، علیرغم مقاومت ها و کارشکنی ها، راه خود را پیمود و این بزرگان از ناهمواری راه و سنگلاخ بودن آن، هراسی به دل راه ندادند. راهی که از آغاز تا انجامش امروزه به سادگی جراحی نوین کشور نامیده می شود. چه بسا برخی از ماها با کم اعتنائی یا بی تفاوتی از کنار آن رد می شویم، انگار نه انگار رویداد شگرفی روی داده است. تا پیش از جنگ جهانی دوم طب کشورمان از جمله جراحی کاملاً متأثر از جراحی کشورهای اروپائی، به ویژه متأثر طب از فرانسه بود. پاریس تنها مهد آزادی، مردم سالاری، فرهنگ و هنر نمی بود، بلکه در زمینه های گوناگون علمی، از جمله پزشکی هم پیشقراول بود. به همین سبب کسانی که قصد پزشکی شدن را داشتند، یا ادامه ی این رشته تا مرزهای تخصصی و حتی فراتر از آن را در سر می پروراندند، راهی فرانسه و آلمان می شدند. همین جا لازم است یک نکته را گوشزد نمایم. هنگامی که از جراحی نوین سخن می رود منظور رو در رو قرار دادن آن با پزشکی متأثر از پزشکی اروپا نیست. از قضا پا گرفتن جراحی اروپائی در زمان خود به نوعی شبیه جراحی نوین بوده و در موقعیت زمانی و مکانی خود کمک های شایانی هم در پیشبرد علم و حرفه ی پزشکی از جمله جراحی بعمل آورده است. جالب است که از بنیانگذاران آن شیوه هم شادروان جناب پروفیسور یحیی عدل و جناب پروفیسور جواد هیئت هر دو تبریزی بودند و پس از بازگشت از اروپا تأثیر شگرفی در ارتقاء سطح پزشکی کشور داشتند. انجام این تحول و دگرگونی به حدی پر اهمیت بود که بعدها شاگردان آن بزرگواران، انجمنی به نام «مکتب عدل» راه انداخته و با کمال افتخار بر سر نسخه های خویش با حروف درشت می نوشتند تا گوشزد کرده باشند که دانش آموخته ی «مکتب عدل» می باشند.

جامعه ی ما در درازای تاریخ پس از طی یک دوره ی طولانی فترت در همه ی ارکان جامعه اعم از علم، دانش، فناوری، فرهنگ و هنر، در سده های چهارم تا هفتم هجری شاهد ظهور نوابغی همچون رازی، فارابی، خیام و ... بود. همزمان با این شکوفایی که یک دوران طلایی را بوجود آورد، اروپا در تاریکخانه ی قرون وسطائی خود دست و پا می زند. ولی بروز رنسانس، اروپائیان را به مسیر بیدرای کشاند و در تمامی عرصه ها از جمله پزشکی حرف های تازه ای برای گفتن و کارهای بدیعی برای انجام ارائه کردند. در کشور ما رویداد انقلاب مشروطه بود که اندیشه سرمشق قراردادن اروپائیان را بوجود آورد. و ضرورت انتقال دانش و بینش اروپائیان به شدت احساس می شد. تبریز و تبریزی ها در انتقال دستاوردهای علمی و فرهنگی اروپائیان به ایران نقش به سزایی داشتند. همانگونه که ستارخان، علی مسیو و حیدر عمواغلو پیشاهنگ تغییرات سیاسی، اجتماعی و انقلابی گردیدند،

در عرصه ی پزشکی غیر سنتی مان هم زنده یادان پروفیسور عدل و پروفیسور هیئت بودند که با انجام خدماتی همسنگ با خدمات مشاهیر انقلاب مشروطه، زمینه ی دگرگونی و پیشرفت را فراهم آوردند.

پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم دنیا شاهد نابودی و ویرانی زیرساخت ها و ساختارهای علمی و فرهنگی و هنری شد. ابرقدرت های آن زمان، تو بخوان استعمارگران و استثمار کنندگان بشر و انسانیت که یکی از آنها به خود می بالید که خورشید در سرزمین های تحت مالکیتش غروب نمی کند، بیش از همه آسیب دیده و موقعیت و برتری بلامنازع خویش را از دست دادند. از سوی دیگر ابرقدرت جدیدی ظهور کرد که حتی یک دهکده ی کوچک و دور افتاده اش آسیبی ندیده بود. البته رشد و بالندگی آمریکا از پیش از جنگ آغاز شده بود که با پیدایی خلاء قدرت در سطح جهان، شتاب بیشتری به خود گرفت. اصرار و ابرام زیاد چرچیل برای کشاندن آمریکا به جنگ؛ زمانی چهره اش را آشکار ساخت که مبالغ هنگفتی پوند به بانک مرکزی آمریکا واریز شد. همچنین شمار چشمگیری از جزایر اطراف و اکناف جهان به آمریکا واگذار گردید. سرانجام با ورود ارتش آمریکا به جنگ، هم تکلیف جنگ و هم دنیای پس از آن روشن گردید.

دانشمندان رشته های گوناگون و از جمله پزشکان نامدار آن زمان برای در امان ماندن از شر فاشیست ها و در هنگامه ی جنگ خود را به آن سوی اقیانوس رساندند. برای عده ای از آنان، با تخریب، تعطیل و ویرانی مراکز علمی، امکان ادامه کار از بین رفته بود. لذا هم سرمایه و هم مغزها فوج فوج روانه ی ینگه دنیا شدند. فکر می کنم حالا متقاعد شده ایم که در همه ی زمینه ها از جمله پزشکی آمریکا از سایر کشورها چنان فاصله ای گرفته که غیرقابل انکار است. بدین سبب با گذشت زمان مردم و دست اندر کاران متوجه شدند که برخی از فارغ التحصیلان دانشگاه های آمریکا که به میهن برمی گردند از بیخ و بن با فارغ التحصیلان دانشگاه های دیگر کشورها متمایز و متفاوتند.

این بزرگواران ایده های نو، صحبت و سخنان بدیع، اعمال جراحی حیرت انگیز با خود به ارمغان آوردند. لذا با بازگشت برخی از آنان به وطن و شروع به کار در معدودی از دانشگاهها از جمله دانشگاه های شیراز، تهران، اصفهان و تبریز، دگرگونی بایسته ای که ناشی از ضرورت زمان بود بوقوع پیوست و به سرعت مفید فایده بودن و سرانجام نیکویش را به اثبات رساند. ناگفته نماند در این پروسه بیشترین سهم از آن تبریز است که با آمدن جناب آقای دکتر عباسقلی دانشور، زنده یادان پروفیسور ناسی زاده، پروفیسور پورزند، پروفیسور مجتهدی و حتی پروفیسور

(که نخست به تبریز آمدند و پس از مدتی به تهران رفتند)، جایگاه والایی یافت. به برکت وجود اساتید یادشده تعداد دیگری از اولین ها بر اولین های شهر اولین ها افزوده شد:

- انجام اولین جراحی قلب باز و تعویض دریچه‌ی میترال. انجام اولین جراحی‌های کاردیو توراکس

. سرانجام آنچه به شادروان پروفیسور پورزند مربوط می شود، پایه گذاری و انجام برخی اعمال جراحی، بویژه در حیطه‌ی جراحی عروق می‌باشد.

برای این که اهمیت زمانی انجام جراحی‌های عروق را بازگو کنم، ناچارم باز هم بیشتر موضوع را بشکافم. هنوز خاکستر جنگ جهانی دوم سرد نشده بود که جنگ کره شروع شد. در این زمان حتی جراحان برجسته‌ی آمریکا قادر به ترمیم آسیب‌های عروقی به شکل امروزی آن نبودند. اغلب با بستن و لیگاتور Ligature عروق بزرگ و قطع و آمپوتاسیون عضو به قصد پیش‌گیری از گانگرن مانع از مرگ مجروح می شدند. تنها پس از جنگ ویتنام بود که به تدریج ترمیم آسیب‌های شریانی و ریدی آغاز شد. هر چند یورش ارتش آمریکا به کره و ویتنام یک اقدام جنایتکارانه و ضد بشری بود که نه تنها جان صدها هزار انسان بی‌گناه را گرفت، بلکه با پاشیدن «گرد نارنجی Agent Orange» و سوزاندن لایه‌ی حیات بخش خاک، روستنی‌ها و جنگل‌های بخش بزرگی از سرزمین و قلمروی کشورهای لائوس، کامبوج و ویتنام را نابود کرد، اما به گونه‌ای پارادوکسیکال زمینه‌ی دستیابی به پاره‌ای از فناوری‌ها را هم مهیا ساخت. یکی از این موارد، تکنیک‌هایی بود که با بکار بستن آنها رشته‌ای تقریباً نو، یعنی جراحی عروق بوجود آمد و گسترش یافت.

با یک حساب سرانگشتی متوجه می‌شویم که طی فاصله‌ی زمانی کوتاهی این تحولات و نوآوری‌ها به همت پروفیسور پورزند و تعداد دیگری از آکادمیسین‌های برجسته‌ی کشورمان پی‌ریزی شد. البته بعدها با فنون و مهارت‌هایی که ریزیدنت‌های جراحی دانشگاه‌های سراسر کشور از آن بزرگواران آموختند، در بحبوحه‌ی جنگ تحمیلی و دفاع مقدس به گونه‌ای باور نکردنی مؤثر افتاد و تکامل یافت. چنان که صدها مجروح جنگی و فداکاران و ایثارگران، نه با دست و پای قطع شده، بلکه سالم و سلامت به خانه و کاشانه‌ی خویش بازگشتند. و باز هم برای این که عظمت و اهمیت فرایندی که توسط این پرچمداران راه افتاده و به بار نشسته، بیشتر آشکار شود که چه خدمات شکوهمندی به انجام رسانده‌اند، باز اندکی به گذشته برگشته خاطره‌ای را بیان می‌کنم. انجام همو دیالیزهای مکرر روی بیماران دچار

نارسایی کلیوی، مستلزم انجام نوعی جراحی عروق، به نام جراحی فیستول شریانی وریدی است. سال ۱۳۶۱ بنده به منزل جناب آقای دکتر پورزند زنگ زدیم تا جهت انجام جراحی یاد شده به بیمارستان تشریف بیاورند که متوجه شدم ایشان برای ارائه مقاله‌ی خویش در تبریز نمی‌باشند. از آنجایی که در آن زمان این جراحی فقط توسط جناب آقای دکتر پورزند و جناب آقای دکتر مجتهدی انجام می‌گرفت «ایشان هم از سردمداران جراحی، به ویژه جراحی عروق بودند که جان خویش را نیز در همین راه از دست دادند»، به منزل ایشان زنگ زدیم ولی متأسفانه خود ایشان هم در بستر بیماری بودند، جراحی آن بنده خدا نیز چند روزی به تأخیر افتاد. حتی رزیدنت‌های ارشد که دوران رزیدنتی‌شان در شرف اتمام بود، قادر به انجام جراحی فیستول شریانی وریدی نبودند، بلکه حین انجام این عمل فقط به عنوان کمک جراح در محضر اساتید حضور یافته و تلمذ می‌کردند. در صورتی که همان عمل جراحی که چهل سال قبل فقط دو استاد قادر به انجامش بودند، اکنون توسط جراحان متعدد به انجام می‌رسد. این‌ها همه به برکت بذریعگی و کاشت دانش استاد پورزند صورت پذیرفت که پزشکان ما را به دلاوران حیطه‌ی پزشکی منطقه مبدل کرده زحمات اساتید پیش کسوت به گل نشسته و مدت هاست که بار دهی خود را آغاز کرده است. امروزه حتی رزیدنت‌های سال اول جراحی این عمل را به خوبی و با مهارت هر چه تمامتر (بدون حضور فیزیکی استاد) انجام می‌دهند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

«رودکی»

سروده‌ی سبز تحفه‌ی شاگرد

من شاعر نیستم، از شعر هم چیزی نمی‌دانم. اما گاهی در پستو خانه‌ی مغزم ناز و کرشمه‌ی واژه‌ها آن‌چنان غلغله‌ای در من ایجاد می‌کند، آن‌چنان بی‌قرار و آشفته‌ام می‌کند، آرام نمی‌گیرد و آرام نمی‌گذارد، تا این‌که شرح دلدادگی و دلنوازی آن‌ها را در روی برگ‌ها، کاغذی ترسیم کنم. یکی از این حالات که تاریخ تحریر و ترسیم و سرایش آن به چهل و اندی سال پیش برمی‌گردد و نقش معلم، مربی، آموزگار و آوانگارد را نشان می‌دهد، همین دلنوشته است که آن را به آموزگار کبیر خویش تقدیم می‌نمایم. سروده‌ی سبزی است تحفه‌ی شاگرد.

با آرشه‌ی گیسوانش عاشقانه‌ترین ملودی فصل را

نواختم

سراپا گوش، خاموش خاموش

ناگهان پُرجوش

از گلزارِ گونه‌اش
 چه لاله‌ها، سوسن‌ها، و شقایق‌ها که نچیدم
 پیشکشِ گونه به‌سوی‌شان رها
 با نگاهی سرد و بیمناک
 دستانی آکنده از تردید، لرزان
 خیالی وهم آلود
 هدیه‌ام را پذیرفتند
 پس از پیچ و پچی کوتاه
 آویختند بر سینه‌ی خویش
 سمت چپ آن
 روی قلبِ سالیان ریش ریش خویش
 لاله‌های سرخ، شقایق‌های وحشی
 سوسن‌های عشق را
 پس از نگاهی کوتاه بر یکدگر
 ناگهان
 فریادهای مملو از ایمان و گرمی
 سرشار از اعتماد
 درهم شکست
 سکوتِ
 سردِ
 سابق را
 و بارها شنیدم
 سپاس سپاس گفتن‌شان را
 گوئی
 این‌ها نبودند آن‌ها که ابتدا بودند
 گوئی
 این‌ها نبودند آن‌چه ابتدا بودند
 گوئی

در آغوش جبال بارز

پاسخی نه چندان کوتاه به برخی از پرسش‌های برخی از یاران:



«نیم‌نگاهی به پاره‌ای از خاطرات نه چندان دور به رغم اینکه خاکستر زمان

همچو آوار بر پستوخانه مغزم فروریخته»

تا جایی که به یاد دارم پیش از دهه چهل تیم یا اکیپ کوه‌نوردی با نام و

نشان خاصی نداشتیم.

در حالیکه حتی پیش از دهه چهل چندین تیم فوتبال با نام و آرم و ساختار ویژه وجود داشت که معروف‌ترین و در عین حال محبوب‌ترین آنها تیم پیکار بود که توسط گروهی بنای زحمتکش و سخت‌کوش بمی بر پا و کاملاً به شکل یک مجموعه مردمی و متکی به خود، بعد از ظهرها پس از ۷-۸ ساعت کار طاقت‌فرسای بنائی، گل‌کاری و خِشتمالی زیر آفتاب سوزان، گردهم می‌آمدند و تمرینات خویش را آغاز می‌کردند.

به خاطر دارم زمانی که تیم پیکار با رقیب اصلی خویش تیم آریا «چه اسامی با مسمائی تیمی که حامی آن ثروتمندان بودند نامش آریا و تیمی که زحمتکشان در راه‌اندازی آن دخیل بودند پیکار نام داشت» رو در رو قرار می‌گرفت و دروازه حریف گشوده می‌شد چه هلله و شور و شعفی بر پا، بی‌گزافه بیش از چند صد نفر از دوستداران پیکار به رقص و پایکوبی می‌پرداختند در مواردی که تیم محبوبشان پیروز از میدان بیرون نمی‌آمد می‌گفتند تازگی شوت‌های اوستا علی و اوستا حسین آنچنان سرعت و سنگینی پیدا کرده که برای بازیکنان تیم مقابل بویژه دروازه‌بان آن خطر آفرین شده و بدین سبب پای چپ آنها توقیف شده و حق شوت زدن با پای چپ را ندارند.

البته افرادی بودند که روانه کوه و کوهستان‌های دور و نزدیک می‌شدند اما نه به قصد کوهنوردی و کوهپیمائی و فراگیری و آموختن سخت‌کوشی و ارتقاء توان جسمی و روحی و یاری رساندن به دیگران در شرایط سخت و دشوار بلکه برای کشتار صاحبان اصلی آن بوم زیست، به ارتفاعات یورش برده در خاتمه وحشی‌گری شرورانه خود با گستاختی و بی‌شرمی، در کنار پیکر به خاک و خون کشیده شده قربانی می‌ایستادند و عکس یادگاری می‌گرفتند و بی‌شرمانه از توانمندی و شجاعت و شهامت خویش مکرراً داد سخن سر می‌دادند و خود را در ارتباطی تنگاتنگ با طبیعت و گسستن از زندگی پر رزق و برق شهری وانمود می‌کردند.

به یاد داشته باشیم ظل‌السلطان یکی از حرمسرازاده‌های ناصرالدین شاه در سفری به شمال، ۱۹ بربازندران را سلاخی می‌کند و در بازگشت با چه آب و تابی از ورزیدگی «تو بخوان تبهکاری» خویش یاد می‌کند.

«اسب‌تازی شده مجروح به زیرپالان

طوق زرین همه بر گردن خر می‌بینم»

به نظر من عالیجناب حافظ قصد توهین و تحقیر این جاندار متین، مهربان، بردبار و یار غار و یاور انسان از دوردست‌های تاریخ را نداشته است. اما گروهی هم بودند از ساکنان دامنه‌های جبال بازر که بر حسب نیاز و در زمان‌های خاص گله را به ارتفاعات بالاتر و بالاتر رهنمون تا در ازای شجاعت و جسارت و فداکاری‌های خویش اهالی رمک را به آب و غذایی برسانند.

لازم به یادآوری است بر خلاف اینکه قله کوه‌ها از فاصله‌های دور تیز و باریک به نظر می‌رسند مرتفع‌ترین مکان کوه‌ها از جمله کوه شیر و هزار، مسطح و بیشتر به یک مرتع بکر و دست نخورده شبیه است و به محض اینکه شرایط جوی مناسب می‌گردید چوپانان با دلاوری وصف‌ناشدنی و اراده‌ای سترگ فوج فوج رمه را به مراتع غنی یاد شده می‌رسانند و در حالیکه چهارچشمی همه آنها را زیرنظر داشتند با نواختن نی، فضائی آکنده از عطر و رایحه معنوی و عرفانی برای دل‌بستگان خویش مهیا، پیوستگی انسان و گیاه و دام و درهم تنیدگی عناصر یاد شده را گوشزد می‌کردند.

اما بنده حقیر تنها پس از ورود به دانشگاه تبریز در اواسط دهه چهل برای اولین بار با گروه‌ها و اکیپ‌های متعدد کوهنوردی که در آن ایام به لحاظ شرایط اقلیمی آذربایجان و جود کوه‌های سهند و سبلان و از همه مهمتر جو به شدت سیاسی دانشگاه تبریز که جاذبه و گیرائی خاصی برای دانشجویان داشت و تب و تاب ویژه‌ای براه اندخته بود، با این حرکت‌ها و جنبش‌های تاریخ‌ساز روبرو و آشنا گردیده بی‌درنگ به آنها پیوستم. کار به جایی رسید که دیگر سهند و سبلان برایمان تکراری، رفتن به سوی البرز در دستور کار دوستان و رفقا قرار گرفت و برای اینکه آمادگی‌های لازم برای فتح قله دماوند را به دست آورديم قرار شد پس از پایان ترم دوم و عزیمت به دیار و دیدار با یاران دبیرستانی، در میانه مردادماه در تهران دور هم جمع شده به سوی بلندترین قله میهن، روانه گردیم. برای اینکه در چنین رویارویی سخت و دشوار ناکام نشویم توصیه شد در مدتی که در شهر خود بسر می‌بریم کوهنوردی و کوهپیمائی در ارتفاعات نزدیک زادگاه را شروع و ترویج نمائیم و بدینگونه بود که پس از رسیدن به بم، مقدمات تشکیل یک اکیپ کوهنوردی از میان دوستان و نزدیکان را آغاز بالاخره به صورت دسته‌جمعی از برابر چهره‌های مضطرب بزرگترها از بم به سوی دهبکری رهسپار شدیم.

در ایام نوروز و هنگامه تعطیلی دانشگاه‌ها چندین بار این رویداد میمون و مبارک هر چند با فاصله انجام اما از آنجایی که اغلب اعضاء گروه دانشجو و ناچار به بازگشت به شهرهای محل تحصیل خود بودند، اکیپ از انسجام و قوام و سازمان‌دهی لازم برای استمرار یک چنین امر مهمی نمی‌توانست برخوردار باشد و در واقع حالت یک رودخانه فصلی را داشتیم.

از آنجایی که در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه کوهنوردی تنها به منظور صعود به ارتفاعات نبود بلکه بهانه‌ای بود تا دور از چشم مأموران ساواک «همشهری‌های فاضل و فهیم چه هنرمندانه و با چه طنز بی‌مانندی به آن‌ها لقب **تیزو**»^(۱) داده بودند و به گمانم از این بهتر نمی‌شد توحش مهاجمان امنیتی و مظلومیت نوجوانان و جوانان روشنفکر و مردمی و متعهد را ترسیم، با زبان طنز و طعنه، اعتراض و بیزاری خویش از رفتارهای ضدبشری حکومتیان را ابراز کرد، نمی‌دانم جناب عبید زاکانی اگر می‌بود از این رندانه‌تر می‌توانست نیش طنزآلود خویش را نثار جباران زمانه خویش بنماید؟

۱- پرنده‌ای وحشی که پرنده‌های آزاده را بی‌رحمانه شکار می‌کند

در حالیکه در دل دره و صخره‌ها، اطراق و خستگی ناشی از صعود به بالا دست‌ها را از تن به در می‌کردیم، زمزمه بحث و گفتگوهای سیاسی، اجتماعی ذره ذره آغاز و نهایتاً تبدیل به گفتگوی داغ و آتشین می‌شد و اینکه چاره‌رھائی و نجات مردمان میهن از آن فلاکت‌ها چه می‌باشد، محور اصلی بحث و جدل‌ها می‌گردید از آنجایی که چنین اقدامات و کارهای جمعی به صورت دوره‌ای با فواصل زیاد حداکثر یکی دو بار در سال کاملاً به گونه‌ای اتفاقی و تصادفی، بدون هماهنگی و برنامه‌ریزی قبلی انجام می‌شد نمی‌توان از این بالا رفتن و پائین آمدن‌ها به عنوان تأسیس اولین گروه و اکیپ کوهنوردی شهرمان یاد کرد.

**«تا نشنید هر کسی اکنون به جای خویشتن
خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی»**

هر چند با گذشت زمان بر شمار دوستداران کوه و فعالیت‌های اجتماعی در دل کوه و سایر مکان‌ها و تعداد کوهپیمائی‌ها بیشتر و بیشتر می‌شد، به سبب نبود یک برنامه مشخص و اینکه گردهمائی بعدی چه زمانی و در چه منطقه‌ای بایستی صورت گیرد، ادعای سازمان‌دهی و راه‌اندازی اولین اکیپ کوهنوردی با نام و نشان مشخص توسط دوستان و از جمله من گزاف‌گویی و عاری از حقیقت است.

«تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف»

«مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی»

چکیده مطلب این است که برای یک کوهپیمائی بعدی پیشنهاد و فراخوان و دستوری در کار نبود و چنانچه به صورت اتفاقی و تصادفی همدیگر را در خاک پاک زادگاه کنار یکدیگر می‌دیدیم فی‌البداهه برای بوسه زدن بر صخره‌های سترگ و سربلند و سرافراز زیست بوم نیاکان در سایه بیرقی افراشته به صورت جمعی و گاهی فردی عزم جزم می‌کردیم.

از آنجائی من ناچیز از نزدیک شاهد زجر و رنج طاقت فرسای برزگران و کارگران نبودم اما شهامت و شجاعت و اراده چوپانان و آشنایی تنگاتنگ با شیوه زندگی و فداکاری و ذکاوت آنها در تیمار جمعیت‌های بزرگ و کوچک گله و رمه و ارتباط عاطفی آنها با کوه و صخره و دره و ترنم غریبی و نی‌نوازی‌های چوپان‌ها بود که تأثیری شگرف بر جسم و جان من می‌گذاشت و تا اعماق وجودم رسوخ می‌کرد.

توجه داشته باشیم سامان‌دهی و مراقبت از گله در مکان‌های مسطح تا چه اندازه دشوار است چه رسد به رهنمونی رمه به ارتفاعات بلند و بلندتر همه اینها الگویی شد تا سختی و زمختی پیش‌آمدهای سال‌های پرفراز و نشیب بعدی را به جان خریده، با پشتگرمی از تجربیات گرانبهایی که از کوه و ساکنین نجیب و مقاوم و راسخ آن به دست آورده بودم، بیش از پیش به مبارزات خویش دست در دست هم‌اندیشان و تحت رهنمودهای آنان ادامه داده از هم گسیختگی نظام ستم‌شاهی را امری جبری پنداشته تردید نداشتم که کارزارهای انقلابی زحمتکشان از جمله دانشجویان آینده‌ای بهتر برای مردمان وطن به ارمغان خواهد آورد و نسیمی با رنگ و بوی آزادی، رایحه آبادی و طلیعه رفاه اجتماعی به سوی آن وزیدن آغاز کرده است.

«ما درد پنهان با یار گفتیم»

«توان نهمتن درد از طیبیان»

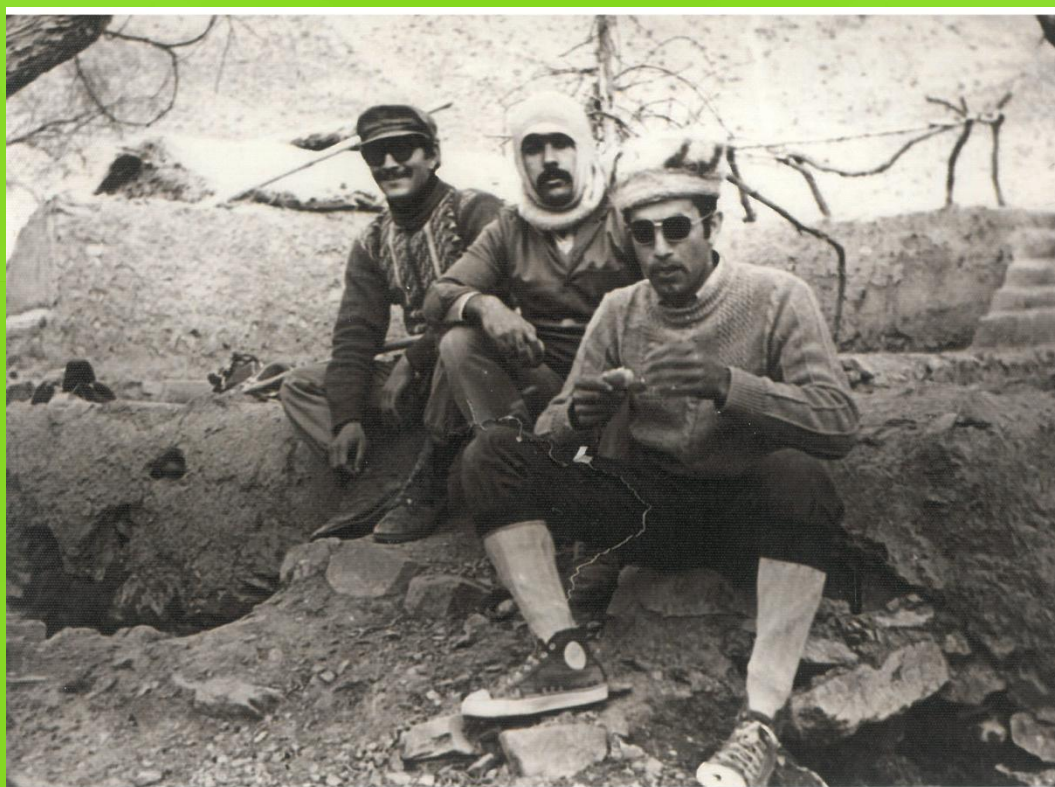
اسفند چهل و هشت قبل از صعود از چپ به راست:

آقای علی ایراوانی «از قضات عالی‌مقام و عالیقدر کشور»

آقای عباس افلاطونیان «پروفسور عباس افلاطونیان بنیانگذار

درمان‌های ناباروی کشور»

و راوی



اسفند چهل و هشت در میانه صعود از راست به چپ:

محمد افلاطونیان و ... سعید منتظری، وحید منتظری، عباس

افلاطونیان

نشسته: محمدرضا افلاطونیان، محمد حقیقتی، حمید منتظری، علی

افلاطونیان



محلّی‌ها که تا آن زمان گروهی با چنین ریخت و شمایی را ندیده بودند ره افسانه زده، شایع کرده بودند که پسران رسول آقا به همراه شماری از بمی‌ها یاغی شده با بی‌سیم و اسلحه و .. به کوه زده‌اند اسامی یاغی‌ها به ظن محلّی‌ها:



از راست به چپ ایستاده:

محمد رضا افلاطونیان، محسن نقیب،، آقای حاج امینی از متنفذین جبال بارز، علی افلاطونیان (فرزند احمد)، علی افلاطونیان (فرزند محمود)، وحید منتظری

نشسته: از راست به چپ:

کاظم ایروانی، محمد پیغمرزاده، حمید منتظری، محمد حقیقتی، عباس افلاطونیان، سعید



بهمن ۵۵

یکی دو روز دیگر از پگاه

چو چشم باز کنی

زمانه زیر و رو

زمینه پُر نگار می‌شود

به تاج کوه

ز گرمی نگاه آفتاب

بلور برف آب می‌شود

زمین شکاف می‌خورد

به دشت سبزه می‌زند

هر چه مانده بود زیر خاک

هر آنچه خفته بود زیر برف

جوان و شسته رفته آشکار می‌شود.

درین بهار ... آه

چه یادها چه حرف‌های ناتمام

دل پُر آرزو

چو شاخ پُر شکوفه باردار می‌شود

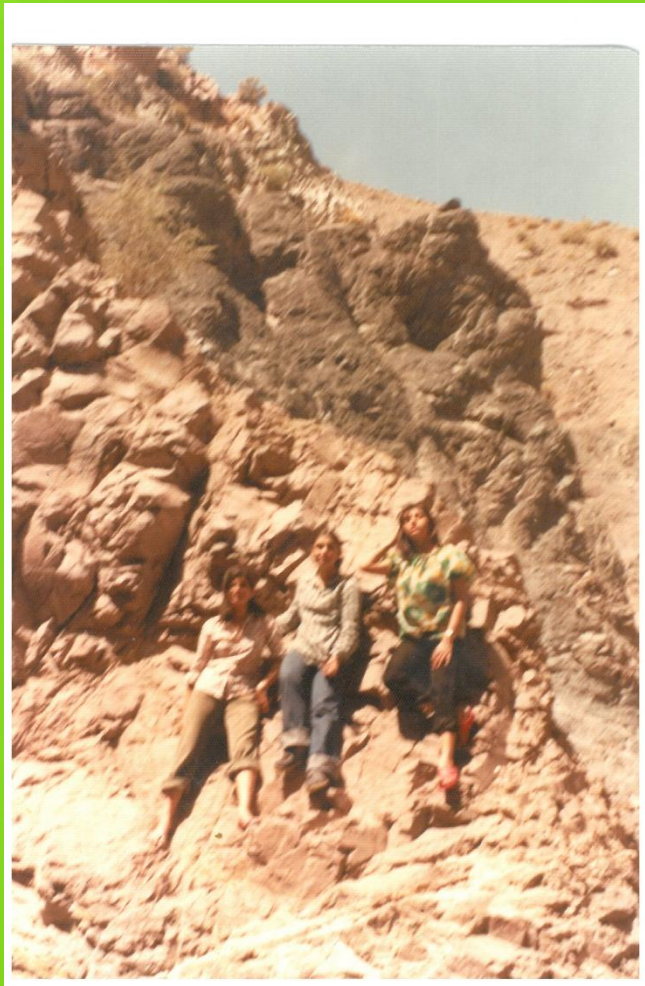
نگار من

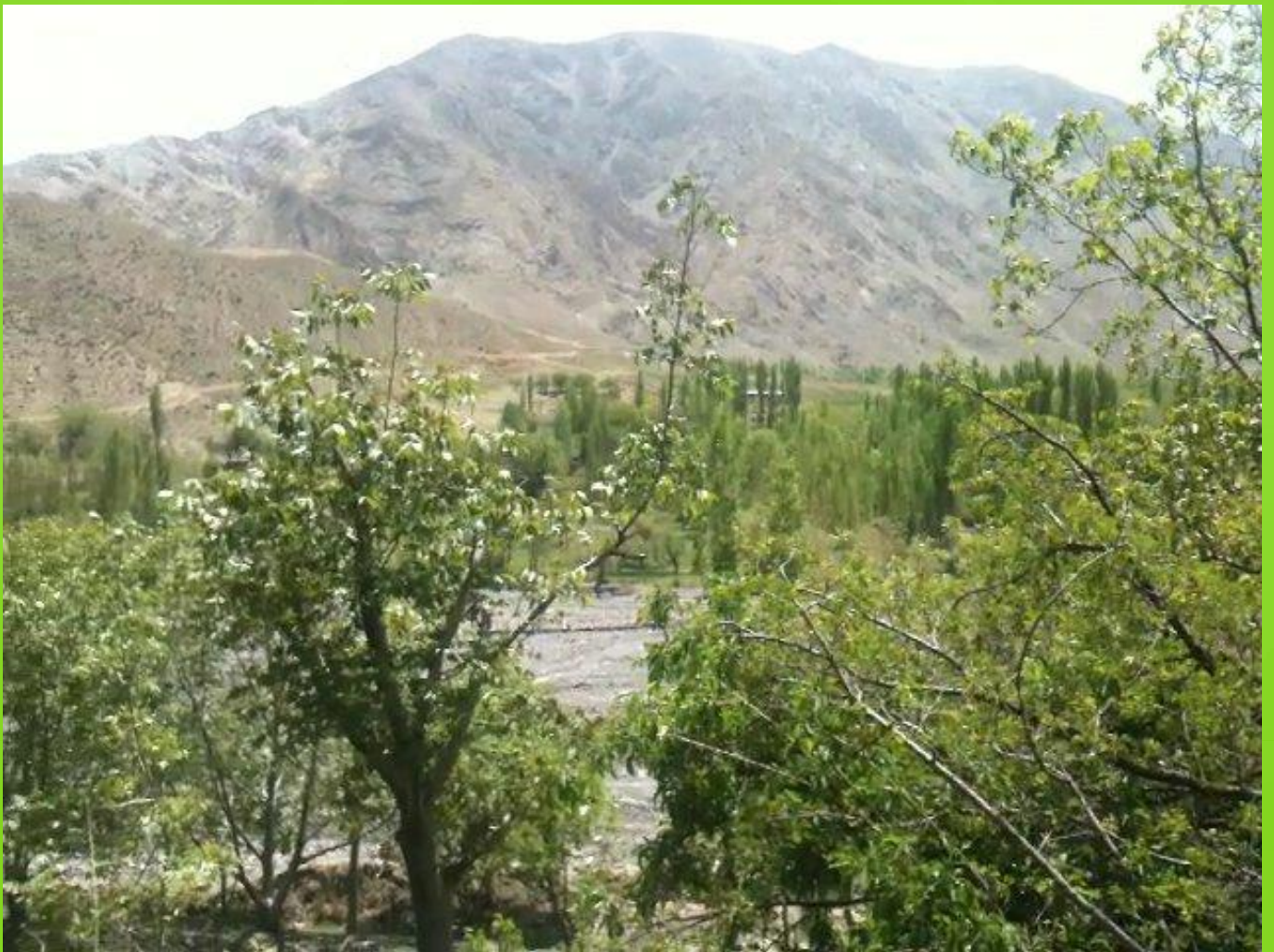
امید نوبهار من

لبی به خنده باز کن

بین چگونه از گلی

خزان باغ ما بهار می‌شود.





کوه شیر

یکی از ارتفاعات جبال بارز:

بیشتر به یک شاهین پر و بال گشوده شبیه هست تا شیر



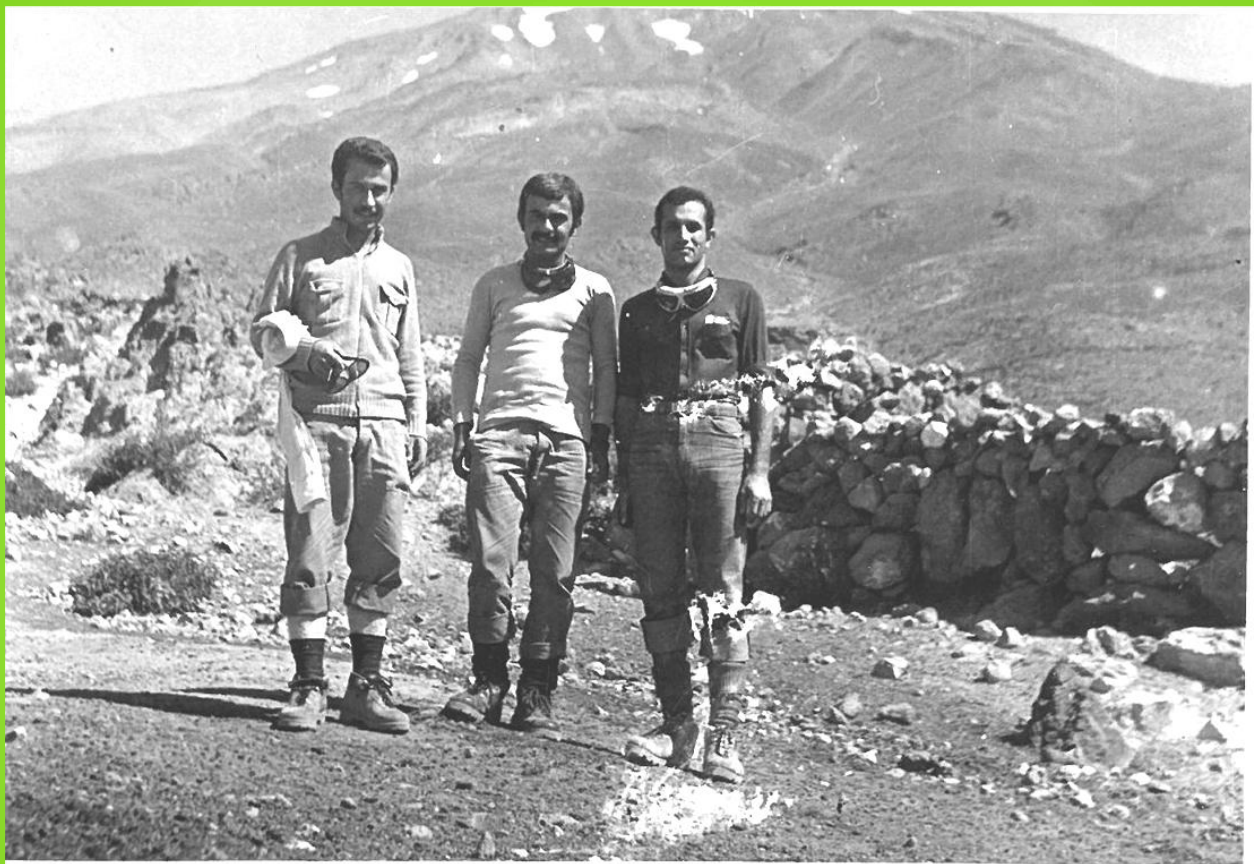
در مسیر رسیدن به قله دماوند

به همراه تعدادی از کوهنوردان لهستانی

استراحت در پناهگاه ۴۵۰۰ متری «تجدید قوا و آداپتاسیون با کاهش نسبی اکسیژن در ارتفاعات بیش از ۴۰۰۰ متر به قصد رسیدن به ارتفاع ۵۷۸۰ متری و فتح قله دماوند»



به دماوند اگر بگذری ای باد سحر
از من خسته پیامی به بر دوست ببر
تا که آشفته نسازیش شکر خواب صبح
نرم نرمک ز بر بستر خوابش بگذر
«دکتر نصرت‌الله کاسمی»



کوهنورد! محکم باش
پیروز و پاینده باش؛
چو قلعه‌ها، سر سخت و محکم در حوادث باش
رو در کوه و صحرا جسم و جان بیارا بین آبشارهای زیبا را
در کوهساران شو، چون شاهین رزم آرا
تا بنگری ابر و مه و توفان و باران را
شب در بر آتش، رقصان تا سحرگاهان
بیدار کن افسانه عهد نیاکان را
کوه و صحرا را، بارنج و زحمت طی کن
تا بنگری گوشه‌ای از، رنج چوپانان را

چشم هوا، چو دیده وامق گشت
روی زمین، چو طلعت عذرا شد
زالبرز کوه بس که فرو شد آب
فرغر چو رود و رود چو دریا شد



دوران پر تلاطم دانشجویی:

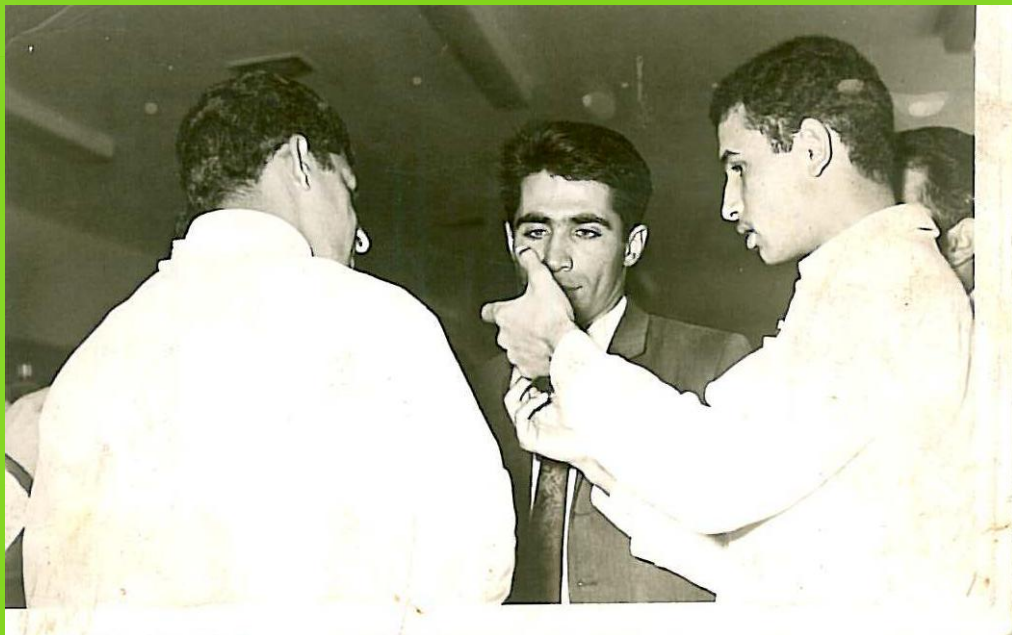
ابتدا دانشجو بودیم و سرگرم آموختن دانش پزشکی سپس یکی دو سال گذشته با برچسب اخلاص گر و مخالف رژیم سلطنتی و گرایش به این و یا آن مسلک و مرام و ... اخراجمان کردند و بازداشت و زندان و تبعید به ...

حقیقتاً چیزی برای خود نمی خواستیم و اتفاقاً همین باعث تعجب و حیرت بازجوها بود مکرراً می گفتند شماها که آینده ای روشن، زندگی مرفه و خوبی در انتظارتان هست چرا چنین می کنید.

اما ما بودیم که مکرر در مکرر و پی در پی می پرسیدیم شما که عامل و عمله یک رژیم سفاک و بی رحم و سرکوبگر هستید از بالا دستی هایتان بپرسید و آنها هم از شخص اول مملکت آقای آریامهر سؤال بفرمایند چرا مردم نجیب، فرزانه، فرهیخته و زحمت کش کشور را آزار می دهید، حق و حقوق آنها را پایمال و همه هستی شان را تاراج می کنید. البته تداوم همین پرسش و پاسخها و کوتاه نیامدن ها بلاخره ماها را به کمیته مشترک ضد خرابکاران (نامی که رژیم ستم شاهی بر آزادی خواهان و میهن پرستان انسان گرای وطن گذاشته بود)، زندان قصر و اوین و سایر سیاه چال ها رهنمون فرمودند اما علیرغم همه فشارهای دژ خیمانه و شکنجه های طاقت فرسا، به ندرت دستها به نشانه تسلیم بالا رفت.

هرچند بخشی از دوران جوانی ما در چنین شرایط سخت و طاقت فرسایی که مأموران تبهکار بر ما تحمیل می کردند سپری گشت در مقایسه با رزمندگانی که جان خویش و پیکر پاک خود را ودیعه آسایش و شادمانی آیندگان نمودند، گذشت و ایثار و مقاومت من و امثال من در مقایسه با آن جانفشانی ها و فداکاری ها رنگ می بازد.

ابتدا دانشجو بودیم و ...



اسارت زودرس:

یکی دو سال گذشته با برچسب اخلاص گر و مخالف نظام سلطنتی
و گرایش به این و یا آن مسلک و مرام و ...



مشتاق گل از سرزنش خار نترسد
عیار دلاور که کند ترکِ سر خویش
از خنجرِ خونریز و سَرِ دار نترسد

عمادالدین سید علی نسیمی شیروانی

یکی دو سال گذشته با برچسب اخلاص گر و مخالف نظام سلطنتی و گرایش به این و یا آن مسلک و مرام و ...

دوران اسارت در نظام ستم‌شاهی ۱۳۴۸ پ

جرم:

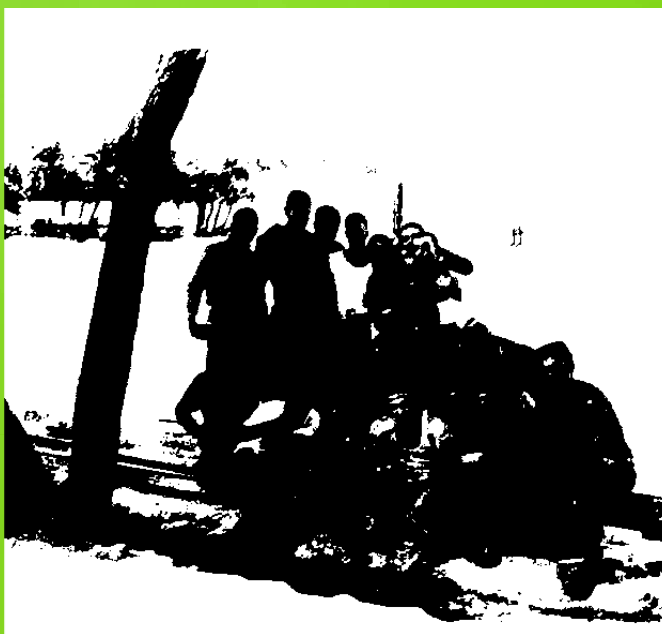
آروزی

روزی که گلها اجازه داشته باشند
هر جا که دوست داشته باشند بشکند
دلها اجازه داشته باشند
هر جا نیاز باشد بشکنند
آئینه حق نداشته باشد
با چشم‌ها دروغ بگوید
دیوار حق نداشته باشد
بی پنجره بروید

روزی که خواب در دهانِ مسلسل‌ها
خمیازه می‌کشد
و کفش‌های کهنه سربازی
در کنج موزه‌های قدیمی
با تار عنکبوت گره می‌خورند
روزی که توپ‌ها در دست کودکان
از باد پر شوند

روزی که آسمان در حسرت ستاره نباشد
روزی که آرزوی چنین روزی
محتاج استعاره نباشد

«قیصر امین»



در محضر استاد:

زنده‌یاد جناب **پروفسور پورزند** از بنیانگذاران جراحی نوین

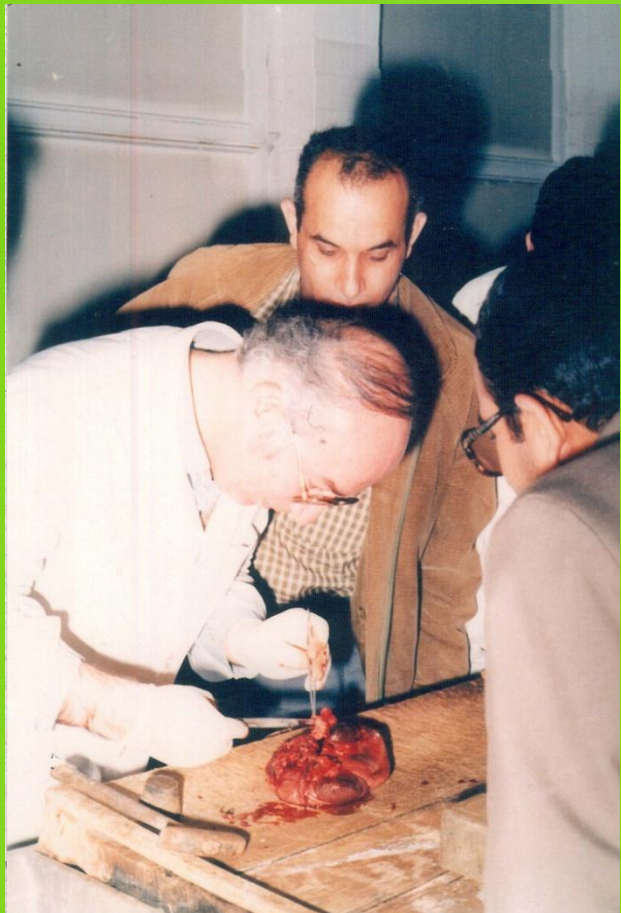
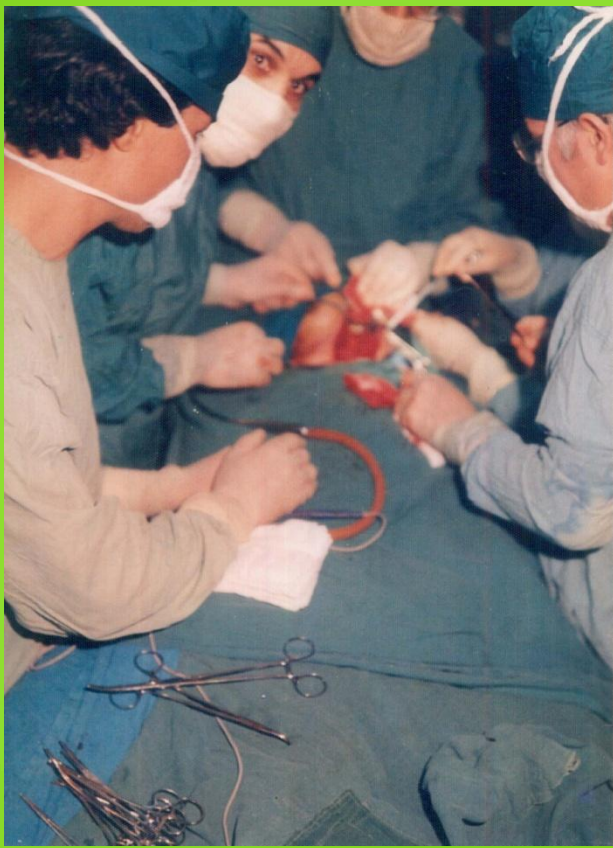
ایران و جراحی عروق

در حال یادگیری فنون و پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های علم

جراحی و گره‌های دشوار آن

«گره زدن و گره‌گشائی»







او- یک نگاه داشت به صد چشم می نهاد
او- یک ترانه داشت به صد گوش می سرود
من- صد ترانه خواندم و نشود هیچ کس
من- صد نگاه داشتم و دیده ای نبود.

«نصرت رحانی»



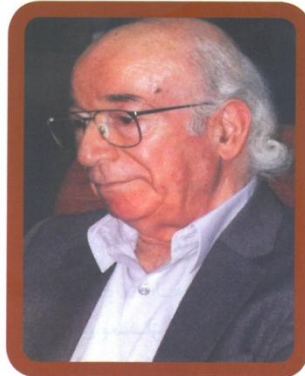
یکبار به من فرمودند یکی از عیوب اصلی تو،
شتابزدگی است. نگران هستم.
من جسارت کرده عرض کردم **جا مانده از قافله‌ام.**



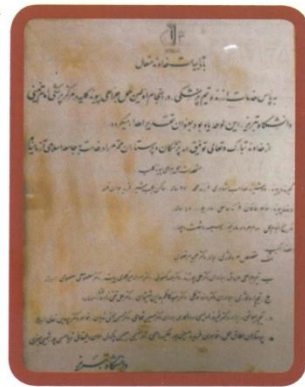
پزشکی تبریز در سال ۱۳۷۰ اشاره کرد که برای چند دوره پیاپی چهارساله ادامه داشت (مصاحبه با دکتر سعید پناهی)

علی پور زند

مرحوم دکتر علی پوزند در دوم مهرماه ۱۳۲۳ در تبریز به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، در سال ۱۳۴۱ در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته و در سال ۱۳۴۸ فارغ‌التحصیل شد. بعد از انجام خدمت وظیفه، با قبولی در رشته جراحی عمومی و عروق در دانشگاه جرج واشنگتن، عازم آمریکا و در سال ۱۳۵۶ ه.ش فارغ‌التحصیل شد. در بازگشت به ایران، از سال ۱۳۶۰ ه.ش به‌عنوان هیأت‌علمی به استخدام دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز درآمد. وی حدود بیست سال سمت مدیریت گروه جراحی عمومی دانشکده پزشکی را بر عهده داشت. در زمره کارهای علمی ایشان می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:



* مشارکت در اولین پیوند کلیه در سال ۱۳۶۴ در منطقه شمال غرب کشور * همکاری در تربیت حدود یکصد و پنجاه نفر رزیدنت جراحی عمومی * راهنمایی ۴۷ پایان‌نامه تخصصی و ۱۵ پایان‌نامه دکترای عمومی و ۲ پایان‌نامه علوم آزمایشگاهی * انتشار پنج مقاله علمی در نشریات معتبر داخلی و چاپ ۲۸ خلاصه مقاله در کنگره‌های داخلی و خارجی * انتشار کتاب «تشخیص و درمان بیماری‌های پستان» با همکاران در سال ۱۳۷۷ ه.ش * انتشار کتاب «سرطان رکتوم» با یکی از همکاران رادیوتراپیست در سال ۱۳۸۶ ه.ش (یادنامه استاد دکتر علی پور زند، ۱۳۹۵: ۱۹-۲۰). ایشان در تاریخ ۱۳۹۴/۴/۱۶ دار فانی را وداع گفتند.





نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز
و آنها که شدند کس نمی آید باز

وقت سحرست خیز ای مایه ناز
کانها که بجایند نپایند بسی

«خیام»



تو را شناختم ای مرغ بیشه‌های غریب
ولی چه سود که چون پرتوی گذر کردی
چه شد که دیر در این آشیان نپاییدی
چه شد که زود از این آسمان سفر کردی

«نادر نادرپور»

دانشگاه علوم پزشکی تبریز

دانشکده پزشکی

پایان نامه تحصیلی جهت دریافت درجه

تخصصی جراحی عمومی

آسیب‌های شریانی ساب‌کلاوین همراه با

مصرف پنج بیمار

استاد راهنما: جناب آقای دکتر علی پورزند

نگارش

دکتر وحید منتظری

۱۳۶۲

بنام خدا

مقدمه

طبق سنتی که وجود دارد و بایستی در پایان دوره تخصصی ، هر دانشجو تزی ارائه نماید اینجانب هم با توجه به اینکه در طی دوره چهار سال رزیدنتی جراحی عمومی با تعداد زیادی تروماهای گردن اعم از تروماهای کارو - تید-تیروئید - مری - پاراتیروئید - غدد بزاقی - تراشه و مواجهه شده و به کمک اساتید و یا تحت نظر ایشان مبادرت به درمان آنها نموده‌ام در پایان نامه تخصصی را تروماهای گردن انتخاب کرده و مشغول جمع آوری موارد عمل شده بودم که حین مطالعه کتاب هاشی در این مورد مخصوصاً " حین مطالعه کتاب نایاب *Vascular Trauma* به نکته بسیار جالبی برخورد کردم و آن اینکه نویسنده این کتاب در مبحث آسیب های شریان ساب کلوین متذکر گردیده بود که وی و همکارانش در جریان جنگ ویتنام از میان ۱۰۰۰ (مورد ترومای) عروقی تنها ۸ مورد آسیب شریان

ساب کلاوین داشته است و با توجه به اینکه خود اینجانب به تنهایی ۵ مورد انواع آسیب های شریان ساب کلاوین داشتم. ام راغب گردیدم تا تز خود را تعویض و آسیب های شریان ساب کلاوین را جهت پایان نامه تخصصی انتخاب نمایم که پس از مشورت با اساتید معظم جناب آقای دکتر ناسی راده و جناب آقای دکتر پورزند و موافقت ایشان مبادرت به تهیه و تنظیم پایان نامه تحصیلی مزبور نمودم. لازم به یادآوری است موارد گزارش شده در کتاب جالب: Vascular Trauma می باشد بعنوان مثال بیمار شماره ۲ که طبق آنژیوگرافی انجام شده و مشاهدات حین عمل مبتلا به A.V. Fostila بین ورید بینام چپ و شریان توراسیک داخلی بوده است که به گفته جناب آقای دکتر پورزند و سایر اساتید تاکنون چنین موردی در کتاب ها و مجلات پزشکی گزارش نگردیده است. در کتاب " Vascular Trauma " در مبحث انواع ترومای شریان ساب کلاوین فقط یک مورد پارگی انتیما آنهم توسط جراحی بنام YAO گزارش شده که بیمار شماره یک گزارش شده در این پایان نامه تحصیلی طبق آنژیوگرافی انجام شده و مشاهدات حین عمل پارگی انتیما داشته است. همچنین از سایر انواع آسیب های شریان ساب کلاوین از قبیل آنوریسم کاذب و A.V. Fistula هم هر کدام یک مورد گزارش گردیده. جالب اینکه هیچگونه مورتالیته و موربیدیتی هم نداشته ایم. با مراجعه به حافظه

ضعیف موارد دیگری از آسیب های شریان ساب کلاوین داشته ام که متأسفانه چون همین اواخر تصمیم گرفتم تا آسیبهای شریان ساب کلاوین را بعنوان پایان نامه تحصیلی انتخاب نمایم ، شماره پرونده های آن - را یادداشت ننموده و با مراجعه به دفاتر بخشها و بایگانی بیمارستان هم موفق به یافتن پرونده های آن نگردیدم که این يك نقطه ضعف بزرگی برای اکثر مزید دست های جراحی بویژه در این برهه جنگ تحمیلی می باشد که علیرغم مواجهه شدن با موارد نادر و جالب تروماهای جنگی چه حین رفتن به بیمارستانهای جبهه و چه حین خدمت در بیمارستان های دانشگاهی بویژه بیمارستان امام خمینی تبریز که تقریباً همه روزه پذیرای مجروحین جنگی است ، خلاصه پرونده ای از آنها تهیه نکرده و تنها بطور ناقص آن موارد و تجربیات ناشی از آنها در سینه های خود حبس کرده ایم و دیگران را محروم از استفاده از آن تجربیات حتی ناچیز و کم اهمیت چه بدون شك جمع آوری همین تجربیاتنا چیز و بظاهر بی اهمیت و مدون گشتن موارد نادر و هفتی غیر نادر (حداقل از نظر آماری) میتواند در - اعتلای علم جراحی ، سهمی داشته باشد. به اعتقاد شخصی اینجانب اگر امروزه جراحی امریکا سرآمد سایر کشورها گردیده بمیزانی زیادی مدیون تجربیات جنگی جنگ های کره و وینتنام و تدوین این تجربیات جراحی جنگی میباشد. به امید اینکه تمامی پزشکان دست اندر کار جراحی و

پزشکانی که بحوی از انحاء با مسئله آسیب های جنگی سروکار دارند ، تجربیات و مشاهدات خویش را در سینه خود حبس نکرده ترتیبی دهند تا دیگران هم بتوانند از خاطرات جنگی جراحی آنها آگاه گردند البته زمانی به این مهم دست می یابیم که تمامی سروران و بزرگان جامعه پزشکی میهنمان داوطلبانه به این کار دست یازند نه همانند حقیر که از روی اجبار و تنها بخاطر انجام کاری که قانوناً میبایست انجام میدادم ، دست به تهیه و تنظیم این مجموعه ناچیز زده باشم . اگر چنین همتی صورت گیرد مطمئناً ما هم در آینده شاهد رویت و خواندن - TEXT BOOK= های وطنی خواهیم بود . به امید آنروز شکوهمند و زیبا .

در پیشگاه استاد:

زنده یاد جناب پروفیسور ناسی زاده از پایه گذاران جراحی توراکس کشور

پاسخ به پرسش‌های استاد هر چند به سادگی میسر نبود و می‌بایستی بارها و بارها بگوئی تا شاید متقاعد شوند که اندکی از آن را فرا گرفته‌ای و شایستگی نسبی جهت انتقال اصول جراحی توراکس به آن‌هایی که در راهند و اندک اندک می‌رسند، را پیدا کرده‌ای. حساسیت بیش از اندازه‌اش هرچند گاهی آزاردهنده می‌نمود اما حالا درک می‌کنم دوران پیشی‌اش از چه پشتوانه منطقی و آکادمیکی برخوردار بوده است. آیا مهم‌تر و فراتر از سرنوشت و جان آدمیان نکته‌ای وجود دارد؟



دانش و خواسته است نرگس و گل
که به يك جاي شگفتند به هم
هر که را دانش است خواسته نیست
و آنکه را خواسته است دانش کم
«شهید بلخی»

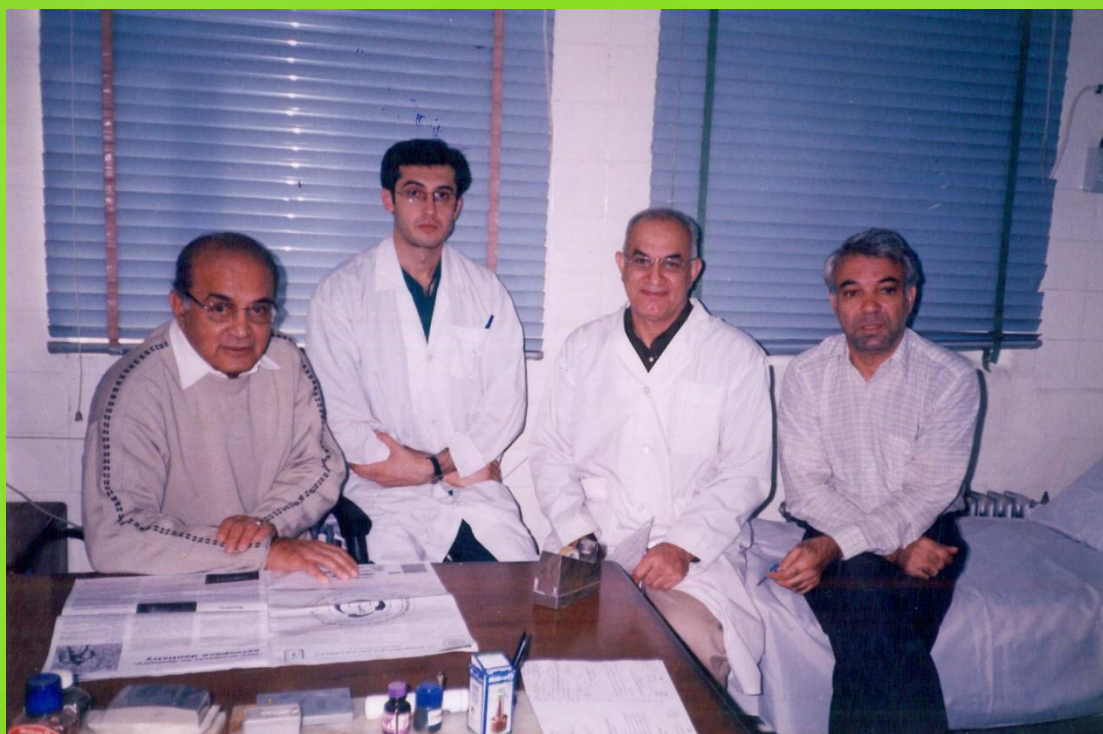


کوه از بالا نشینی رتبه‌ای پیدا نکرد
جاده از افتادگی بر کوه بالا می‌رود



دردهای من
جامه نیستند
تا ز تن درآورم
«چامه و چگامه» نیستند
تا به «رشته سخن» درآورم
نعره نیستند
تا ز «نای جان» برآورم
دردهای من نگفتنی
دردهای من نهفتنی ست

«قیصر امین»



ای گل تو کجا و روی زیبایش
او مشک و تو بار خار داری
ریحان تو کجا و خط سبزش
او تازه و تو غبار داری
نرگس تو کجا و چشم مستش
او سر خوش و تو خمار داری

«حافظ»



این طبیبان بدن دانش‌ورند
 با سقام تو ز تو واقف‌ترند
 تا ز قاروره همی بینند حال
 که ندانی تو از آن رو اعتلال
 هم ز نبض و هم ز رنگ و هم ز دم
 بو برند از تو بهر گونه سقم
 پس طبیبان الهی در جهان
 چون ندادند از تو بی گفت دهان
 هم ز نبضت هم ز چشمت هم ز رنگ
 صد سقم بینند در تو بی درنگ
 این طبیبان نو آموزند خود
 که بدین آیاتشان حاجت بود
 کاملان از دور نامت بشوند
 تا به قعر باد و بودت در دوند
 بلک پیش از زادن تو سال‌ها
 دیده باشندت ترا با حال‌ها

«مولانا»



از این پس
بی تو
ایران شهر
درفش افتخارش را به بازوی کدامین
یل برافرازد؟

«ن میرزازاده»

دانشگاه علوم پزشکی تبریز

دانشکده پزشکی

پایان نامه جهت دریافت درجه فوق تخصصی

جراحی توراکیس

سندرم تسکه خروجی مینه

(T.O.S)

نگارش

دکتر وحید منتظری

سال تحصیلی ۱۳۶۶-۶۷

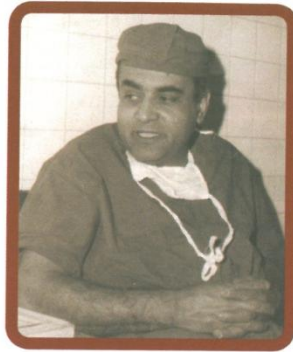
جناب پروفیسور ناسی زاده بر اساس رفتار و منش و کردار رزیدنت و فلوہا، آنها را نام گذاری می کردند.

بارها و بارها می فرمودند **عیب اصلی** تو این است که اغلب غرق در رویاهای خویش هستی و به همین سبب مرا **ڈن کیشوت** صدا می زدند. یکبار جسارت کرده عرض کردم احساسات نوستالژیک غلیظ است **که سرگردانی همچو من** را ڈن کیشوت می کند.





محمدرضا ناسی زاده



مرحوم دکتر محمدرضا ناسی زاده، دانشیار سابق دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تبریز، متولد سال ۱۳۱۰ ه.ش شهر شیراز، در سال ۱۳۴۲ موفق به اخذ مدرک دکترای پزشکی عمومی از دانشگاه علوم پزشکی شیراز گردید. سپس برای گذراندن دوره تخصصی راهی آمریکا شد. وی در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ فوق تخصص در جراحی عمومی و در سال ۱۳۴۸ موفق به اخذ فوق تخصص جراحی قلب از دانشگاه دترویت آمریکا گردید. زمینه‌های علمی و تحقیقاتی وی در حوزه‌های مختلفی چون: آبسه ریه، یرقان بعد از اعمال جراحی قلب باز، درمان‌های عمده اصلی در مصدومان شدید، معاینه عروق خونی و لنفاوی، علائم و درمان زخم‌های ناشی از گازگرفتگی حیوانات و نیش حشرات، سوء تغذیه در مجروحین، سرطان و تکامل بیولوژیک انسان، تومورهای قلب، تومورهای مری، ناهنجاری‌های مادرزادی مری، واریس‌های اندام تحتانی و علل آن (<http://rasekhoon.net/mashahir/show/595591>) بوده است. دکتر ناسی زاده برای نخستین بار، بخش تخصصی جراحی توراکس را در دانشگاه تبریز بنیان‌گذاری کرد. با تلاش‌های وی، دانشگاه تبریز به دومین دانشگاه مادر در جراحی توراکس (قفسه سینه) تبدیل شد. وی اولین پزشک و عضو هیأت‌علمی دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز بود که هم‌زمان با شروع جنگ تحمیلی، با تشکیل گروه پزشکی، عازم جبهه غرب در کرمانشاه گردید.

جلیل واعظ قراملکی

دکتر جلیل واعظ قراملکی در سال ۱۳۱۵ در شهر تبریز به دنیا آمد. در سال ۱۳۳۷ موفق به اخذ دیپلم تجربی گردید. با قبولی در کنکور پزشکی در سال ۱۳۳۷ وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز شد. در سال ۱۳۴۴ دوره ۷ ساله پزشکی عمومی را به پایان رساند. در سال ۱۳۴۶ دوره رزیدنتی داخلی را در دانشگاه تبریز شروع کرد. بعد از اخذ تخصص بیماری‌های داخلی در سال ۱۳۵۱ به‌عنوان استادیار بیماری‌های داخلی به استخدام دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز درآمد. در سال ۱۳۶۶ موفق به اخذ فوق تخصص در رشته هماتولوژی گردید. در سال ۱۳۶۷ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۳۷۲ به مرتبه

از اندیشمندان بزرگ و برجسته جهانی:

جناب پروفیسور اکادمیسین عباسقلی دانشور

بنیان‌گذار جراحی قلب در ایران (اولین جراحی‌های قلب، پیوند قلب در کشور -

تبریز)

برای اولین بار در کشور جراحی قلب باز و تعویض دریچه میترا در مرکز جراحی قلب تبریز توسط آکادمیسین جناب پروفیسور عباسقلی دانشور انجام شد «سال ۱۳۴۸».

اگر بخواهیم یک خصیصه اصلی برای ایشان را نقل کنم دیسیپلین، نظم و انضباط بی‌مانندی است که آن را مدیون پدر خویش می‌دانستند.

یک بار به من فرمودند روزهای شنبه لحظات پیش از خروج از خانه، تمامی خواهر و برادران به صف ایستاده، پدر پس از یک واریسی کلی، تکمه، یقه پیراهن‌ها را بررسی، دست‌ها را جلو آورده تا ایشان ناخن‌ها را واریسی، از گرفتن بخش‌های اضافی ناخن اطمینان حاصل کنند سپس نگاهی به کفش و بندهای آن انداخته، پس از اطمینان که کفش‌ها روز قبل واکس زده شده و بندهای کفش سالم می‌باشند و بدرستی گره خورده‌اند اجازه خروج از منزل صادر می‌شد.

بارها و بارها به من می‌فرمودند یکی از **عیب‌های اصلی تو** از این شاخه به آن

شاخه پریدن است که البته بنده یکبار جسارت کرده پاسخ دادم

تمرین پرواز است.





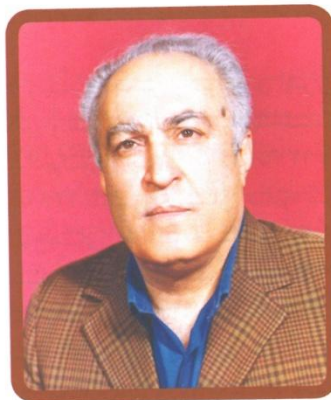
من مرغ آتشم

شب را به زیر سرخ پَر خویش می‌کشم
در من هراس نیست ز سردی و تیرگی
من از سپیده‌های دروغین مشوشم



عباسقلی دانشور

پروفسور عباسقلی دانشور در سال ۱۳۰۷ در شیراز متولد شد. بعد از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان البرز این شهر، وارد دانشگاه شیراز شده و دکترای پزشکی خود را در سال ۱۳۳۶ دریافت کرد. جراحی عمومی را در سال ۱۳۴۳ و دوره تکمیلی جراحی قلب و عروق را در کانادا و آمریکا به پایان رساند. با بازگشت به ایران به استخدام دانشکده پزشکی تبریز درآمد. دکتر دانشور در مدت حضورش در تبریز موفق شد اولین بخش مدرن جراحی قلب و عروق را در بخشی از بیمارستان سابق امام خمینی تبریز که بعدها به‌طور مستقل بیمارستان قلب و عروق شهید مدنی تبریز نام‌گذاری گردید، تأسیس نماید. این بخش برای سال‌ها تنها مرکز جراحی قلب باز با بای پس کاردیوپولموناری بود. از افتخارات فراموش‌نشده دانشگاه علوم پزشکی تبریز در سال ۱۳۷۱، انجام اولین عمل جراحی پیوند کامل قلب در تبریز توسط دکتر عباسقلی دانشور رئیس مرکز کلی قلب بود. با انجام این عمل، ایران در لیست کشورهای انجام دهنده عمل پیوند قلب قرار گرفت (دانشگاه علوم پزشکی تبریز در آئینه زمان، ۱۳۷۲: ۱۲۵). بر طبق اظهارات دکتر برزگر جلالی، اولین مقاله علمی در مجلات بین‌المللی از دانشکده پزشکی تبریز به اسم دکتر دانشور بوده است (مصاحبه با دکتر محمد برزگر جلالی).





علم شد در جهان فرهاد در جان بازی شیرین
نه هر کس کوهکن شد در جهان فرهاد گردد
«فرخی یزدی»





این مجمع ارباب هنر است و در این جمع
جز من که ندارم هنری، بی هنری نیست

«احمدناظرزاده کرمانی»

در ساحت آموزگاری کبیر و تای سز:

استاد دکتر جمشید احتشام دفتری:

با بازگشت ایشان از اروپا و شمار اندکی دیگر از اساتید به میهن
جامعه پزشکی کشور با نام جراحی توراکس آشنا گردید.



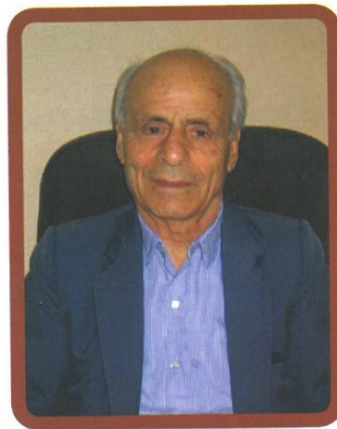


۲- شرح حال برخی از اساتید پیشکسوت دانشگاه علوم پزشکی تبریز

دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تبریز، اساتید برجسته و نامداری را تحویل جامعه علمی کشور داده است که برخی از آن‌ها دارای رتبه‌های کشوری و جهانی بوده و هستند. در ادامه مطلب به معرفی تنی چند از اساتید برجسته پرداخته شده است. ترتیب اشاره به اساتید بر اساس حروف الفبا می‌باشد.

جمشید احتشام دفتری

دکتر جمشید احتشام دفتری از جمله اولین دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه تبریز محسوب می‌شود که در سال ۱۳۲۶ در رشته پزشکی دانشگاه تبریز پذیرفته شد. در سال ۱۳۳۳ فارغ‌التحصیل شد و بعد از یک سال با دادن امتحان به‌عنوان آسیستان جراحی بیمارستان شاپور کار خود را به مدت ۴ سال ادامه داد. در سال ۱۳۳۹ جهت گذراندن دوره تکمیلی جراحی توراکس عازم فرانسه شد و با اتمام دوره به ایران برگشته و فعالیت خود را در دانشکده پزشکی ادامه داد. در سال ۱۳۴۵ موفق به اخذ مرتبه دانشجویی شد. وی از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۷۲، ریاست بخش جراحی بیمارستان امام خمینی (ره) را بر عهده داشت. بعد از انقلاب و در سال ۱۳۵۸ به مدت شش ماه، سمت قائم‌مقام و معاونت اداری و امور مالی دانشگاه تبریز را عهده‌دار بود (مصاحبه با دکتر احتشام



دفتری). ایشان در سال ۱۳۷۲ ه.ش بازنشسته شدند.



بوسه و بوسیدن مزه‌های متفاوتی دارد
لذت بوسه زدن بر دست‌های توانمند و هنرمند
استاد و صف‌ناشدنی است.
هرچند حسرت دیرینه لبه‌هایم را برطرف نمود،
اما عطش بوسیدن دستان معجزه‌گر
دیگر پیشکسوتان، اندیشمندان و بزرگواران را دو صد چندان کرد.





..من کیم بوسه زخم ساعد و سیمایش را
..گر مرا دست دهد بوسه زخم پایش را

«هلالی جغتایی»

در سایه سپیداری سرآمد: استاد پروفیسور رضا برادران

«از پیشگامان طب کودکان کشور»
بسی افتخار برای بنده ناچیز که ایشان
تقبل فرمودند استاد راهنمای یکی از
پایان نامه‌های من باشند
نام ایشان برای همیشه زمان
در محافل علمی جاری و ساری خواهد بود.



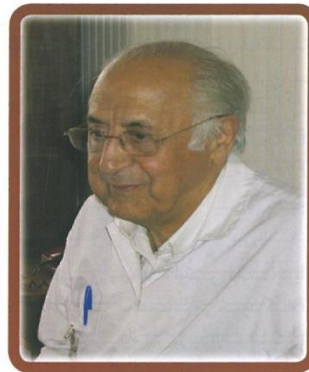
دانشگاه علوم پزشکی تبریز درگذشتگان

رضا برادران

مرحوم دکتر رضا برادران، استاد بازنشسته و متخصص بیماری‌های کودکان دانشگاه علوم پزشکی تبریز، در سال ۱۳۱۰ در تبریز به دنیا آمد. بعد از تحصیلات مقدماتی، در رشته پزشکی دانشگاه تبریز پذیرفته شد و بعد از فارغ‌التحصیلی، فعالیت دانشگاهی‌اش را به‌عنوان آسیستان آغاز کرد.

وی دوره‌های مختلف تکمیلی و تخصصی در حوزه بیماری‌های کودکان را در پاریس گذرانیده و مدت مدیدی را چه قبل و چه بعد از انقلاب به‌عنوان عضو هیأت علمی دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تبریز، در امر آموزش، تدریس، تحقیق و درمان بیماران به‌ویژه کودکان سپری کرد. از جمله مسئولیت‌های مختلفی که وی در طول دوره خدمت خود بر عهده داشت، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ریاست بیمارستان کودکان، مدیر گروه بخش کودکان دانشکده پزشکی، عضو مسئولین کمیته پزشکی جهاد دانشگاهی، ریاست دانشکده پزشکی به مدت سه سال بعد از انقلاب، دبیر کمیته



ترویج تغذیه با شیر مادر (مصاحبه با مرحوم دکتر رضا برادران).
در زمره افتخارات ایشان می‌توان به دریافت لوح‌های تقدیر از جمله لوح تقدیر از وزیر علوم، انتخاب به‌عنوان پزشک نمونه کودکان و دریافت نشان دانش از رئیس‌جمهور اشاره کرد.

آن بلبل مست در چمن نیست ترا
رفتی سفری که آمدن نیست ترا

افسوس که روح در بدن نیست تو را
یاران و برادران تو را یاد کنند

«دکتر نصرالله باستان»

زندگی رزیدنتی تخصصی و فوق تخصصی در دوران جنگ تحمیلی و دفاع مقدس:

نماد جسارتی بی مانند بی درنگ شتافتن هنگامه نیازمندی انسانی دردمند:

جناب پروفیسور دکتر فیروز اویسی

گهگاهی که از زمین و هوا تجاوزی صورت نمی گرفت و رزمندهای به خاک و خون کشیده نمی شد، فرصتی هرچند کوتاه مهیا می شد تا ضمن رفع خستگی ناشی از ترمیم آسیب های مجروحان قبلی، دورهم جمع شده و تا جایی که مقررات جبهه اجازه می داد عکسی به یادگار بگیریم. در یکی از این مأموریت ها سرپرست اکیپ زنده پاد جناب دکتر اویسی بودند که اگر راهنمائی های ایشان نبود امکان ترمیم پارگی قلب یکی از رزمندگان توسط پزشک تازه به جرگه رزیدنتی جراحی پیوسته، وجود نداشت. اینکه برای ترمیم پارگی عضله قلب از چه نوع نخ بخیه استفاده کنم را نمی دانستم و ایشان بودند که ضمن رسیدگی به وضعیت بغایت بحرانی و بغرنج مجروح و ادامه یک بیهوشی قابل قبول، از آن سوی پرده نه تنها راهنمایی های آن چنانی می کردند، هرازگاهی دستور می دادند که انگشت خود را روی ناحیه آسیب دیده بگذار، مانع از فوران خون مختصری که هنوز در رگ و قلب نازنین مجروح باقی مانده بود، به تیم بیهوشی این فرصت را بدهد تا اجازه دهد ضمن انفوزیون و ترانسفوزیون سرم و خون، شرایط بحرانی تا حدودی کنترل، خطر ایست قلبی مرتفع تا مجدداً بخیه زدن را شروع و ترمیم آسیب به صورتی که اشاره رفت کامل گردد. البته در یکی دو اعزام دیگر هم در خدمت ایشان بودم، سرعت عمل، جسارت و صفناشدنی ایشان در رویارویی با مجروحین جنگی که در چند قدمی وداع این جهانی بودند، کماکان، و همانند همان ایام همچنان برای من ستودنی است. روح و روان وی شاد باد. بدون تردید برای انبوه شاگردان ایشان از جمله من ناچیز، منش بزرگانی چون **استاد پروفیسور فیروز اویسی** نه تنها فراموش ناشدنی، شیفتگی به یک چنین الگوهائی پابرجا، پایدار و ماندگار خواهد بود.

بیشتر کسانی که تصویرشان دیده می‌شود در آن زمان دانشجو و یا رزیدنت بودند و با تجربیات گرانبهائی که تحت سرپرستی اساتید، کسب کرده‌اند هم‌اکنون در دانشگاه‌های سراسر کشور خود به عنوان استاد نمونه پرچمدار و قافله‌سالار حرفه پیشینیان خویش می‌باشند.

در بازگشت از جبهه متوجه شدیم مدت‌ها پیش از برگشت اکیپ، خبر ترمیم پارگی قلب و سایر اعمال جراحی کم و بیش در این سطح در محافل پزشکی تبریز مطرح نه تنها تبریزی نکرده بلکه بسیار تبخیز هم بوده است.



سودای دلت گوشه‌نشین دل ماست
تا نقش حیات در نگین دل ماست
«ابوالسعید ابوالخیر»

یاد تو شب و روز قرین دل ماست
از جلقه بندگی‌ات بیرون نرود



پر نقش تر از فرش دلت بافته‌ای نیست
از بس گره زد به گره حوصله‌ها



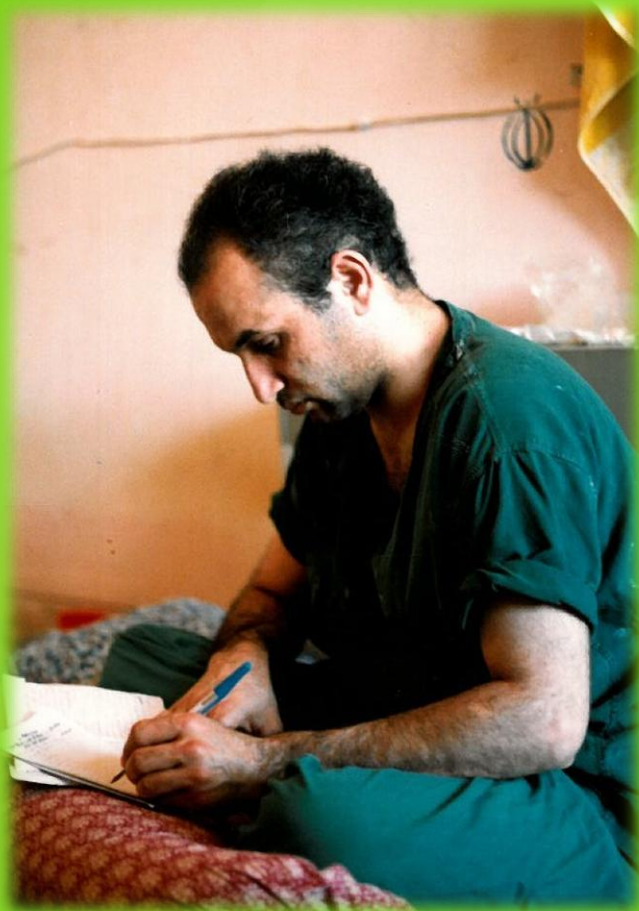




اصابت ترکشی بزرگ به گردن یکی از فرماندگان دفاع مقدس و بهبود وی پس از یک جراحی حساس

از اینکه خود را شاگرد اساتید یاد شده می‌نامم شرمسارم
چه کنم جاه‌طلبی و بزرگ‌نمایی ام‌انم را رها کرده رهایم
نمی‌کند. از همگان طلب عفو دارم.

البته در اوایل لیست شاگردان اساتید نام برده، نام من را
نخواهید یافت، شاید در آن آخر آخرهای لیست نام و نشانی
از من پیدا شود.
ای کاش چنین گردد.



اوقات فراغت جبهه سال ۱۳۶۵:

زیباترین می خواستم تو را بسرایم
خود را سرودم



عکس یادگاری از اکیپ اعزامی به جبهه از تبریز سال ۱۳۶۶

دوران معلمی:

آموزش به کسانی که دیروز توآند و
فردا و پس فردائی نه چندان دور.
اکنون تو خواهند شد، نه این پذیرفتنی نیست.
این ایستائی است، بایستی فراتر از تو قرار گیرند.
بایستی آن گونه کنی که از تو عبور کنند.
چه مسئولیت سنگین و پُرمخاطره‌ای!
می ترسم حجم و سنگینی کار آن چنان باشد که نتوانم
کمر راست کنم؛
آیا راه و روش دیگری هم هست؟
البته که هست.
اما شوق و شیفتگی و شیدائی به این راه را چه کنم آیا از
پس آن ...

من نه خود میروم او مرا می کشد
گاه سرگشته را کهربا می کشد
چون گریبان ز چنگش رها می کنم
دامنم را به قهر از قفا می کشد
دست و پا می زنم می رباید سرم
سر رها می کنم دست و پا می کشد

«هـ الف. سایه»



یک نفر باید از این حضور شکیبا
با سفرهای تدریجی باغ چیزی بگوید
یک نفر باید این حجم کم را بفهمد
دست او را برای تپش‌های اطراف معنی کند،
قطره‌ای وقت
روی این صورت بی‌مخاطب بپاشد.
یک نفر باید این نقطه محض را
در مدار شعور عناصر بگرداند.
یک نفر باید از پشت درهای روشن بیاید.

«سهراب سپهری»



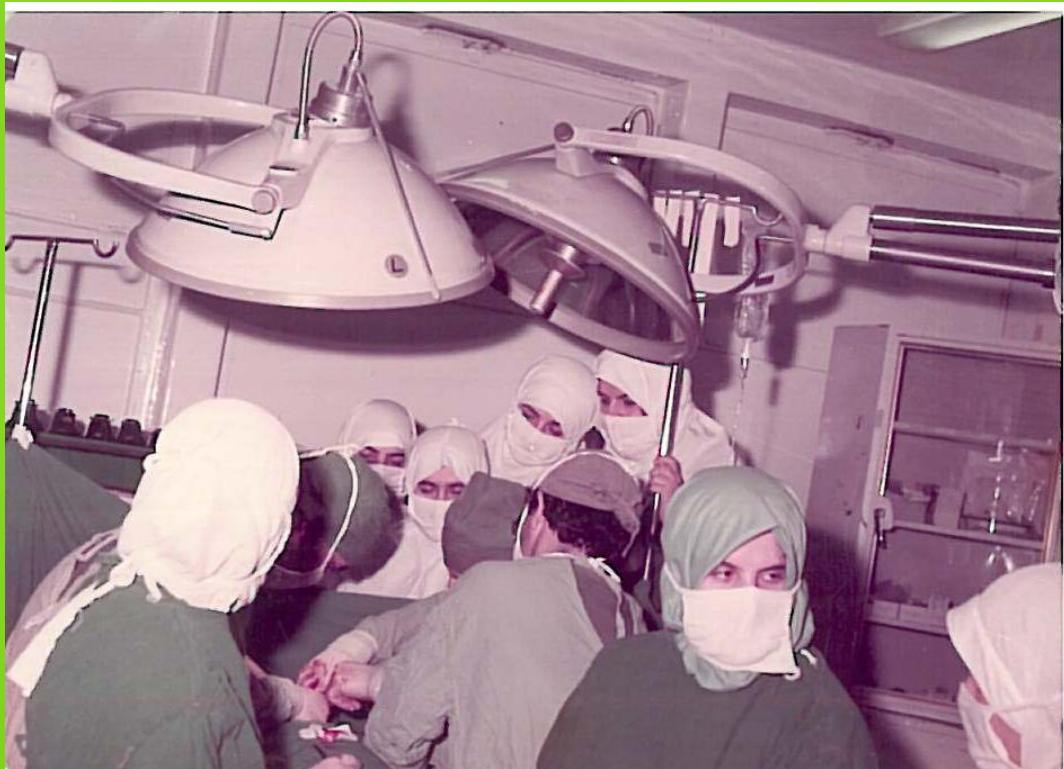
چیست در خلوت خاموش کبوترها؟
چیست در کوشش بی حاصل موج؟
که تو چندین ساعت
مات و مبهوت به آن می نگری؟



چیست در بازی آن ابر سپید،
روی این آبی آرام بلند،
که تو را می برد این گونه به ژرفای خیال؟

«فریدون مشیری»

دوران معلمي:





شما را سوگند بر عهدی که با دستان من بستید
شما را سوگند بر میثاق و پیمانی که با آن آشنا هستید
صفحه صفحه، دفتر مشقی که اولین روز تعلیمم،
معلم داد ... پر کن
دفتر تکلیف من خالیست

«حمید گروگان»



صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه
بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج
وین جهد می کند که بگیرد غریق را

دوران معلمی:



من به دریا نیندیشیده‌ام
فکرهای مرا، دریا اندیشیده است

«بناله رویایی»



کاش درختی می‌شدم
یکه و تنها
که از کنار من
نه مردی می‌گذشت
و نه در سایه من
زنی می‌خفت
فقط بر شاخه‌های من
مرغکی چند می‌نشستند
و آواز می‌خواندند
و از سنگینی آنها
شاخه‌های من خم می‌شد
و از رفتن آنها برگ‌های من می‌لرزید 88
«بیژن جلالی»



به پایان رسیدیم اما
نکردیم آغاز
فرو ریخت پرها
نکردیم پرواز
ببخشای
ای روشن عشق بر ما
ببخشای!

ببخشای اگر روی پیراهن ما
نشان عبورِ سحر نیست

«دکتر شفیع کدکنی»



تا در نرسد وعده هر کار که هست
سودی ندهد یاری هر یار که هست
تا زحمت سرمای زمستان نکشد
پر گل نشود دامن هر خار که هست

«ابوالسعید ابوالخیر»



بوی هیزم پدید آید از دود

«منوچهر نیستانی»



ای آن که غمگنی و سزاواری		و ندر نهان سرشک همی باری
از بهر آن کجا بزم نامش،		ترسم ز بخت انده و دشواری
رفت آن که رفت، و آمد آنک آمد		بود آنچه بود، خیره چه غم داری؟
		«رودکی»

دوران معلمی:



ما پرسه زنان
از کنار رود می آییم
زیر درخت کهن
بر رطوبت برگ‌ها
لختی به عشق اندیشیدیم
لختی درنگ کردیم و
به عشق اندیشیدیم
اکنون آمده‌ایم کنار خورشید
گل کنیم
ما
گل خورشیدیم
«بتول عزیزپور»



از آتش عشق هر که افروخته نیست
با او سر سوزنی دلم دوخته نیست
گر سوخته دلی نبی ز ما دور که ما
آتش به دلی ز نیم کو سوخته نیست



پائل کنگره جامع جراحان ایران

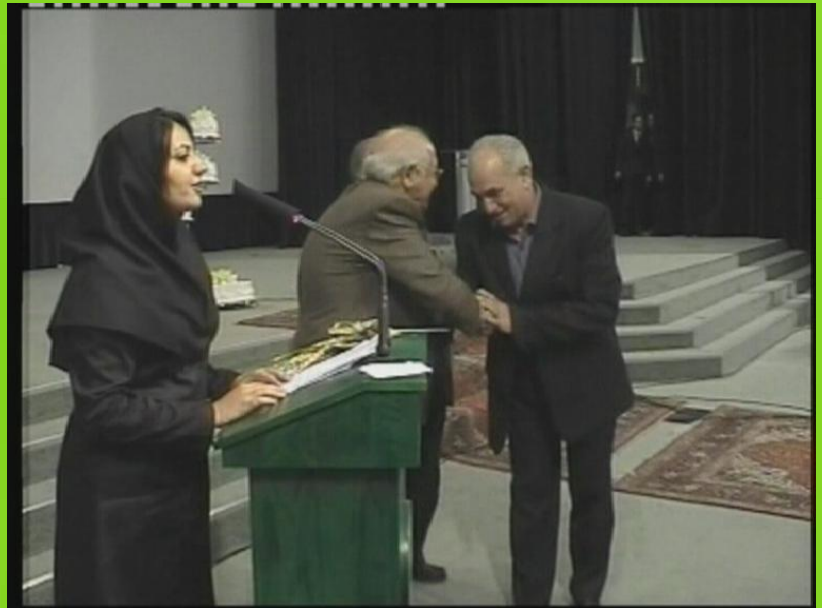
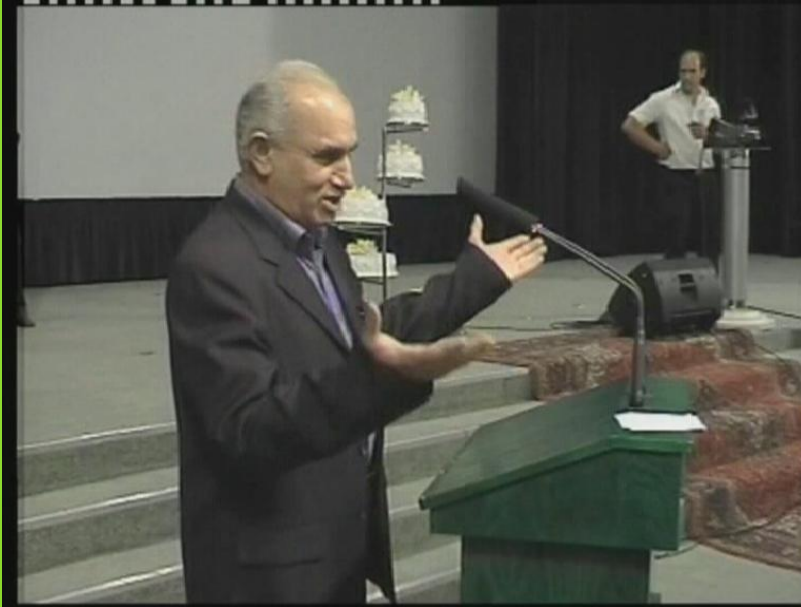
فرمان کنی یا نکنی، ترسم	بر خویشتن ظفر ندهی باری!
تا بشکنی سپاه غمان بر دل	آن په که می بیاری و بگساری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگ‌مردی و سالاری
	«رودکی»





خوم آن لحظه که شاگرد ز استاد کند یاد:

«با الهام از شعر زیبای زنده‌یاد فریدون مشیری»



پایی ز نشاط بر سر غم نزنیم
کاین صبح بسی دمد که ما دم نزنیم

تا دست بر اتفاق بر هم نزنیم
خیزیم و دمی زنیم پیش از دم صبح



تت حرارت خورشید و بوی بهاران داشت
که ره چو باد به کنجینه بهاران داشت

یکی از مراسم جشن فارغ التحصیلی دانشجویان :



اینک، ای باغبان، شکوه شکفتن!
ساقه جوانه زد و جوانه ترک خورد.
شاخه خشکی که در تمام زمستان
زندگیش را نهفته داشت، گل آورد



..تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت
..از سَمک تا به سَهائش کشش لیلای بُرد
..من خس بی سر و پایم که به سیل افتادم
..لطف استاد مرا در دل این دریا برد

«علامه طباطبایی»



بر جا آتشی از کاروان عاشقان
«صائب تبریزی»

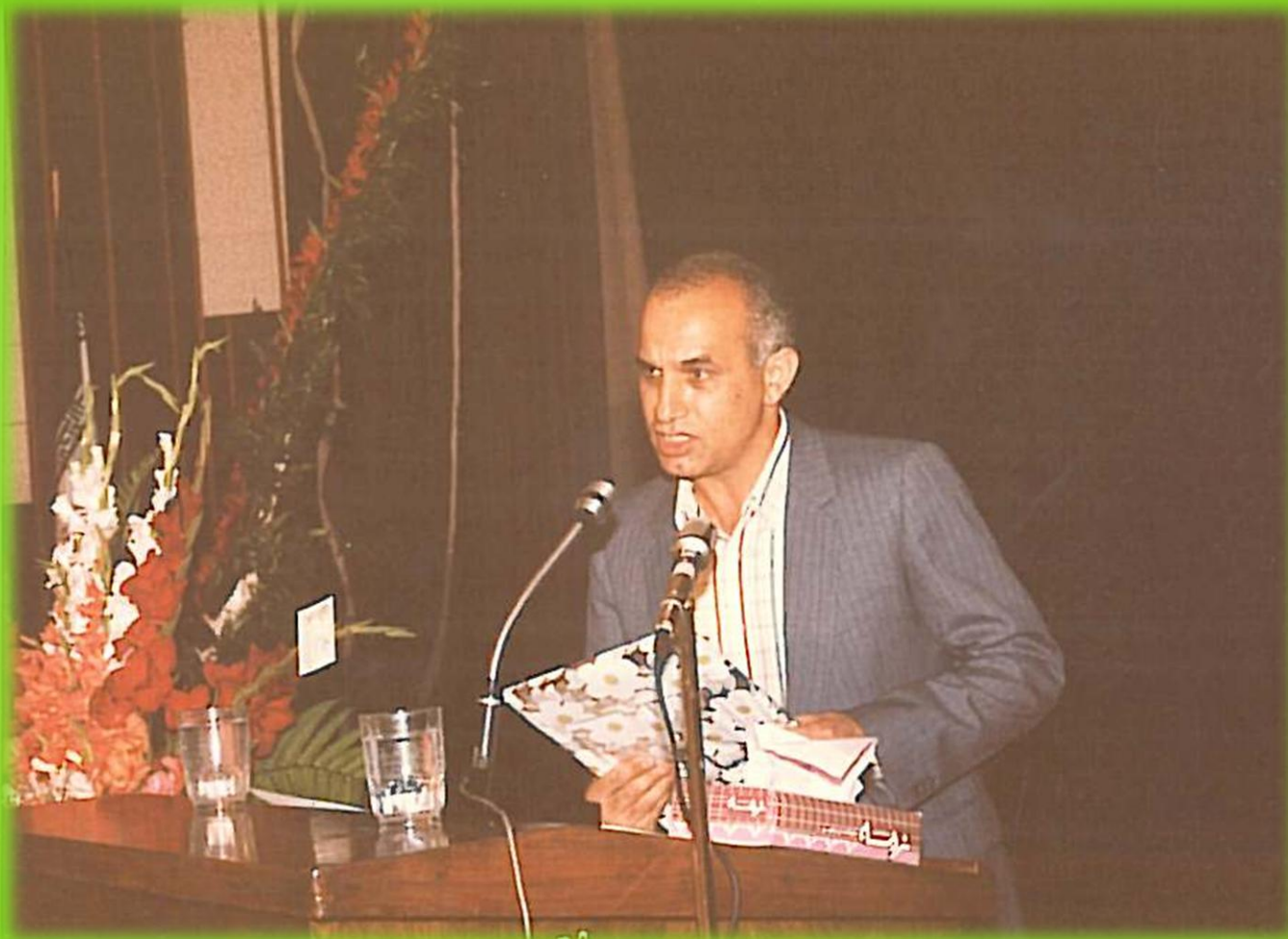
نیست خورشید این که می بینی مانده



تخم وفا و مهر در این کهنه کشتزار
انگه شود عیان که رسد موسم درو



سخنرانی در یکی از کنگره‌های جامعه جراحان ایران:
توضیح در مورد یک روش جدید جراحی سرطان مری



خوش است قدر شناسی که چون خمیر سپهر
سهام حادّه را کرد عاقبت قوسی
برفت شوکت محمود در زمانه نماند
جز این که نشناخت قدر فردوسی

«ع جامی»





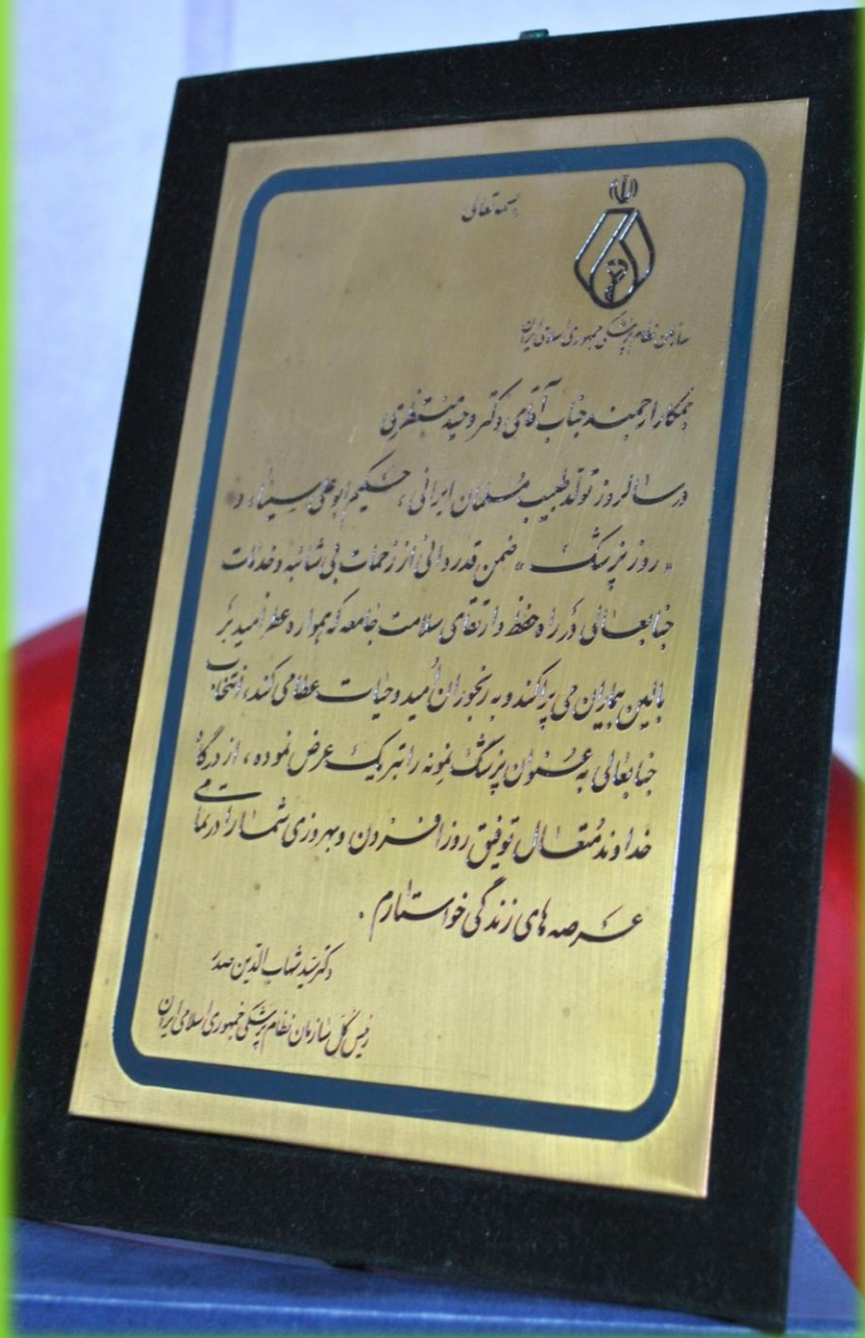
پزشک نمونه

سال ۱۳۸۳ توسط سازمان نظام پزشکی تبریز به مناسبت روز پزشک

بگذر ز ولایتی که آن زان تو نیست
لاف از گهری زنی که در کان تو نیست

از درد نشان مده که در جان تو نیست
از بی‌خردی بود که با جوهریان

« ابوالسعید ابولخیر »



وز جمله خلق بر گزیدن خود را
دیدن همه کس را و ندیدن خود را

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را
از مردمک دیده ببايد آموخت

«خواجه عبدالله انصاری»

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی



«پرواضاتی»

فرزانه چراغ محسّر بانی حکمت بهتری چنان کردانی
بنت نشی بر مهر زردان تنها به تنی نگاه بسانی

استاد فریخته جناب آقای دکتر وید نظری

پزشکان، منادیان صلح و سلامت و فرشتگان نباتی، سنده که آلام آدمی را در
سایه سار لطف الهی، التیام می بخشند. یکم شهریورماه زادروز طیب نمدار ایرانی
جهان اسلام حکیم ابوعلی سینا و روز پزشک را به شما پزشک کرانه در و فرزانه
تبریک گفته، از نگاه خداوند متعال تدرستی، بهروزی و نیک فرجایی برایتان
مسئلت می نمایم.

الهمزة

دین... انور
دکتر علیضا زالی
رئیس دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی



یابود پنجاه و پنجمین دوره آزمون دانشنامه تخصصی

و بیست و دومین دوره آزمون دانشنامه فوق تخصصی

و آزمون OSCE - شهریور ۱۳۸۷



متایش از آن خداوندی است که همتی را بر اندام موزون آفرینش پو شانده
و تجلیات قدرت لایزلی را در مظاهر و آثار طبیعت نمایان گردانید.

جناب آقای پرفسور منتظری

قطعا قدم نهادن در مسیر فرهنگ و تربیت و موفقیت در عرصه های
گوناگون آن عزمی برخاسته از تعهد و ایثار، گام هایی محکم و استوار، بینشی
عمیق و تلاش و مجاهدت علمی را می طلبد که شما با همت والای خویش
به این مهم دست یافته و شایسته تقدیر می باشید.

اکنون در سال اقتصاد مقاومتی، تولید-اشتغال در سایه دولت تدبیر و امید
تلاش ارزشمند شما را در معرفی بوم و قدمت و غنای فرهنگی آن و ترویج
کتاب و کتابخوانی ارج و مراتب تقدیر خود را اعلام نموده و از باریتعالی برای
جنابعالی توفیق روزافزون را خواهانیم.

امید است با اتکال به عنایت و فضل الهی و در سایه انوار قدسی حضرت
بقیه...الاعظم(عج) موفق و پیروز باشید. /

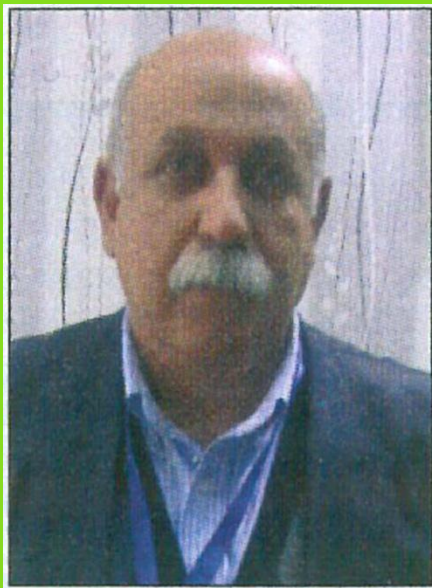
سید محمد حبیب الهی
مدیر آموزش و پرورش شهرستان بوم

هر وعده آنم به جفا داد، وفا کرد
ماننده ماه نوم انگشت نما کرد

یارم به وفا وعده بسی داد جفا کرد
مهر تو بر آینه دل پرتوی آنداخت

«سلمان ساوجی»

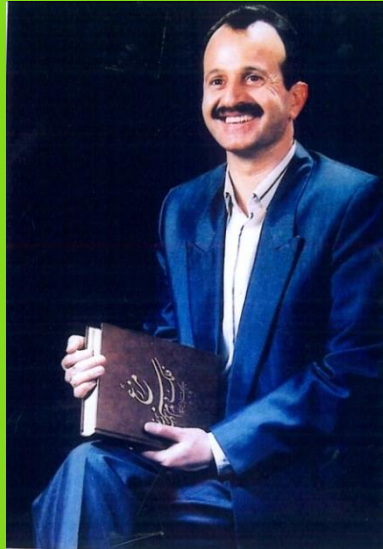
جناب پروفیسور عباس افلاطونیان:



هر آنکس که مفهوم نوآوری، دشواری‌های آغاز و انجام آن را بداند، هرگز نام وی را فراموش نخواهد کرد، حافظه تاریخی جامعه که جای خود دارد، سهمگینی کار و سنگلاخی راه نوآوری آن چنان است که چنین انسان نوآور اگر تقویم را از دست می‌دهد، بدون تردید تاریخ را بدست می‌آورد.

نغمه مرغ هزار بلبل شوریده حال

ایرج شیرین زبان شیرین زبانی داشتیم



شاید آنقدرها از ما فاصله داشت که نمی توانستیم وی را درک کنیم.

شخصیتی که مراحل عرفان عملی را با ظرافتی بی مانند پیمود.

و دریغا که فاصله «رها» تا «فنا»ی وی بسی کوتاه بود.

گوش فرا دادن به نغمه ها و نواهایش آرامان نمی کند که هیچ، آشفتگی و پریشانی

بیشتری سرتاسر هستی مان را فرا می گیرد. تنها چیزی که تا حدودی تسلی ام

می دهد هشدار و یادآوری مولانای بلخی است که می فرماید:

فرو شدن چون بدیدی برآمدن بنگر

غروب شمس و قمر چرا زیان باشد

کدام دانه فرو رفت به زمین که نرست

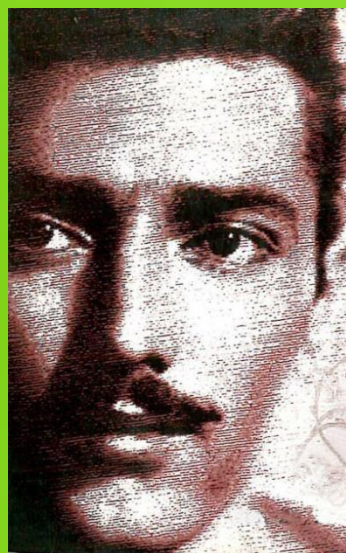
چرا به دانه انسانیت این گمان باشد

شهر بم شهری و موسیقی و آواز بود

ما ز آواز بلند آوازشان نام و نشانی داشتیم

«م. توحیدی»

محبوب‌ترین هنرمند تاریخ موسیقی این دیار کهن علاوه بر اینکه صدایش گرمی و شور و حال ویژه‌ای داشت و همین نرمی مخملی ترانه‌های او که گاه با الهام از الحان محلی بمی می‌بود وی را تبدیل به محبوب‌ترین خواننده زمان خود نمود و کماکان و همچنان این چنین است، صفات عالی انسانی و خلق و خوی مردمی‌اش عامل دیگری بود که محبوبیت وی را دو چندان می‌کرد.



منتظرت بودم منتظرت بودم

پیش گلها شاد و شیدا

می‌خرامید آن قامت موزونت

در آن عشق و جنون مفتون تو بودم

اکنون از دل من بشنو تو سرودم

منتظرت بودم، منتظرت بودم

«محمود ثنایی»

مطب میدانی:

زمین لرزه ویران گر گلباف کرمان
خانه‌هایی که بی سر و سقف‌اند
کوچه‌هایی که بی در و بندند



آنگاه که خشم و خروش زمین،
زیر پای آدمیان را زیر و زیر می‌کند
باز هم می‌توان در گوشه و کنار کوچه‌ای ...

راحت خلق طلب کن که عمر گذران
آنچه پایاست همین است و جز این در گذر است
هنر آن نیست که پا در کشی از خدمت خلق
دستی از مردم افتاده گرفتن هنر است
«دکتر کاسمی»





شماره ۱۵۱۰ ات ب
تاریخ ۳۳، ۱۲، ۳۶

دانشگاه آذربایجان

طربانیکه آقای وحید منطری... دانشجوی دانشکده پزشکی

مات دومیانی... ۱ متر قهرمانی دانشگاه آذربایجان در سال

AZARABADEGAN

تحصیلی... شرکت و مقام اول... در ۱۱ سال

بموجب این حکم به دریا... ال درجه ۱... نایب... کرده

ریس دانشگاه آذربایجان

ریس اداره تربیت بدنی دانشگاه آذربایجان







ورزشگاه یکصد هزار نفری آزادی تهران

(آریامهر سابق)

چه از خودگذشتگی‌ها، فداکاری‌ها، جانفشانی‌ها
صورت گرفت تا «آریامهر» آزادی شد

سال ۱۳۵۵



ورزشگاه یکصد هزار نفری آزادی تهران

(آریامهر سابق)

سال ۱۳۵۵



ورزشگاه یکصد هزار نفری آزادی تهران
(آریامهر سابق)

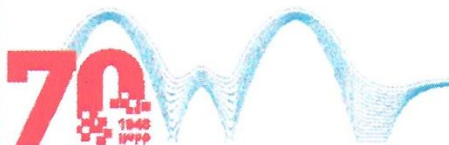
گفتی برو لیک نگفتی کجا رود
این مرغ پر شکسته که آزاد می کنی

جان و مدد در جان مابس خنده زیبای تو	دل همه ز دروستان آرام ز آوای تو	د
عنایم کرده امشب سینه سینه ای تو	کتر از آنم که وصف در بیان ارم بر	ک
لطف حق جاری بود در دیده بنیای تو	تن چو سان یابد تقاضا ز خستگان بی تو	ت
می در صد پرده را چون گفت در سای تو	راز عشقی در وجودت شعله ها سر می هد	ر
بی بدلی از خند در عصه غوغای تو	در ترا گویم نظری هست باطل بی گمان	و
ذوالفقار تیغ و آن یمنه بیضی تو	حیدر کار آینه ای در حق یقین	ح
بین چو سان پرورده آن سر کرده زیبای تو	یاد مادرشکر بر درگاه یزدان می شود	ی
ده چو در مان می کند اندیشه دلای تو	در دو در مان علت معلول بگویی	د
می زداید رنج و عنم آن نغمه لالای تو	می نگر جان را تقرب از رنج تن	م
داده صد چندان تر پرورده اعلائی تو	نظم از بالا بود و الا بودنی در قیاس	ن
آتشین سر داده بر تو نغمه عیسی تو	تا ترا نامور در این کار کرده کردگار	ت
غنچه ها از هم گری بگفت در سیاهی تو	ظاهر و باطن نکویند و جمل از جمال	ظ
پرده را اگر بر زنی پیدا شود ستور زیبای تو	راز دل بیرون شود تا دم زخم ز سالکان	ر
حساب دل داده ترا این قطره دریای تو	یادی از خسته م کهن ایام عشق ای نازنین	ی

خط رسول صید الاسلام
 پیرو صفت و شایسته کس است که در این مختصر در این جزوه در این خط
 سید علی گوی احمد

نمی دانم چه به نویسم!





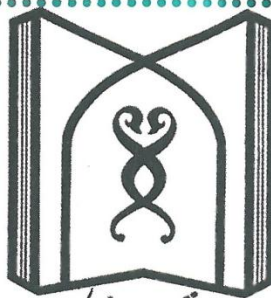
هفتادمین سال تاسیس
دانشگاه علوم پزشکی تبریز

Tabriz University Of Medical Sciences



ج.ا. ایران
I.R.IRAN
تمبر اختصاصی
Customized Stamp
3000
Rls.
۳۰۰۰
ریال

ج.ا. ایران
I.R.IRAN
تمبر اختصاصی
Customized Stamp
3000
Rls.
۳۰۰۰
ریال



دانشگاه علوم پزشکی تبریز
خدمات بهداشتی درمانی تبریز
روابط عمومی

ج.ا. ایران
I.R.IRAN
تمبر اختصاصی
Customized Stamp
3000
Rls.
۳۰۰۰
ریال

ج.ا. ایران
I.R.IRAN
تمبر اختصاصی
Customized Stamp
3000
Rls.
۳۰۰۰
ریال

گویاتر از این نه می توانم بنویسم

هو الشافی



لوح سپاس

جناب آقای اسرارخانم دکتر محمد منطری

سلام علیکم

چین های نقش بسته بر پیکر درخت تو مندر و ریشه دار پزشکی امروز در حافظه خود، ارزش های بی بدیلی را از زمان به صدارت رسیدن یک پزشک در دوران ایلمانی با ایجاد معظّم ترین دانشگاه علوم پزشکی منطقه به دست خواجه رشیدالدین فضل اله بهمانی در تبریز حدود ۷۰۰ سال پیش و پس از گذشت قرن تاسیس دومین دانشگاه علوم پزشکی کشور در سال ۱۳۲۶، در مقابل چشمان بصیر انسانهای عالم و آشنا به تاریخ عیان می سازد که وقوف به آن غروری دلنشین توأم با احساس مسوولیت برای فرزندان این مرز و بوم را گواشود می نماید و دلیل مستقی است که به سرآمدی خود تداوم بخشد.

همزمان با بزرگداشت همتاومین سالگرد تاسیس دانشگاه علوم پزشکی تبریز بدینوسیله تلاشها، زحمات و همت والای شهید گیسوت ارجمند را در تعالی نظام سلامت صمیمانه ارج نهاده و امیدواریم به لطف الهی و با همت جمعی، دانشگاه علوم پزشکی تبریز به عنوان یادگاری از به مجاهدت ها، سربلندیها و موفقیت ها بر تارک ایران عزیز بدرخشد.

میهن خویش را کنیم آباد

دست در دست هم داریم به مهر

دکتر محمد حسین صومی

رئیس دانشگاه علوم پزشکی تبریز

دکتر مجید خدا بخش لوه

استاندار آذربایجان شرقی

پوستنامه هشتم

کاسکلیو



وحید منتظری «شیدای بمی»

ماہم شکست خاطر و دیوانہ بودہ ایم

مانیر چون نسیم سحر در حریم باغ

ماہم بہ روزگار جوانی ز شور عشق

بر کام خشک ماہ بہ حقارت نظر مکن

ای عاقلان بہ لذت دیوانگی قسم

ماہم اسیر طرہی جانانہ بودہ ایم

روزی ندیم بلبل و پروانہ بودہ ایم

عسرت فزای مردم فرزانه بودہ ایم

ماہم رفیق ساغر و پیمانہ بودہ ایم

مانیر دل شکستہ و دیوانہ بودہ ایم

اشاره و گوشزدی نه چندان

همان گونه که همه می دانند شاعران علاوه بر نام خویش نام و استعاره دیگری برای خود بر می گزینند که اصطلاحاً با عنوان تخلص از آن یاد می شود. بنده ناچیز که شاعر نیستم و فقط گاهگاهی یک شور و حال خاصی به من دست می دهد و احساس می کنم جنب و جوش غیرعادی از حروف و کلمات و واژه ها در مغزم غوغا به راه می اندازند و تا زمانی دست به قلم نگیرم و آنها را روی کاغذی در کنار یکدیگر قرار ندهم آرام نمی گیرند و گاهی متوجه می شوم برخی از این چیدمان واژه ها قدری حال و هوای نظم و نثر به خود گرفته و حالت ملودیک دارند من هم در آخر نام شناسنامه ای ام، تخلصی که آن هم از یک تراوایی عاطفی نشأت می گیرد، در کنار نام خویش، داخل پرانتز می آورم و عناوین گوناگون و متعددی که در پایان آن غوغای درونی به ذهنم می رسد مکتوب می نمایم و از اینکه در پایان شعر گونه هایم به عناوین گوناگون و متفاوتی از قبیل شیدای بمی، شیفته، شوریده، شالوده، شورشگر بمی و بر می خورید تعجب نکنید که البته فکر می کنم از میان آنها، از همه مناسب تر برای من مجنون سر به صحرا گذاشته، تخلص شیرخواره بمی می باشد.



ارگ بهمن (بم)

ارگ بهمن

ای که

قدمت به درازای تاریخ

قامت سائیده سر به آسمان, کهکشان

برج سپیدت جام جم جاده‌ها

آگاه از

رویش رویدادهای در شرف روئیدن

و

جوانه‌های هنوز نشکوفته

شاهد صعودها سقوطها

ناظر فرازها فرودها

با من از

سال سرور برج اوج روز پرواز

بگوی

(بخشی از شعرگونه ای که در سال ۱۳۴۶ خطاب به ارگ بهمن سروده ام)

وحید منتظری «شوریده بمی»

تو خورشیدی

من گل آفتابگردان

همیشه در جستجوی تو

همواره دیده و نگهم سوی تو

گرمم از تابش نور تو

قامتم خمیده و

سرم فکنده به زیر

به پاس بیکرانیِ شور تو

معشوقه گل آفتابگردان

بخاطر آر

اندوه و تنهایی مرا

شیفتگی و شوریدگی و شیدایی مرا

من که دارم تو خورشید را

کی توانم دل ببندم به ماه

سروده‌ی سبز تحفه‌ی شاگرد

من شاعر نیستم، از شعر هم چیزی نمی‌دانم،
اما گاهی در پستو خانهِ مغزِ ناز و کرشمه‌ی واژه‌ها
آن‌چنان غلغله‌ای در من ایجاد می‌کند، آن‌چنان بی‌قرار
و آشفته‌ام می‌کند، آرام نمی‌گیرد و آرام نمی‌گذارد،
تا این‌که شرح دلدادگی و دلنوازی آن واژگان را روی
برگی، کاغذی ترسیم کنم. یکی از این حالات که تاریخ
تحریر و ترسیم و سرایش آن به چهل و اندی سال پیش
برمی‌گردد و نقش معلم، مربی، آموزگار و آوانگارد را
نشان می‌دهد، همین دلنوشته است که آن را به آموزگار
کبیر خویش تقدیم می‌نمایم. سروده‌ی سبزی است
تحفه‌ی شاگرد.

گوئی:

با آرشی‌ی گیسوانش عاشقانه‌ترین ملودی فصل را

نواختم

سرایا گوش، خاموشِ خاموش

ناگهان پُر جوش

از گلزارِ گونه‌اش
چه لاله‌ها، سوسن‌ها، و شقایق‌ها که نجیدم
پیشکش گونه به سوی‌شان رها
با نگاهی سرد و بیمناک
دستانی آکنده از تردید، لرزان
خیالی وهم‌آلود
هدیه‌ام را پذیرفتند
پس از پیچ و پچی کوتاه
آویختند بر سینه‌ی خویش
سمت چپ آن
روی قلب سالیان ریش ریش خویش
لاله‌های سرخ، شقایق‌های وحشی
سوسن‌های عشق را
پس از نگاهی کوتاه بر یکدگر
ناگهان
فریادهای مملو از ایمان و گرمی
سرشار از اعتماد
درهم شکست
سکوت
سرد
سابق را
و بارها شنیدم
سپاس سپاس گفتن‌شان را
گوئی
این‌ها نبودند آن‌که ابتدا بودند
گوئی
این‌ها نبودند آن‌چه ابتدا بودند
گوئی
.....

نیز

دست کدامین نابکار

چید **بهبزاد لاله** مرا

این آتش از دهن کدامین اژدی هاک زبانه کشید

سوخت **گلاویژ لاله** مرا

خوب دارم به خاطر

تو پَر پَر نمودی

رفعت لاله مرا نیز

آنگاه که انداختی طناب دار بر گردن

آن سربدار خونین دیار

نرماشیر سوگوار

اما بدان

لاله خیز خاکی ست **نرماشیر**

لاله گون دشتی است **نرماشیر**

شقایق خیز

نیز

آیا هیچ خواننده‌ای افسانه‌های دشت‌های خاور را

بر تو هم تکرار خواهد شد

نیز

وحید منتظری، بهمن ماه ۱۳۴۹

هنوز

تبسم الهه عشق
به پاس پایبندی‌ات
ارزانی تو شد
نیم نگاهی هم به من
شاید به پاس شکیبائی‌ام
از میان نام‌های بی‌شمار
تو را نجوا
و

تو گاهی مرا
می‌دانم که
چرتکه نمی‌انداختی
از دیدگانت
آن رایحه دل‌انگیز را
یک در میان می‌شنیدم

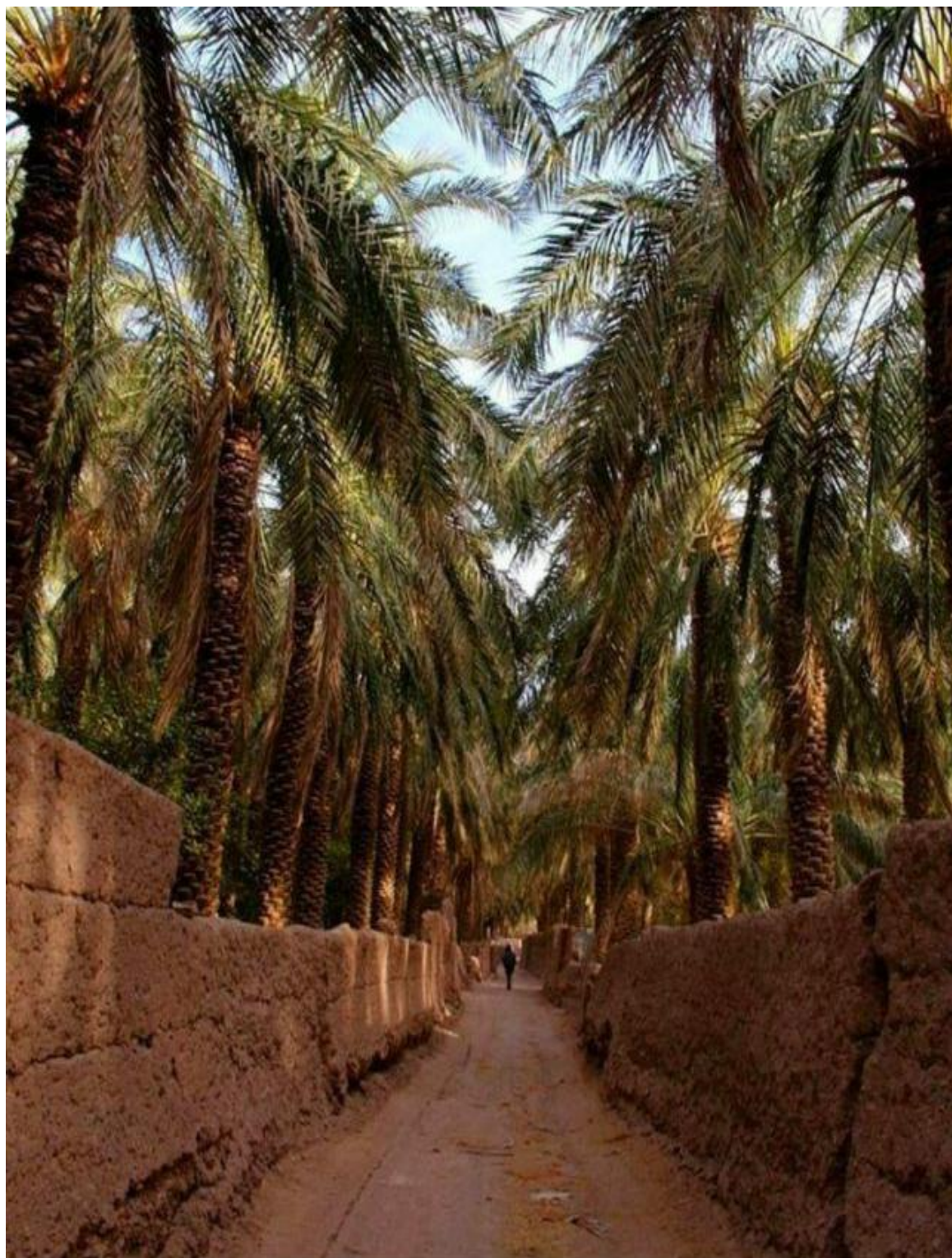
و هنوز

منتظر چشم‌براه بی‌تاب
در انتظار آمدن نامه‌رسان
با پاکتی آکنده از ملودی‌های طربناک
با بسته‌ای آغشته و سرشار از رایحه **کُریشکو**^۱
تا

سرمست شوم از نوشیدن
چکه‌ای از شراب **کاشکیلو**^۲

وحید منتظری (شیدای بمی) فروردین ۱۳۸۰

۱- غلافی که خوشه‌های نخل در داخل آن قرار دارند و بسیار معطر است.
۲- عرقی که از کُریشکو می‌گیرند.



بم و باغ‌هایش
نخل‌های سربلند و سرافرازش
کوچه‌ها چشم به راه‌اند

علیه سوگ

بم والا گهر والامکان
با نیای سر به فلک کشیده‌اش

بم پشت

و

زاده برومندش **بمیور**

مرکز و محور ساتراپ **مکران**^۱

هرچند معصومانه و نجیب واژگون گشت

در پی بی‌وفائی و بدعهدی آن زمستان

مهیّب لرزهای انداخت

برقامت سترگ آن مردمان

زبانم لال گر لحظه‌ای بیندیشم

بر زبانم آرم

یا تردید و تزلزل

که ربوده شد از دستمان آن ریسمان

که دیگر نیست هیچ امکان

رفت از کف‌مان

تا دگر باره سر به سائیم به آسمان

در ورای **گواشیر**^۲

پا برجاست

جلگه سرسبز و پهناور بم و **نرماشیر**

با نخل‌های سر بلند و سرافرازش

مردمان سخت کوش و تاریخ افتخارآمیز سرشارش

دگر چه جای تردید؟؟

وحید منتظری (شیفته‌بمی) دی‌ماه ۱۳۸۲

۱- مجموعه‌ای از استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان در تقسیم‌بندیهای کشوری حدود ۱۵۰ سال پیش

۲- نام پیشین کرمان

من تو را ...

سالیان سال روزگاران دراز
پرسه زنان
در دالان‌های روشن و تاریک
کوچه‌های تنگ و باریک
بی‌شماران زیر و بم
جاده‌های بُرز و پست
شادمان از نزدیکی پیوندی ناگسست
سرخوش از تارپودی
تنیده بر جسم و جان
همچون دو تاکِ یک داربست
پس چرا
با پایانی این چنین جانکاه
در هم شکست
با آنهمه پیوستگی‌های تنگاتنگ
آرام آرام
از هم گسست

چشم به راه ...
گوش به پیغام
آنگاه که بانگ هوس آلود
تو را چشید

من کودک کرانه صحراها و دشت جا مانده از دوران‌های دیر

همچو یوز چابک و چالاک کویر

تو به سان آهوی خُتن
این سو و آن سو
تو خرامان خرامان
من شتابان شتابان
پس چرا
از بر هم رمیدیم
هر کدام به سوئی زاویه‌دار
جهیدیم
همچو یک آواره از یار و دیار
من مکرر
رو به یار
سوی یار
زادگاه تو
زادگاه من

با آن همه زیر و بم‌ها
آمد و شُد‌های سخت و دشوار
از دحام بی‌شمار
در آرزوی دیدن دست‌خطی زیار
گفتی و گفتم گفتیم
در فصلی این چنین دلنواز
رسم وفاست دلداری
«خطاست بی‌عشق‌بازی»
اما به گمانم
با کوله‌باری مملو از مهربانی‌های بی‌آلایش و پاک
که در مسیری عاشقانه، عارفانه
اندوخته‌ایم، آموخته‌ایم
می‌توان
بر سر راهش نشست
راه را بر آن بست
حال که نسیم عطر آگین از بهار نارنج دیار
که از دور دست‌های زمان
مانده یادگار

سراسیمه سوی ماست

حال که

ترانه‌های عاشقانه

نجواهای بین دو یار

زمزمه‌های ساده و زلال

حال که شادمانی و سرخوشی‌های شیطنت آمیز گونه

مشتاقانه در سودای من و شماست

می‌توان

هر چند به دشواری

زین رویداد اندوهگین

برست

وحید منتظری (شیدای بمی) اردیبهشت ۱۳۸۵

با الهام از یکی از ابیات ترانه‌سرای بزرگ معاصر جناب جهانبخش پازوکی

نگین جبال بارز

تنها ما بمی‌ها نیستیم که مکرراً از ییلاق دهبکری سخن می‌گوییم و مطلب می‌نویسیم دهه‌ها پیش یک نویسنده غیربمی که گذرش به این ییلاق می‌افتد آنچنان تحت تأثیر زیبایی‌های سحرانگیز و طبیعت جادویی آن قرار می‌گیرد که دست به قلم برده و حاصل آن مقاله‌ای می‌شود که در یکی از مجلات آن زمان به چاپ می‌رسد. علیرغم اینکه این مقاله را بارها خوانده و در آن زمان که دانش‌آموز بودم و بخش اعظم آن را حفظ کرده بودم متأسفانه تنها دو جمله اول آن در خاطره‌ام مانده که بازنویسی می‌نمایم:

مقاله به صورت زیر شروع شده بود:

میان **جهنم جیرفت** و **دوزخ بم** دست معجزه‌نمای طبیعت به دامان کوهساران بهشتی ساخته است، این بهشت زیبا که **دهبکری** نام دارد ...





خانه پدری - بم ۱۳۸۲

سراسیمه

دوستان، رفقا، یاران، یاوران
وقت آن است که روم سوی

بم و ریگان

کماکان قلبم می تپد به عشق

آذربایجان، کردستان

چه کنم با اندوه دوری

کرمان و بلوچستان

خان آراز، سلطان آراز، اوزون آراز

در پی و یاخته‌هایم

در رگ‌های نهان و نهفته و نمایانم

در همیشه زمان موج‌هایت جاری است

با عطش کاریز روداب، و پاگم و پاسرخ

با رودک گز بهمن و دهبکری و بمپور چه کنم

بی تابم، بی قرارم

اندکی درنگ
جلگه رویائی نرماشیر با **لشکوه** دلنوازی

جبال بارز بارزانت

شوق دیدارتان
سراسیمه ام کرده
به سر می آیم
حیف که پرواز نمی دانم
من که سرمست از باده کهنه و دیرینه توأم
می آیم لنگ لنگان
چه کنم که فرتوت شده جسم و روانم
نتوان همسفر باد صبا شد
آرام آرام می آیم
دلارامم، دهبکری دل فریب و دلدارم
برسان پیام من را به جبال بارز

واهمه از جبروت توست

که نتوانم برسم به **قاف**
بیمناک است که شرمسار شود
اما

با همه تشویش ها
سالیان سردرگمی
انباشتگی تنگناها
تنهایی
انبوه دلواپسی ها
سینه خیز سینه چاک
دل به **دریا** زده و
سوی **کوهستان** دلم می آیم
کبوتران نامه رسان
رسانده اند به دستم
آنچه را که می بایست
بیش از این وسوسه ام مکن
سرا سپیمگی زنجیر گسسته را
سرنگونی است.



خانہ پدی - بم



خانه پدری - بم - پاییز ۱۳۸۳

آنهمه ناز و تنعم که خزان میفرمود

عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

«حافظ»



خانه پدری - بم - بهار ۱۳۸۴



خانه پدری - بیلاق دهبکری - بم

حراکه نه درنی عزم دیدار خودباشم
حراکه نه سرگومی یار خودباشم
عم غریبی و غربت جو بر نمی تابم
به شهر خود روم و **شهریار** خودباشم

«حافظ»

به روایت محمد حسین بخت تیریزی
«استادشیریار»



دیربست که این خانه تهی مانده ز مهمان
از آمده و رفته - دریغا! - خبری نیست؛
تاریک چنان است که چون بنگری از دور
گویی که در اینجا اثر از بام و دری نیست

«دکتر پرویز ناتل خانلری»

**فشرده اقدامات و اعمال جراحی و ... که نزدیک به ۴۰ سال توسط
پرفسور وحید منتظری انجام گردیده و در این مدت مدارک و مدارج
معتبر کشوری و جهانی به شرح زیر کسب کرده است.**

برخی از آن‌ها برای اولین بار در سطح کشوری بوده و هر جا موقعیتی دست داده اشاره کرده‌ام که این بنده حقیر شهروند بمی می‌باشم. حدود ۱۰ سال پیش از طرف دانشگاه نامه‌ای به دستم رسید حال که تو دوران استادیاری و دانشیاری را پشت سر گذاشته‌ای چنانچه مایل به کسب درجه استادی «درجه پروفیسوری» هستی بایستی مقالات تازه، موارد استاد راهنما و استاد مشاور جدید، موارد انتخاب استاد نمونه، داوری مقالات، موارد قدردانی توسط مسئولین دانشگاه و وزارتخانه و ... را به کمیته ارتقاء علمی ارسال نمایید.

هرچند پیدا کردن موارد گفته شده به نظر بسیار دشوار بود، پس از صرف چندین ماه بالاخره مدارک درخواستی پیدا و برای کمیته مربوطه ارسال گردید و ضمن همین جستجوها به مواردی برخورد کردم که بیشتر جنبه بررسی و ارائه و نوشتن خاطره‌های چندین دهه را داشت و با تجربه‌ای را هم که جهت ارائه کارنامه علمی "C.V" بدست آورده بودم با شور و شوق بیشتر آغاز آن‌ها را شروع، که چندین سال طول کشید و بر اساس موضوعات، نام آن‌ها را پیوستنامه گذاشتم و چون حجم زیادی پیدا کرده بودند احساس کردم امکان اینکه خواننده تمامی آن‌ها را به صورت کامل مطالعه ننماید خلاصه‌ای از هر کدام از پیوستنامه‌ها را نوشته و جهت

دوستان عزیز از جمله جنابعالی ارسال می‌دارم. لازم به یادآوری است تعداد پیوستنامه‌ها به ۸ عدد رسیده که پس از آماده شدن تمامی آن‌ها خدمتتان تقدیم می‌نمایم.

نام یکی از پیوستنامه‌های بنده که محتوی مقالات غیرپزشکی‌ام می‌باشد «گریشکو» می‌باشد و برای مجموعه اشعارم نام «کاشکیلو» گذاشته‌ام که عمدتاً حال و هوای شعرگونه‌هایم در مورد بیم از مرتفع‌ترین نقطه آن «کلاه فرنگی» تا عمیق‌ترین مکان‌های آن «قنات‌های حیرت‌انگیز آن دیار» می‌باشد. برای اینکه بیش از این وقت جنابعالی گرفته نشود فشرده اقدامات و مدارجی که به عنوان یک شهروند بمی برای اولین بار در سطح استان و در سطح کشور انجام داده و مدارک نسبتاً باارزشی می‌باشند «البته از نظر حقیر» اصل، نظر خواننده‌ها می‌باشد را کسب کرده‌ام خدمتتان ارسال می‌گردد:

۱- اولین شهروند بمی و در واقع اولین در سطح استان موفق به دریافت **درجه فوق تخصصی جراحی توراکیس** شدم (سال ۱۳۶۸).

۲- اولین بمی که به درجه استادی در رشته توراکیس نائل گردیدم (سال ۱۳۸۷) و در واقع اولین در استان کرمان.

۳- اولین بمی (کرمانی) که به **عضویت هیئت ممکنه طرحی سؤالات امتحانات بورد فوق تخصصی و تخصصی و ارزشیابی از طرف وزارتخانه بهداشت و درمان پزشکی جمهوری اسلامی انتخاب گردیدم** (سال ۱۳۷۲).

۴- اولین بمی که به **عضویت کمیته برنامه‌ریزی راهبردی کشوری رشته توراکیس در آمدم** (سال ۱۳۸۶).

۵- اولین بومی که به عنوان پزشک نمونه کشوری توسط سازمان نظام

پزشکی جمهوری اسلامی ایران در روز پزشک برگزیده شدم.

۶- اولین استاد بومی که به پاس خدمات صادقانه در تیم‌های پزشکی

دوران دفاع مقدس و جنگ تحمیلی ۸ ساله از طرف ستاد کل نیروهای

مسلح جمهوری اسلامی ایران و همچنین از طرف ستاد کل سپاه پاسداران

مورد تقدیر قرار گرفته و لوح مربوطه به اینجانب اهداء گردید.

۷- عضویت در مراکز تحقیقاتی و پژوهشی بیماری‌های ریوی و سل،

بیماری‌های گوارشی و غدد درون‌ریز را در کارنامه خود دارم.

۸- **استاد راهنما و استاد مشاور ۱۲۵ پایان‌نامه** در مقاطع دکترای پزشکی

حرفه‌ای، دکترای تخصصی پزشکی، دکترای فوق تخصصی پزشکی، Ph.D

و کارشناسی ارشد که همچنان ادامه دارد.

۹- **تعداد مقالات انگلیسی چاپ شده در مجلات معتبر پزشکی جهان که**

از مرز ۸۰ گذشته و همچنان ادامه دارد.

۱۰- **۹ بار در جشن فارغ‌التحصیلی دانشجویان پزشکی و چندین نوبت هم**

توسط مسئولین دانشگاه و وزارتخانه به عنوان استاد نمونه و فرهیخته

انتخاب شده‌ام.

۱۱- اولین بومی که به عضویت در کالج آنژیوگرافی آمریکا "F.A.C.A" در

آمده سال‌هاست که عضو آکادمی بین‌المللی جراحان سینه آمریکا

"F.C.C.P" می‌باشم.

۱۲- **از اعضای هیئت مؤسس انجمن جراحان توراکس جمهوری اسلامی**

ایران می‌باشم.

۱۳- همکاری‌های علمی و پژوهشی با پارک علمی و فناوری، دانشکده بهداشت و تغذیه، مرکز تحقیقات بیوتکنولوژی، مؤسسه آموزش عالی ربع رشیدی، دانشگاه آذربایجان (دانشگاه شهید مدنی)، بخش ژنتیک دانشگاه تبریز و ... که از سال‌ها پیش شروع شده و همچنان ادامه دارد.

۱۴- شرکت توأم با ارائه مقاله در کنگره‌های متعدد پزشکی

۱۵- به عنوان یک شهروند بمی تاکنون ۵ جراحی مهم را برای اولین بار در تبریز و در سطح کشوری انجام داده‌ام.

۱۶- رکورددار جراحی‌های تیروئید بوده تاکنون تعداد جراحی‌های فوق از

مرز ۶۰۰۰ گذشته، تعداد جراحی‌های پستان، مری، ریه هم به زودی اعلام

می‌گردد. فشرده مطالبی که بیان گردید در واقع خلاصه کارهای آکادمیک بود که خدمتتان ارائه گردید.

۱۷- شاگردان، رزیدنت‌ها و فلوهای بخش ما بارها در امتحانات مورد کشوری مقام‌های اول، دوم و سوم را کسب کرده و هم‌اکنون در تعدادی از دانشگاه‌های معتبر کشور از جمله دانشگاه‌های شیراز، ایران، بقیه‌الله، اصفهان، و سایر دانشگاه‌ها به عنوان هیئت علمی مشغول انجام وظیفه می‌باشند.

۱۸- مشروح برخی از اقداماتی که به عنوان یک بمی برای اولین در استان و در سطح کشوری انجام داده‌ام، به زودی خدمتتان ارسال می‌گردد.

۱۹- برای اینکه خدای ناکرده به فعالیت‌های سی و اندی سال بنده به دیده شک و تردید نگریسته نشود فتوکپی و اسکن کلیه مطالب و احکام و

مأموریت‌های علمی در ۳ پیوستنامه گنجانده شده که پیدا کردن آن احکام به گونه‌ای چاپ شده است که سریعاً در دسترس قرار می‌گیرد. در ضمن صلاحیت علمی، آموزشی تعدادی از بخش‌های فوق تخصصی کشور از جمله بیمارستان امام خمینی «ره» دانشگاه تهران، بیمارستان مسیح دانشوری دانشگاه شهید بهشتی به عهده ۳ نفر از اساتید دانشگاه‌های کشور از جمله به بنده واگذار گردید که اسکن احکام نامبرده در پیوستنامه ۴ گنجانده شده است.

۲۰- تأسیس بخش فوق تخصصی جراحی توراکی بیمارستان الزهرا (س) دانشگاه اصفهان و همچنین تأسیس و تأیید بخش فوق تخصصی توراکی بیمارستان حضرت رسول اکرم وابسته به دانشگاه علوم پزشکی ایران هم توسط یک هیئت ۳ نفره از جمله بنده صورت گرفت.

از تأیید وضعیت آموزشی، پژوهشی سایر دانشگاه‌ها دیگر نام نمی‌برم. در هر صورت دوست ارجمند، آرزوی قلبی‌ام این بوده و هست که ای کاش اقدامات اشاره شده را در منطقه خودمان انجام می‌دادم و کمتر حسرت می‌خوردم اما چه کنم در سی و اندی سال پیش نه تنها در بم و کرمان و حتی زاهدان و یزد و بندرعباس و ... بخش توراکی وجود نداشت و قول می‌دهم به محض اینکه امکانات مورد نیاز مهیا گردد بی‌درنگ به سوی زادگاه تاریخی و شکوهمند خویش بم و الامکان و والامقام پرواز می‌کنم.

و بالاخره در پایان شنیده‌ام برخی از همشهریان محترم اعتراض کرده‌اند که تعدادی اندک که مورد محبت قرار گرفته‌اند، برای آن‌ها بزرگداشتی ترتیبی داده شده، کوچه و ... به نام آن‌ها نامگذاری گردیده، چه کار و چه

خدمتی برای شهرمان انجام داده‌اند که مستحق چنان توجهی گردیده‌اند. در پاسخ این هم‌ولایتی‌های دلسوز و حساس باید بگویم اگر یک بمی دست به اقدامی بزند که تمامی مردمان کشورمان از آن سود ببرند به مراتب دارای ارزش و اهمیت بیشتری می‌باشد و شامل بمی‌ها هم می‌شود، آخه بم هم بخشی از میهن سربلندمان می‌باشد. خدمت فقط این نیست که مدرسه‌ای بسازند و در لیست خیرین مدرسه‌ساز قرار گیرند و یا کلینیکی احداث نمایند. انشاءالله محض رضای خداوند جل جلاله بوده باشد و دنبال رانتی، وامی و امکانات به روش‌های ... نبوده باشند و خلاصه جنبه تظاهر نداشته باشد. با اجازه مثالی می‌زنم و زحمت را کم می‌کنم.

زنده‌یاد هنرمند بی‌مثال که موسیقیدان‌های صاحب سبک معتقدند تا پنجاه سال آینده هم شاهد چنین حنجره‌ای نخواهیم بود. به قول معروف کلاه خود را قاضی قرار دهیم در چند دهه اخیر کسی را سراغ داریم که به اندازه شادروان ایرج بسطامی باعث سربلندی بم و بمی‌ها شده باشد؟ نه مدرسه، نه کتابخانه، نه هنرستان و نه مرکز پزشکی‌ای در بم ساخته در عوض باعث گردیده یک تاجیک، بدخشانی، گُرد با گوش فرا دادن به نوای ملکوتی وی، به احساس ویژه‌ای دست یابد و آسوده‌خاطر گردد، کسانی تا قبل از آن نام بم را هم نشنیده و نمی‌دانستند در کجای جهان قرار دارد اما حالا با احترام ویژه‌ای از بم و بمی‌ها یاد می‌کنند و از اینکه خیلی زود جان به جهان آفرین تقدیم کرد و چشم از این دنیای فانی فرو بست، با افسوس فراوان با بنده خداحافظی می‌نمایند.

از آنجایی که دست کم ۳۰ درصد از بیماران که به بنده مراجعه می کنند از اهالی کشورهای همجوار می باشند پس از اینکه متوجه می شوند من هم بمی هستم اکثراً یک جمله را ادا می کنند: ما با صدای دل انگیز آن زنده یاد زندگی می کنیم.

به امید و آرزوی اینکه همچنان بر تعداد یک چنین بمی هایی افزوده گردد.

با عرض بوزش مجدد

وحید منتظری

خرم و خرسند باشید

۹۸/۱۱/۲۹